

مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما

سجده

• امام زمان (عج)
در آینه دعا

به ضمیمه
بخش‌هایی از
مناجات شعبانیه

منیره زارعان

بوشهر کتب

سجده

مرکز پژوهش های اسلامی صداوسیما / ۱۰

روح بهار

امام زمان (ع) در آئینه دعا
ضمیمه بخش های از مناجات شعبانیه

منیره زارعان

مرکز پژوهش های اسلامی صداوسیما

بوتیمج کی تیغ

زارعان، منیره، ۱۳۵۲ -

روح بهار: امام زمان (عج) در آینه دعا به ضمیمه بخش هایی از مناجات شعبانیه / منیره زارعان؛ [برای] مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما - قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۱.

۱۸۲ ص - (بوستان کتاب قم؛ ۱۱۱۹ - مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ ۱۰۰) فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا. ۱۰۷۰۰۰۰ ریال: ISBN 964 - 371 - 277 - X

پشت جلد به انگلیسی: Monire Zāre'ān. Rūhe Bahār
کتابنامه به صورت زیر نویس: [Ename Zaman in the mirror of the prayer]

۱. مهدویت. ۲. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - ۳. دعای شعبانیه. ۴. دعاها. الف. صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما. ب. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. بوستان کتاب قم. ج. عنوان. د. عنوان: امام زمان (عج) در آینه دعا به ضمیمه بخش هایی از مناجات شعبانیه.

۲۹۷/۴۶۲

BP۲۲۴/۴ / ۲۲۹

□ مسلسل انتشار: ۱۹۹۲

□ شابک: X ۲۷۷ ۳۷۱ ۹۶۴ / X 964 - 371 - 277 - X

بوستان کتاب قم

روح بهار

امام زمان (عج) در آینه دعا
به ضمیمه بخش هایی از مناجات شعبانیه

نویسنده: منیره زارعان

تهیه: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ناشر: مؤسسه بوستان کتاب قم

(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی)

لیتوگرافی: حججت

چاپ و صحافی: قدس

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۱

شمارگان: ۳۰۰۰

بها: ۱۰۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

دفتر مرکزی: قم، خیابان شهیدا (صفائیه) بوستان کتاب قم، ص پ ۹۱۷، تلفن: ۷۷۲۲۱۵۵ - ۷، شماره: ۷۷۲۲۱۵۴

فروشگاه مرکزی (شماره ۱): قم چهار راه شهیدا (محل عرضه ۱۲۰۰۰ عنوان کتاب با همکاری بیش از ۱۷۰ ناشر)، تلفن ۷۷۲۲۲۲۶

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان انقلاب، خیابان المصلحین جنوبی، کوچه دوم دست چپ (پشت)، پلاک ۳/۲۲، تلفن ۶۶۶۰۷۳۵

فروشگاه شماره ۳: مشهد، خیابان آیه الله شیرازی، کوچه چهارباغ، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان، تلفن: ۲۲۵۱۱۳۹

فروشگاه شماره ۴: اصفهان، خیابان حافظ، چهارراه کرمانی، گلستان کتاب (دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان)، تلفن: ۲۲۲۰۲۷۰

نشانی الکترونیک: <http://www.bustaneketab.com>

پست الکترونیک: [E-mail: bustan@bustaneketab.com](mailto:bustan@bustaneketab.com)

Printed in the Islamic Republic of Iran

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با قدردانی

از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته اند:

ویراستار: فرج الله نعمتی و محمد صادق دهقان.

کنترل ویرایش: محمد نقویان.

حروف نثار: مرگان فرمائی، مجید مشایخی و محمد نادری.

اصلاحات حروف نگاری و صفحه آرایی: احمد اُخلی.

نمونه خوانی: ابراهیم غلامین، روح الله بیگی، سید علی قائمی، جلیل حبیبی و

محمد جواد مصطفوی.

نظارت و کنترل: عبدالهادی اشرفی.

طراح جلد: محمد علی سید ابراهیمی.

کنترل فنی صفحه آرایی و مسؤول تولید: حسین محمدی.

پی گیر چاپ: سیدرضا محمدی.

بوشهر تیغ

پاییز ۱۳۸۱

فهرست مطالب

مقدمه	۹
پیش‌گفتار	۱۱

گفتار اول: روح بهار (امام زمان (عج) در آئینه دعا)

بخش اول: شخصیت موعود (عج) (باران فیض)	۱۵
جاء الحق	۱۷
نرگس باغ عصمت	۱۹
مژده‌های ناب	۲۲
جویبار رحمت	۲۵
جمال چهره تو	۲۷
مایه حیات	۳۰
ساغر ولایت	۳۲
خورشید پنهان	۳۵
بخش دوم: درد دوران غیبت (در آتش هجران)	۳۹
لطفی بی‌نهایت	۴۱
تشنگان وصال	۴۳

۴۶	سَدّ آهنین
۴۸	ولایت بهار
۵۰	در وادی عشق
۵۲	تصویر عالم در آینه بهار
۵۵	ما و کلام نور
۵۸	شام‌ترین روزهای هستی
۶۰	تکاپوی انتظار
۶۲	عاشقی و غفلت
۶۵	طواف کعبه دل
۶۹	بخش سوم: در آن سوی انتظار (باده وصل)
۷۱	تکرار عاشقی
۷۳	بایدی شیرین
۷۵	دل‌های منتظر
۷۶	تلاش منتظران
۷۹	مهر قبولی
۸۱	در انتظار طلوع
۸۴	فصل رویش
۸۶	در غربت بقیع
۸۷	گشایش سبز
۹۰	بشارتی شیرین
۹۱	عصر آدینه
۹۳	در نسیم انتظار

۹۶	در حسرت دیدار
۹۷	جمعه‌های صبوری
۱۰۱	بخش چهارم: وحکایت هم‌چنان باقی است (روزنه‌ ظهور)
۱۰۳	به تمنای سلامت یار
۱۰۴	به تمنای ظهور یار
۱۰۶	در نسیم سپاس

گفتار دوم: زمزمه وصل (بخش‌هایی از مناجات شعبانیه)

۱۱۲	۱. گریز به سوی دوست
۱۱۴	۲. امیدوار به فضل حق
۱۱۷	۳. آگاه از نهان خانه دل
۱۱۹	۴. روزی رسان
۱۲۱	۵. عزت آفرین
۱۲۴	۶. بهترین پناهگاه
۱۲۷	۷. توشه سفر
۱۲۹	۸. بار گناهان
۱۳۲	۹. پرده پوش عیب‌ها
۱۳۴	۱۰. باران اجابت
۱۳۶	۱۱. وادی مهر
۱۳۸	۱۲. خواب فراموشی
۱۴۱	۱۳. مستی جوانی
۱۴۳	۱۴. مغرور به کرم الهی

۱۴۵	۱۵. بنده خاکسار
۱۴۸	۱۶. اشک ندامت
۱۵۰	۱۷. غرقاب غفلت
۱۵۳	۱۸. مهرورز قریب
۱۵۵	۱۹. منبع جود و سخا
۱۵۸	۲۰. قلب مشتاق
۱۶۰	۲۱. زبان صدق
۱۶۲	۲۲. سرچشمه فیض
۱۶۴	۲۳. پرواز تابی نهایت
۱۶۶	۲۴. ندای ملکوتی
۱۶۸	۲۵. فرار از ناامیدی
۱۷۱	۲۶. دست طلب
۱۷۳	۲۷. دوام ذکر
۱۷۶	۲۸. پیمان مودت
۱۷۸	۲۹. یاد معشوق
۱۸۰	۳۰. راه بندگی

مقدمه

يا بن الحسن: عزيزي عليّ أن أرى الخلق و لا ترى ...
إلى متى أأحار فيك يا مولاي!

سلام بر تو ای سفینه نجات امت، سلام بر تو ای چشمه جوشان حیات، ای مولای من و ای صاحب زمان! درود خداوند بر تو و بر دودمان پاک زادت، در این روز و هر روز جمعه، ای مولا! جمعه بی تو همان غم نامه لبخند و اشک است. در میان روزهای هفته، آن روز که همیشه عید است و همواره نویدبخش سعادت ابدی مسلمانان، آخرین روز هفته است.

جمعه، روز اسلام است؛ روز نماز، خطبه و صف‌های پی در پی؛ روز فریاد و بازگشت به اصالت‌های فرهنگی و فطرت خداداد است و جمعه، بهانه پیمودن راهی به درازای شش روز است.

جمعه، دفتری است پر از خاطره‌های شیرین و به یاد ماندنی. انقلاب شکوهمند اسلامی که هر آیینی را حیاتی نو بخشید، جمعه‌های ما را نیز با نماز و مسجد در آمیخت و ما را در صف‌های عبادت نشانید. جمعه را دوست داریم؛ چون سعادت را دوست داریم و توفیق و کمال را می‌جوئیم.

آری، هر گوشه‌ای از مکان و هر پاره‌ای از زمان، جرعه نوش جام ولایت است، اما جمعه از این شراب جان‌پرور، نصیبی بیش از همه دارد و از همین روست که ساعات و لحظات آن بوی مهدی می‌دهد.

هر جمعه، تو را فریاد می‌کنیم و هر روز جمعه را. جمعه، وعده‌گاه ما با توست؛ تو که موعود زمانی و جمعه را از همه بیش‌تر می‌شناسی.

این روز خجسته، روزی تو را خواهد دید که تکیه به دیوار کعبه و روی به آسمان هستی، فریاد «اناالمهدی» سر می‌دهی و آغاز راهی نور را در گوش‌ها زمزمه می‌کنی.

هر جمعه به سوی میعادگاه نماز می‌شتابیم تا شاید در کنار تو باشیم و از میمنت جمعه سودی بریم. چه سخت است بر من که همه را ببینم جز تو! چه دشوار است بر من که هیچ ترنمی و صدایی و نجوایی از تو نشنوم.

ای موعود جمعه و ای جمعه موعود! روزها و هفته‌های عمر ما به سر رسید. روزگار بسیار گذشت و ما در چشم به راهی تو پیر شدیم. ای پادشه خوبان، داد از غم تنهایی!

دل بی‌تو به جان آمد، وقت است که باز آیی
مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد

کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی
آری، در غربت غریب غروب جمعه، دل منتظران، شتابان در سینه می‌تپد و تمنای وصل دارد. می‌خواهد با مولا و مقتدای خود ندبه‌های دل‌تنگی بسراید. در پاسخ به این نیازهای پرجوشش، پژوهشگر ارجمند «سرکار خانم منیره زارعان» کوشیده‌اند تا با ظرافت و دقت خاص و با زبان دل و اشک شوق، راهبر این گفت‌وگوی صمیمانه از لابه لای متون دعا و نیایش باشند؛ باشد که تلاش خالصانه ایشان را ارج نهیم و آن را بدرقه راه منتظران سازیم.

در پایان از همیاری برادران بزرگوار در مؤسسه بوستان کتاب قم در نشر این اثر، بسیار سپاس گزاریم.

«أَنَّهُ وَلِيَّ التَّوْفِيقِ»

«مدیریت پژوهشی مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما»

پیش‌گفتار

امروز بهار هم، بوی حیات ندارد. زمین با همه وسعتش تنگ دل است و آسمان با همه بخشندگی اش تنگ دست؛ خورشید عدالت پشت ابر غیبت پنهان است؛ دل‌هامان در عطش آب حیات می‌سوزد و سینه تنگمان در قفس انتظار پرپر می‌زند. عصرهای آدینه، آینه دل‌مان غمناک است. غفلت چون شبی دلگیر بر ما پرده افکنده و جهالت و سرگردانی چون بادی خشک و سوزان در سراسر وجودمان می‌وزد و ما که با انتظار زاده شده‌ایم و با انتظار زیسته‌ایم، گاه چون ماهی سرگردانی در دریای انتظار شناوریم و حقیقت را در رنگ رنگ دنیا و نور را در ظلمت خاک می‌جوئیم و به بهار مجازی طبیعت دل خوش می‌کنیم.

شمیم عطر زیارات و ادعیه دریچه‌ای است به آسمان آبی انتظار و انتظار فرج، خود فرجی است بر کارمان؛ این برگ سبز قطره‌ای است کوچک از آن دریای بی‌کران که به عشق یک نگاه مهر آن مهربان موعود، به منتظرانش تقدیم می‌گردد. خدایا! در این گرداب غفلت و جهالت بر ما مددی فرست. رشوفا! بر عطش داغ دل‌های سوخته‌مان رحم آور. لطیفا! چشمانمان را به پرتوی گرم و پرمهر از طلوع خورشید عدالت روشن کن و یاری‌مان کن که جز در راه تو و با عشق او قدمی بر نذاریم.

□ گفتار اول

روح بهار

(امام زمان (عج) در آینه دعا)

بخش اول

شخصیت موعود (عج) (باران فیض)

جاء الحق

ملائک آسمان را بگو که ندای «جاء الحق»^۱ آواز دهند. این وجود مبارک مهدی موعود است که نور بر زمین می‌پاشد و این ندای شهادتین اوست که در لحظه آمدن، بر لبانش جاری شده است.^۲

سلام بر تو! گاه آمدنت؛ چه آمدنی است آمدن تو، ای حجت خدا! سلام بر اولین سجده‌ات که تولد را به آن شکر گفتمی.^۳ سلام بر شمیم کلام تو، آن‌گاه که عدل را در لحظه تولد، به جهان بشارت دادی.^۴

سلام بر تو ای روشنی چشم آفرینش!^۵ ای نور همیشه تابان الهی!^۶ ولادت تو نقطه عطف آفرینش بود و بودن تو مایه حیات خلقت؛ که خلقت به عشق تو می‌گردد و به نور نگاه تو راه می‌یابد. آسمان به بوی حضور توست که برپاست^۷ و زمین به یمن وجود توست که برجاست.

ای همه خوبی‌ها! ای نور دل خوبان!^۸ ای روشنای دیده نیکویان!^۹

۱. اسراء (۱۷) آیه ۱۲۱.

۲. مهدی موعود، ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار، ترجمه علی دوانی، ص ۱۸۵.

۳. همان، ص ۱۸۴.

۴. همان، ص ۱۸۵.

۵. مفاتیح الجنان، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، ص ۸۶۶ «نورأبصار الوری».

۶. همان، «یا نورالله الذي لا یطفی».

۷. همان، ص ۹۰۵ «بکم یمسک السماء أن تقع علی الأرض».

۸. همان: «أتم نور الأخیار».

۹. همان: «هداة الأبرار».

این سفره نعمت که گسترده است و از ریز و درشت موجودات بر سر آن به تنعم نشسته‌اند، به افتخار حضور توست. خوش آمدی! میلاد تو زیباترین روز آفرینش است و قیامت صبح‌ترین روز و روشن‌ترین صبح. روز قیام تو روز خداست و روز ولادتت نیز یوم‌الله است. خدایی‌ترین صبح، پگاهی است که نور تو را دیده و حضور تو را دریافته است. چه کور دلند آنان که حضور روشن تو را در نیابند!

تو در آینه رویش گیاه و بارش باران نهفته‌ای. زمین با همه گستره‌اش، تنها یک گام از حضور توست. چشمه‌ها به سر انگشت اشاره تو می‌جوشند. تر باران رحمتی. دریچه نزول فیض خدایی و ما هر صبح، خورشید را از آن که نشان نورانیت توست، سلام می‌گوییم و شب را به سجاده آرامشی که برای مناجاتت می‌گسترده، پاس می‌داریم.

ای راست‌ترین راه! چه سخت است ندیدنت! چه سخت است نشیندن نجوای نیایش! چه حرمانی است دوری تو! میلادت را به امید آمدنت جشن می‌گیریم و در فراق اشک می‌ریزیم. تو را حس می‌کنیم و بر خود می‌بالیم، اما نمی‌بینیم و از دل می‌نالیم. جان عالمی فدای قدوم منورت، خوشا زمینی که خاک پای تو شد! خوشا صبحی که به نسیم تنفس تو معطر گشت!

ای پاک‌ترین! ای از هرچه رجس و پلیدی دور!^۲ ای بهشتی‌ترین! آمدنت چنان بهشتی بود که زمینیان را در حیرت و انهداد و خورشید در حسرت چنان طلوعی عالم‌تاب فرو ماند. شگفت نیست چنین آمدنی از فرزند فاطمه - سلام الله علیهما - که خود تحفه‌ای از بهشت، بر زمین بود.

۱. همان، ص ۸۸۵ «یا بن الصراط المستقیم».

۲. همان، ص ۸۶۶ «أذهب عنهم الرجس».

سلام بر تو! سلام بر گاه آمدنت و سلام بر تو! گاه قیامت،^۱ ای حق موعود و
ای دوست داشتنی ترین!

نرگس باغ عصمت

هراس به دل راه مده ای نرگس بوستان آل طه! ای ملیکه عشق و وفا!
حضور در جمع اسیران را نردبان وصال معشوق تصور کن و به یاد بیاور که
آن همه هجران، آن همه درد بی قراری و اشتیاق امروز به سر می رسد.
امروز که تو خود را در جمع اسیران روم تا دیار اسلام رسانده ای و
«بشرین سلیمان» برای آوردن پیغام امامت به تو نزدیک می شود. یک لحظه
همه آن شب‌ها با همه خواب‌های شیرینش در ذهنت مرور می شود. بعد از
آن روزهای ملال آور که پدرت، قیصر روم، تو را برای برادر زادگانش
می طلبید و درست در آخرین لحظات، پایه‌های قصرش به لرزش
در می آمد. چه گوارا بود آن شب که رسول خدا ﷺ برای خواستگاری تو از
عیسی بن مریم - علی نبینا و آله و علیه السلام - به خوابت آمد و تو را به عقد
فرزندش، امام حسن عسکری علیه السلام در آورد. و باز بعد از چند شبی هجران و
بی تابی، چه شیرین بود آن شب که بانوی دو عالم، فاطمه زهرا علیها السلام همراه با
مریم مقدس به نزد تو آمدند و تو را به اسلام خواندند. شهادتین،
شیرین ترین کلامی بود که شرک را و سد راه وصال تو با محبوبت را از
وجودت پاک کرد. زهی سعادت آن خواب شیرین و حلاوت آن ذکر
روح بخش! و از آن شب به بعد شبی نبود که مولایت به دیدارتو نیاید و
شربت وصال به کامت نریزد. گوارایت باد نرگس! مبارک باد تو را قدم
نهادن در بوستان عصمت.

دل چگونه در سینه تاب آورد حالا که بشر بن سلیمان نزدیک می شود و پیغام امامت را به سوی تو می آورد؟

نامه را بگیر، بر چشم بنه به پایش اشک بریز، کسی چه می داند که تو را با این نامه چه دلدادگی است؟ امروز دیگر سعادت را، سبز بودن را، پاکی و زلالی را با چشم هایت می بینی و با دست هایت حس می کنی و تو چه سزاوار این سعادت بودی با آن دل پاک و آن نگاه عقیف!

از آن دم که نامه امام هادی علیه السلام را بر چشم نهادی تا اکنون که در محضر آن دریای مهر و پاکی نشسته ای، چشم هایت جز آن نامه را ندیده و بر دلت جز شعف این وصال نگذشته است. امام علیه السلام می پرسد: «برای هدیه ای از سوی من بشارت به شرافتی ابدی را می پسندی یا ده هزار اشرفی را؟» و تو که جان و دل در دوستی این خاندان باخته ای، پاسخ می گویی که مال دنیا را چه ارزشی است در برابر سیراب شدن از زلال کلام مهر شما؟ و امام علیه السلام تو را به فرزندی بشارت می دهد که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را از عدل و داد پر کند، آن گاه که از ظلم و ستم لبریز شده باشد. ^۱ دلت بیش از این تاب نمی آورد. روح اگر در بند عشق به مولایت نبود، به شعف این سعادت از تن پر می کشید. چه آغوش پر مهری دارد حکیمه خاتون، خواهر امام هادی علیه السلام که اینک تو را در برگرفته است و هم اوست که چندی بعد تو را روانه خانه امام حسن عسکری علیه السلام می کند.

شاید تا آن شب که حضور شیرین این گل سر سبد بوستان عصمت و منجی موعود را در درون خود حس نکرده بودی، اوج سعادت ابدی ات را نیز در نیافته بودی و امشب آن شب موعود است. مادر موسی - علی نبینا

و آله و علیه السلام - تا آن دم که زمان زادن فرزندش فرا نرسیده بود، اثری از حمل نداشت و تو نیز. ولادت این نوزاد باید از حکومت مخفی بماند که دشمن در کمین کین نشسته است. امشب در خانه امام حسن عسکری علیه السلام کسی را تاب چشم بر هم نهادن نیست. آرام باش نرگس، آرام! ولادت این نوزاد هم مثل همه حوادث دیگری که مقدمه آمدنش بودند، سرشار از ملاحظت و شیرینی است. پس هراس به دل راه مده، نماز شب بگذار تا آرامت کند. امشب تو سعادت‌مندترین بانوی عالمی. بنگر، سپیده سرزده است. پس کجاست آن خورشید پر نور موعود که سپیده و خورشید را حیران کند؟ تعجیل مکن، سوره قدر بخوان و بشنو این طفل توست که با تو هم‌نوا شده است. لحظه‌ای چشم بر هم نه! این ملایک خدایند که به استقبال امامشان آمده‌اند. به پیشواز ملیح‌ترین بهانه خلقت، این نوری که در برابر توست، هاله‌ای است که طفل تو را در برگرفته است. چشم را تنگ‌تر کن تا بنگری که نوزادت چگونه رو به سوی خدا سجده کرده است و بشنو چه شیرین و لذت بخش شهادتین می‌گوید: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن جدِّي رسولُ الله و أنَّ أبي أمير المؤمنين وصيُّ رسولِ الله». ^۱ کودک تو را با خدا سرّی نهان است. او دردانه رحمت الهی است؛ آخرین حجّت خدا بر زمین. بشنو که چه زلال خدا را می‌خواند که: «مهربانا! در وعده پیروزی‌ات با من وفا کن، امر امامتم را کمال بخش، انتقامم از دشمنان را ثابت گردان و زمین را به دست من از عدل سرشار کن، آن گاه که از ظلم پر شده باشد». ^۲

اینک ای نرگس بوستان آفرینش، ای نگاه سرشار از عشق! بنگر این

۱. مهدی موعود، ص ۲۰۵.

۲. همان: «اللهم أنجز لي وعدي و أتم لي أمري و ثبت و طأني و املاء الأرض بي قسطاً و عدلاً».

ملایک خدایند که بال و پر به نور مولود تو متبرک می‌کنند. این همه‌ه‌ه همه هستی است که در آمدن طفل شیرین تو به شغف آمده است و از حضورش به خود می‌بالد. و این ملک محبوب خدا روح‌القدس است که این نوزاد مبارک را به امر پروردگارش بر آسمان می‌برد. کودکت را به او بسیار، اما نگران مشو و در دوری‌اش اشک مریز! او را به کسی بسیار که مادر موسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - کودکش را به او سپرد و خدا طفل را باز به سوی تو برخواهد گردانید تا چشمت روشن شود^۱ و او را جز تو کسی شیر نخواهد نوشاند. عجب مدار ای نرگس! که نوزاد تو از تبار نور است و نوریان همه این چنین پاک و دلربا زاده می‌شوند و چنین شیرین، زیبان به نام دوست می‌گشایند.

سلام بر این مولود مبارک، سلام بر درخشان‌ترین دردانه خلقت و سلام بر مهدی! آن گاه که زاده شد و آن گاه که قیام کند. سلام بر او و سلام بر تو که سرو جان به مهر ولایتش باخته‌ای.

مژده‌های ناب

سلام بر تو ای چهاردهمین تکرار نور! ای زاده نسل‌های عصمت و پاکی! ای سربرآورده از زلال‌ترین چشمه‌های خلقت! تو خالص‌ترین عطر عصمتی و زلال‌ترین وجود و پاک‌ترین آفریده. تو در شرافت نسب یکه‌تاز خلقتی.

تو نهمین فرزند عصمتی. تنها تویی که از پاک‌ترین نسل‌های آفرینش زاده شدی و تنها تو میراث دار هشت نسل عصمت و پاکی هستی. از ابتدای

۱. اشاره به آیه ۱۲ از سوره فصص، و داستان حضرت موسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - : ﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا﴾.

شکفتن و رویدن نور، از آغازی‌ترین لحظاتی که بوستان عصمت آل طه رو به هستی نهاد، از آن دم که پیامبر ﷺ باغبان مهربان این بوستان، نهال عصمت بر زمین رویاند، همیشه مژده آمدن تو بر سر زبان‌ها بوده است و بشارت حضور پاکت امید بخش جان‌ها.

پیامبر ﷺ می‌دید که چگونه تو دین را بر پای می‌داری، آن گاه که پایمال دنیا طلبان شده باشد و چگونه ندای حقیقت او را پس از سال‌ها ستم و غفلت فریاد می‌کنی، بارها به آمدنت بشارت داد و فرمود: «به خدایی که مرا به راستی به پیامبری برانگیخته است سوگند که اگر یک روز از عمر دنیا باقی باشد، خداوند آن روز را چندان طولانی گرداند تا فرزندم، مهدی در آن ظهور کند».^۱ «مهدی از اولاد من است؛ نامش نام من و کینه‌اش کینه من باشد. صورت و سیرتش از همه به من شبیه‌تر است. غیبتی کند که مردم دچار حیرت گردند. و بسیاری از فرقه‌ها گمراه شوند؛ سپس چون ستاره تابانی از پرده غیبت به درآید و زمین را از عدل پر کند، آن گاه که از ظلم پر شده باشد».^۲

مولای متقیان امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام در مژده به آمدن او به شرافت بی‌کران و شجاعت بی‌پایانش فخر می‌ورزد: «مردی است نیرومند، بزرگی است بخشنده و با صلابت، فرق او به قلّه عظمت می‌ساید، بزرگواری‌اش همیشگی است، به کسی ظلم نمی‌کند، مردی است آماده کارزار و همیشه پیروز و شجاع است».^۳

عالم خلقت مدتی بس طولانی بود که در انتظار آمدن ختم رُسل،

۱. مهدی موعود، ص ۲۸۲.

۲. همان، ص ۲۸۳.

۳. همان، ص ۳۴۲.

محمد مصطفی ﷺ بود و اینک دل شیفته خلقت با این بشارت‌ها هر چه بیش تر واله دیدار ختم ولایت و امامت مهدی صاحب الزمان «عج» می‌شد. گل‌های بوستان امامت هر یک به کلامی به وجودش بشارت دادند. بارش آبشار ملیح این مژده‌های ناب عمری به درازای عمر عصمت دارد: «در دولت مهدی زمین برکات خود را ظاهر می‌کند و آسمان بر او رحمت می‌بارد. تمام گنج‌های پنهان در زمین برای او آشکار می‌شود، خوشا به حال او که روزگار خوش مهدی را درک کند و به رهنمودهای حیات بخش او عمل کند».^۱ قائم این امت، نهمین فرزند من است، او امامی است که قیام به حق می‌نماید خداوند زمین را پس از آن که مرده باشد، به دست او زنده می‌کند و دین اسلام را بر همه ادیان چیره می‌سازد هر چند مشرکان نخواهند. آگاه باشید آنان که در غیبت او با تحمل رنج‌ها و سرزنش بی‌دینان بر عقیده‌شان استوار بمانند، چون کسی هستند که در رکاب رسول خدا جهاد کنند».^۲ «خداوند به خاطر او برکت آسمان و زمین را بر مردم نازل کند زمین با نور خدا منور گردد و جایی از زمین نباشد مگر آن که خداوند - عزوجل - در آن پرستش شود».^۳ «او از دیده‌ها غایب می‌شود، اما یادش از دل‌های مؤمنان نمی‌رود. خدا هر دشواری را برایش آسان می‌کند و ستمگران را به دست او هلاک می‌سازد».^۴

و این آبشار ریزان بشارت ائمه هدی، روح حیات و امید را در کالبد خلقت می‌دمد آن چنان که زمین پابرجا بماند و خورشید هر صبح به امید

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۰، روایتی از امام حسن ﷺ.

۲. مهدی موعود، ص ۳۵۷، روایتی از امام حسین ﷺ.

۳. همان، ص ۳۷۳، روایتی از امام صادق ﷺ.

۴. همان، ص ۳۷۹، روایتی از امام کاظم ﷺ.

دیدارش طلوع کند و هر غروب در حسرت آن دیدار به امید روز بعد، سر بر کوه صبوری نهد. زلال امیدواری که با مژده آمدن آن منجی موعود در عالم خلقت جاری می شود، همان آب حیاتی است که جرعه جرعه بر لب های خشکیده منتظران او می چکد. روی او چون ماه است. او می آید با سبدي پر از عدالت، با آغوشی لبریز از مهر. او می آید و همه از زلال مهرش سیراب خواهیم شد. خوشا به حالت اگر آن صبح روشن را به چشم ببینی!

جویبار رحمت

سلام بر تو ای همه خوبی! ای پاک ترین بهار! تو عصاره زیبایی های خلقتی، چکیده ای از شاهکار آفرینشی، پاکی و زلالی، در آفرینش تو معنا شد؛ عشق با حضور تو سامان یافت؛ راستی در تو زاده شد؛ مهر از چشمه وجود تو جاری شد و ایمان از دریچه چشمان تو تابید.

آری، روزی که خداوند دست خلقت در تو برد، از همه خوبی ها، لبریزت کرد تا آینه همه صفات نیکویش باشی، آن گونه که آفرینش، همیشه در حسرت شناختنت بماند. من کجا به مدح تو می رسم؛^۱ که پیمان را سنجیدن دریا نشاید و آینه دل زنگار زده سزاوار تصویر تو نباشد و من تنها به قدر تشنگی از زلال نامت می نوشم.

ای از تمام خوبی ها لبریز! دریای علمی^۲ و سلطان وادی حلم.^۳ کرم، دست طلب نزد دامن بخشایشت دراز کند؛ که پایه کرامتی.^۴ بردباری، به

۱. مفاتیح الجنان، ص ۹۰۴: «لا أبلغ من المدح کنهکم».

۲. همان، ص ۹۰۶: «رایکم علم».

۳. همان، ص ۹۰۶: «رایکم ... حلم».

۴. همان، ص ۹۰۶: «سجیتکم الکرّم».

تَحْيِرِ صَبْرٍ تَوْ بَنَشِينْدُ؛^۱ که منتهای صبری. صدق، نسیم همیشگی کلام
توست و رحمت، جویباری همیشه جاری در وجودت.^۲
آن چه در تصویر عمل بنشانی حق است^۳ و صواب؛ که تو ترجمان
قرآنی^۴ و قرآن ناطق.

ای موعود الهی! ای سبزترین بهار موعود! بیا و با کلامت به راه نورمان
بخوان که آن چه تو بدان بخوانی، سعادت است و رستگاری.^۵
ای آینه آیات الهی! ای تجلی گاه صفات خدا! بیا و به راه نورمان بخوان
که کلامت نور است و وعدهات راست.^۶ بیا تا به تماشای همه خوبی های
آفرینش بنشینیم و چشم به نور کلامت روشن کنیم؛ ای سرچشمه همه
نکوکاری ها!^۷ کجاست آن نگاه مهربانت تا دل ها را شیفته رستگاری کند و
کجاست آن آینه محمدی خصلت تا پایه های نیکی را بنانهد^۸ و ستون
خیمه خیر و خوبی شود؟^۹ چشمان دوراندیش^{۱۰} تو کجاست تا به نگاهی
پرچم افتخار و فجر بر وادی اسلام زند و در همه سبزه زارهای زمین
جویبار رحمت جاری کند و آن چه قهر و بی دینی است، به نگاه خشمی
براندازد؟ کجاست شوکت الهی تو تا هیبت پوشالی ستم کاران را براندازی^{۱۱}

۱. همان، ص ۸۹۸: «منتهی الحلم».

۲. همان، ص ۸۹۸: «معدن الرحمة».

۳. همان، ص ۹۰۶: «شأنکم الحق».

۴. همان، ص ۸۶۳: «یا تالی کتاب الله و ترجمانه».

۵. همان، ص ۹۰۲: «فاز من تمسك بکم».

۶. همان، ص ۹۰۶: «واصدق وعدکم، کلامکم نور».

۷. همان: «إن ذکر الخیر کنتم أوله و أصله».

۸. همان، ص ۸۹۸: «و أصول الکرم».

۹. همان، ص ۸۹۹: «و دعائم الأخیار».

۱۰. همان، ص ۹۰۶: «و رأیکم ... حزم».

۱۱. همان، ص ۸۸۳: «أین قاصم شوکة المعتدین».

و روح حیات بر ایمان و اهل ایمان بدمی؟

کجایی ای مهربان‌ترین، صالح‌ترین و صادق‌ترین!^۱ ای ایستاده بر قلّه حلم!^۲ ای گنجینه بی‌پایان دانایی!^۳ ای کریم‌ترین و نیکوکارترین!^۴ در کلام من چه می‌گنجد؟ که تو دریا دریا خوبی را در گوشه‌ای از وجود جاری داری. احسان مهمان همیشه ماندگار وجود توست^۵ و بخشندگی همراه با حضور تو.^۶

ای ریسمان مدد الهی! ای رحمت واسعة حق!^۷ ای ابر رحمت خدایی! از پرده غیب برون آی و باران مهر بیار که عطشمان سخت طولانی شد.^۸ بیا و تاریکی را به نور نکویی‌هایت بشکاف. بیا و زشتی‌ها را به زلال خوبی‌هایت بشوی. بیا تا خوبی معنا یابد و کرم رواج گیرد، صداقت مشتری یابد و احسان در خانه همه مستمندان و نیازمندان را بکوبد. بیا تا پایه پای نماز شبت اشک بریزیم و پشت به پشت قامت سروسانت به نماز بایستیم. بیا تا ایمان و اخلاص را از دست‌های نورانی کلام تو به ارمغان بگیریم و به نگاه مهربان تو راه راست را بیابیم. بیا ای موعود سراسر خوبی! ای خوب‌ترین و سبزترین!

جمال چهره تو

وقتی بهار با سپیدی شکوفه‌هایش از دریچه چشمانم سرک می‌کشد،

۱. همان: «صالح صادق».

۲. ر.ک: ص ۲۶، پاورقی ۱.

۳. همان، ص ۸۹۸ «و خزّان العلم».

۴. همان: «أصول الكرم و... عناصر الأبرار».

۵. همان، ص ۹۰۶: «عادتکم الإحسان و سجیتکم الکرّم».

۶ و ۷. همان، ص ۸۶۴ «الفوت و الرحمة الواسعة».

۸. همان، ص ۸۸۶ «فقد طال الصّدی».

موج اشکی فرو خفته، از درون سینه تنگم به دیواره دل می کوبد و تو را می جوید.

بهار زیباست، لطیف و دوست داشتنی است، اما بی تو ای زیباترین! ای لطیف ترین! ای بهار جان و ای طراوت بهاران! هیچ زیبایی، دلم را بر نمی انگیزد؛ که دل در فراق تو سوخته دارم و نگاه در راه تو دوخته.

ای بهاری ترین فصل ها! ای سبزترین بهاران! دور از نگاه مهربان تو، دور از عنایت رحیمانه تو و دور از سرانگشت لطف تو، خزانیم و سرد، خشکیم و عطشناک. فراق تو برف سپید کهولت بر چهره مان می نشاند. بیا که با تو بهاری شویم، بروسیم و بیدار گردیم؛ که رویدن، تنها به زلال عشق تو معنا می یابد و باقی رویدن ها، ماندن است و پژمردن.

بیا ای شاداب ترین جوانی! دست کدام خزان پیری است که جرأت آزدن گل وجود تو را داشته باشد، گرچه سال ها و قرن ها از حضور زلالت بگذرد.^۲ چهره زیبای تو ای نورانی ترین! که را مجذوب ساخت و چشم اشتیاق که را به راه نشانند؟ کدام چشم بود که به نگاه نافذ و گیرای تو^۳ لرزید و از اشک فراق خالی ماند؟ کدام زبان است که بتواند از «حسن ثنای» تو بگوید؟^۴ و کدام قلم است که تاب چرخش در وادی وصف تو داشته باشد؟ جمال روی ماه تو^۵ در کدام کلام می گنجد و جلال خورشیدی^۶ تو در کدام وصف می آید؟

۱. همان، ص ۸۷۴ «السلام علی ربیع الأنام».

۲. فریده گل محمدی آرمان، البیعة لله، ص ۸۰، امام رضا علیه السلام، علامته أن یکون شیخ السن، شاب المنظر.

۳. عباسعلی کامرانیان، تپش قلم، ص ۵۷.

۴. مفاتیح الجنان، ص ۹۰۶: «کیف أصف حسن ثنائکم».

۵. همان، ص ۸۷۴ «السلام علی ... البدر التمام».

۶. همان: «السلام علی الشمس الظلام».

مام را ببین که چه مبهوت روی تو مانده و خورشید را که چگونه هر صبح به عشق دیدارت سر بر می آورد! سبزه زار بهشت که رستنگاه هر چه زیبایی است به دلبری طاووسی چون تو دل می دهد.^۱

سلام بر تو ای فخر آفرینش! ای نگین خوش نگار خلقت! ای مهدی! چه شیرین است نام تو! ^۲ فتبارک الله أحسن الخالقین! ^۳ مبارک باد بر خدا، خلقتی چنین نیکو! گنجاندن تمام خوبی ها و زیبایی ها در ظرف وجود یک مخلوق، آن هم در معنای تام و کاملش در تصور که می گنجد؟

ای منتظر! کدامین چشم نیالوده به غبار دنیا است که رؤیت تو را انتظار نکشد؟ کدامین زبان بازمانده از بدی ها و کژی ها است که از ذکر دمام نام تو بازماند؟ همه دل های آسمانی به انتظار لحظه دیدنت، تمام عمر، غرق در خون شدند. چهره ای گندمگون، نگاهی نافذ، خالی سیاه بر گونه راست، دندان هایی گشاده، پیشانی بلند و نورانی و قامتی سخت به اعتدال، ^۴ عصاره همه خوبی ها، سرچشمه همه نیکی ها، امام دل های عاشق.

ای عزیز! چشم هایی که به راه تو مانده، سال هایی را با اشک می گذرانند تا پاکیزه و شفاف بمانند برای دیدار روی تو؛ و دل ها لحظه ای دست از دعا نمی دارند تا خدا آن «طلعت رشیده» را به آنها بنمایاند.^۵

ای زیباتر از هاله های سپید یاس و نسترن! ای خوشبوتر از همه شکوفه های نرگس! ای لطیف تر از نور! بیا تا پیامبر بیاید. بیا و ما را که از لذت دیدار پیامبران محروم مانده ایم، به لذت دیدار خود سیراب کن.

۱. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۲۸: «المهدی طاووس أهل الجنة».

۲. مفاتیح الجنان، ص ۹۰۶: «فما أحلى أسمائکم».

۳. مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴.

۴. عباسعلی کامرانیان، تپش قلم، ص ۵۷.

۵. مفاتیح الجنان، ص ۸۹۱: «اللهم أرني الطلعة الرشیده».

ای شبیه‌ترین به پیامبر خدا^۱ بیا که در خراب آباد دنیا به امید وصال تو تاب
آورده‌ایم و زنده بودنمان به امید دیدن و بودن توست. بیا که:
خیال روی تو در هر طریق همراه ماست
نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست
به‌رغم مدعیانی که منع عشق کنند
جمال چهره تو حجت موجه ماست^۲

مایه حیات

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست
منت خاک درت بر بصری نیست که نیست^۳
ای جویبار جاری در ذره ذره وجود! رحمت و فیض الهی از دریچه
وجود تو جاری می‌شود. هر ذره از گستره آفرینش در هر لحظه از زمان،
نیازمند حضور حجت است و حاجتمند فیض وجود تو؛ این زمین اگر
برجاست، به یمن قدم‌های توست^۴ و آسمان اگر برپاست به تبرک
نفس‌های توست.^۵

من بر سطر سطر لوح دلم از ولایت تو نگاشته‌ام و جواز ورود به وادی
مهر و سعادت را به مهر ولایت تو رسانده‌ام. هر ذره وجود من
گواهی می‌دهد که تو حجت‌خدایی در عالم خلقت،^۶ چشم امید عالمی،^۷

۱. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۶۲.

۲. دیوان حافظ، به تصحیح غنی و قزوینی، غزل ۲۳.

۳. حافظ.

۴. مفاتیح الجنان، ص ۱۶۷: «بوجوده ثبتت الأرض و السماء».

۵. همان، ص ۲۲۳: «سلام الله على حجة الله ... في أرضه».

۶. همان، ص ۸۹۹: «كهف الوری».

دنیا به بقای تو باقی است و خلق به برکت حضورت روزی می خورد.^۱
ای نسیم رحمت حق! ای رحمت واسعه!^۲ باران دانه‌های رحمت حق
است که از ابر حضور تو می بارد،^۳ آسمان به یاری نگاه تو بر زمین
فرو نمی آید.^۴

استواری کوه‌ها نه از آن کوه‌ها، که به حمایت توست. آب اگر مایه
حیات است، با دم مسیحیایی تو حیات می بخشد. آن چه مایه حیات است
تویی و آب زلال رحمت و مهر تو که از دست‌های تو جاری شده است.
خدا هم از تو با نام آبی گوارا و حیات بخش نام می برد آن جا که می فرماید:
«بگو به من خبر دهید اگر آب‌های شما در زمین فرو رود، چه کسی
می تواند آبی گوارا برای تان بیاورد؟»^۵

زیبایی گل به واسطه تو جان گرفته و پاکی شبنم به یمن حضور تو
آفریده شده است. دریاها اگر دایم در خروشنند، در شکر حضور تو، سپاس
خدا می گویند و خورشید اگر می چرخد، نه بر گرد زمین که بر محور عشق
تو می گردد.

خدا خواسته است که عالم، طفیل وجود تو باشد و تو بهانه بر جاماندن
و بودن عالم. خدا خواسته است که آفرینش را به حضور تو وابسته گرداند
و تو را نیز در خلقت، دستی در کار تکوین دهد. پس آفرینش را با تو آغاز و
عالم را با تو ابتدا کرد.^۶ چنان که ختم خلقت نیز با توست^۷ و میان این

۱. همان: «بینه رزق الوری».

۲. ر. ک: ص ۲۷، پاورقی ۷.

۳. مفاتیح الجنان، ص ۹۰۵: «بکم ينزل الغيث».

۴. ر. ک: ص ۱۷، پاورقی ۷.

۵. ملک (۶۷) آیه ۳۰.

۶. مفاتیح الجنان، ص ۹۰۵: «بکم فتح الله».

۷. همان، ص ۹۰۵: «و بکم یختم».

دو نقطه، بقای خلقت نیز، به سبب حضور توست^۱ و میان این دامن گسترده آفرینش من کی ام؟ ذره‌ای از غبار که به نسیم خوش عطر وجود تو به هوا خاسته است، دو سه روزی گردشی کند و باز بر خاک نشیند.

خدایا! مهربانا! رحیما! این گردش دو روزه‌ام را در فضای هستی به هوای عشق او و به گرد محور ولایت او قرار ده، که بی ولایت او نه نیاز نیمه شبم چاره درد است و نه ذکر همیشه جاری بر زبانم مانع قهر^۲ لطیف! به جرعه‌ای از آن جویبار رحمت سیرابم کن، به زلالی اش کدورت‌های دنیای غم‌زده‌مان را پاک کن، به خوبی‌هایش باران خوبی بر ما ببار و به رحمتت پرده از رخسار آن خورشید عصمت برکش، آمین!

ساغر ولایت

در تاریکی و ظلمتی که عالم را فرا گرفته است، در طوفان دنیازدگی امروز، تنها تویی که به نور وجودت می‌توانی گوهر حق را بنمایانی. ای موعود بر حق! بیا که حق تویی؛ تو تمام حقیقتی؛ حق همان است که تو بگویی و تو بخواهی^۳ و باطل همان که تو بدان پشت کنی^۴ و آن چه مایه نجات و رستگاری است، ولایت توست و ریسمان محبت تو.^۵

به ولایت تو اعمال، مهر قبول می‌خورد؛ به زلال مهر تو کرده‌ها مان پاک می‌شود،^۶ آینه مهر تو خوبی‌ها مان را دو چندان می‌کند^۷ و زنگار بدی‌ها

۱. همان، ص ۱۶۷: «بیقانه بقیت الدنیا».

۲. همان، ص ۸۶۹: «أشهد أن بولایتك تقبل الأعمال و...».

۳. همان، ص ۸۶۸: «محقق کل حق».

۴. همان: «و مبطل کل باطل».

۵. همان، ص ۹۰۲: «سعد من والاکم».

۶. همان، ص ۸۶۹: «و أشهد أن بولایتك ... تزکی الأفعال».

۷. همان: «و أشهد أن بولایتك ... تضاعف الحسنات».

را محو می‌کند^۱؛ که خداوند، وجود تو را از زلال عصمت لبریز ساخته و تو را از عصاره پاک‌گی از گناه و اشتباه آفریده است.^۲

خطا در وادی حضورت مفهوم ندارد و گناه از نزدیک شدن به تو شرمناک است. تو پاک‌گی، پاک‌تر از پاک و لبریز از نور و همین زلالی توست که ما به رضای تو دل بسته‌ایم، ای ولی خدا! به یمن این اطاعت و رضا، شأن و مقام و بلندای منزلتت را باز شناخته‌ایم.^۳

خدا تو را عزیز می‌دارد آنقدر که محبت تو را جواز بهشت و روی‌گردانی از تو را مایه فرو افتادن به دوزخ قرار داده است^۴ و من با ذره ذره وجودم شهادت می‌دهم که دوستی تو، دوستی خداست و اطاعت از تو اطاعت از خداست^۵ و دشمنی با تو و روگردانی از تو نیز دشمنی با خدا و روگردانی از خداست.^۶

راه راست تویی^۷ و باقی همه بیراهه. عدالت آن چیزی است که از دستان تو جاری شود و ایمان نوری است که از قلب تو برتابد. علم با همه گستردگی اش گنجینه‌ای پنهان در درون توست.^۸ هر گرهی به سرانگشت حکمت تو گشوده شود^۹ و هر نعمتی از دریچه حضور تو جاری شود.

۱. همان: «أشهد أن بولايتك ... تمحي السيئات».

۲. همان، ص ۹۰۰: «عصمكم الله من الزلل».

۳. همان، ص ۸۷۸: «فمرفتنا بذلك منزلتهم».

۴. همان، ص ۸۶۹: «و من عدل عن ولايتك ... كبه الله على منخره في النار».

۵. همان: «من أطاعكم فقد أطاع الله».

۶. همان: «و من أبغضكم فقد أبغض الله».

۷. همان، ص ۹۰۲: «أنتم الصراط الأقوم».

۸. همان، ص ۸۶۸: «إنك خازن كل علم».

۹. همان، ص ۸۹۹: «و معادن حكمة الله».

آیه حضور خدا، پاک‌ترین نمونه آفرینش، زلال‌ترین حضور روشن، در میان ماست و چشم‌های ما ناتوان از دیدن اوست. گویی غیبت پرده‌ای است که بر چشم‌های ما کشیده‌اند و گاه‌گاه پرده از دیدگان آسمانیان و ملکوتیان بر می‌دارند تا خورشید را ببینند، زهی شکوه! خوشا سعادت آن آسمانیان که تو را دیده‌اند!

ای موعود! ای نور سینه مؤمنان! حضورت را به روشنی حضور خورشید پشت ابر در می‌یابیم و بر تیرگی دل خویش می‌نالیم و اسارت‌مان در بند جسم خاکی را اندوه می‌خوریم. خوشا حضور تو یابن حبیب الله! و خوشا زمینی که قدمگاه توست! کاش می‌دانستم که کجا را برای ماندن برگزیده‌ای^۱ و قدم سعادت بر کدام خاک می‌نهی؟

ای نسیم سحر! آرامگه یار کجاست؟^۲ ما همیشه در حسرت دیدار پیامبر سوخته‌ایم و شکایت به سوی حق برده‌ایم،^۳ همیشه در حسرت بودن و نشستن در حضور مولای‌مان، امامی از تبار نور، سوخته‌ایم و در عطش شنیدن صدای ملکوتی‌اش تشنه مانده‌ایم؛ اما آتش این حسرت را به زلال زیارت او خاموش و این عطش سوزان را به خیال دیدار او سیراب کرده‌ایم. او که شاید از دریچه چشم ما گذر کرده باشد، بی‌آن‌که او را بشناسیم و به پایش درافتیم. ای عزیز! چه سخت است، همه خلق را دیدن و تو را ندیدن^۴ چه سخت است صدای همه را شنیدن و از تو صدایی نشنیدن.^۵ چه سخت است فراق تو، به جانم سوگند که دوری تو از ما

۱. مفاتیح الجنان، ص ۸۸۵ «لیت شعری این استقرت بك النوی».

۲. حافظ.

۳. مفاتیح الجنان، ص ۹۷۲ «اللهم انا نشکو الیک فقد نبینا».

۴. همان، ص ۸۸۵ «عزیز علیّ أن أری الخلق و لا تری».

۵. همان: «عزیز علیّ أن ... لا أسمع لك حسیساً و لا نجوی».

نه به معنای جدایی و جدایی‌ات از ما نه به معنای دوری است.^۱ با مایی و در میان ما و ما در سوز فراق تو. قسم به خدای آسمان و زمین که تو بر حقی^۲ و وجود، آمدن و ظهورت بر حق است. مگذار که آتش حسرت دیدار تو بیش از این قلبم را بسوزاند. مگذار چشمم بیش از این در راه بماند، روی بنما، روی بنما و وجودم از یاد ببر و با جرعه‌ای از جام وصال، عمری مستی حضورت را به من بچشان.

آیا خواهد آمد روزی که به دیدار تو جان تازه بیاییم و دل از نور معرفت لبریز سازیم؟ آیا امروز به فردایی که سیمای تو را به چشم بنگریم خواهد رسید؟^۳ آیا آن روز که به جویبار رحمت درآییم و از چشمه زلال تو سیراب شویم خواهد آمد؟^۴

یابن احمد! آیا به سوی دیدارت راهی هست^۵ برای آنان که دل را به امید دیدارت زنده می‌دارند و به خیال روی تو زنده می‌مانند؟
صحن و سرای دیده بشستم، ولی چه سود؟

کاین گوشه نیست در خور خیل خیال تو^۶

۱. همان، ص ۸۸۶: «بنفسی أنت من مغیب لم یخل منا بنفسی أنت من نازح ما نرح عثا».

۲. ذاریات (۵۶) آیه ۲۳: ﴿فوق رب السماء والأرض إنه الحق﴾.

۳. مفاتیح الجنان، ص ۸۸۶: «هل يتصل يومنا منك بعدة فنحظی».

۴. همان: «متی نتقع من عذب مائک».

۵. همان: «هل إليك یابن أحمد سبیل فتلقى».

۶. حافظ.

بخش دوم

در دوران غیبت (در آتش هجران)

لطفی بی نهایت

حکمت بی پایان خداوندی و لطف بی کران الهی، سرنوشت بشر را بر این رقم زد که از درون و بیرون راه خیر و شر به او بنمایاند تا گروهی راه خیر گزینند و شاکر باشند و گروهی به شر رو آرند و کفران ورزند.^۱

چه بسیار پیامبرانی که از سوی آن مهربان لطیف پیام آوردند! بارها در قبایل مختلف پیامبرانی به رسالت برگزیده شدند و به مهر و قهر بشر را به راه راست خواندند و انسان، این غرقه دریای جهالت و خودخواهی و رفاه طلبی با این لطف ارزشمند الهی چنان کرد که در تاریخ آمده است. «هیچ رسولی به سوی شان فرستاده نشد مگر آن که او را استهزاء کردند».^۲

به جز گروهی اندک که نور ایمان به دلشان تابید، راه راست را شناختند و برگزیدند و به سعادت رسیدند و آبشار الطاف خدا هم چنان فیضان می کرد تا آن که ارسال رسل به نگین خاتم رسید و خاتم الانبیاء محمد مصطفی ﷺ، تنها دلیل هستی عالم، مظهر «لولاك لما خلقت الأفلاك» به نور پیامبری مبعوث شد. تا دین خدا را کامل گرداند و حجّت را بر مردم تمام کند، اما چه سنگ‌ها که به دست جهالت مردم پیشانی مبارکش را نشکافت و چه اهانت‌ها که از درون غفلت زده و تاریک خفاشان سیه دل، دل مهربانش را نیاززد تا آن که در غدیری از نور، در نقطه تولد دوباره خلقت، رشته ولایت

۱. انسان (۷۶) آیه ۳.

۲. پس (۳۶) آیه ۳۰.

به زنجیره امامت مولا علی علیه السلام و فرزندان او متصل شد. و این آیه نازل گردید که: «امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم»^۱. پس از آن، تاریخ خونبار و اشک آلود شیعه، خود، حکایت مردمی است که در بارش باران الطاف خداوندی به زیر چتری از جهالت‌ها، قساوت‌ها، دنیاطلبی‌ها و عاقبت‌گزینی‌ها پناه جستند و حرمان و خزان را برگزیدند و این نعمت تامه الهی را به سیاهی ظلم خود آزرده‌اند، چه آنان که در پی دنیا و زرق و برق و منصب و مقامش دست به خون گل‌های بوستان عصمت آلودند و چه آنان که بی‌اعتنایی، بی‌خیالی و آرامش طلبیدند و آنچه باقی ماند، حکایت پیچیدن صدای ناله‌ای در چاه بود و پر پر شدن یاسی پشت دری سوخته و جگری شرحه شرحه در تشت و سری خون آلود بر نیزه و داستان ادامه دار ظلم‌ها، زندان‌ها، شکنجه‌ها، بی‌حرمتی‌ها و دست‌ها و زبان‌های زهر آلود. «عجب صبری خدا دارد!»^۲

باران لطف الهی پایان‌پذیر نیست. فیضان الطاف او خاموش نمی‌شود و چشمه رحمت و فیضش نمی‌خشکد. ارسال رسل، فرستادن راهنما و روشن داشتن چراغی فرا راه زندگی بشر، از الطاف ویژه و ضروری اوست که لحظه‌ای قطع نمی‌شود و ذره‌ای کاستی نمی‌گیرد. آخرین حجّت خدا ختم امامت و ولایت و نگین درخشان این انگشتری پا به عرصه وجود می‌نهد. درست در زمانی که از همان گاه تولد دست قساوت و شرارت حکام وقت با شمشیر کین در کمین اوست. اما برای مردمی که بیش ترشان نمی‌اندیشند،^۳ تدبیر نمی‌کنند^۴ و بیش ترشان ستمکار و نادانند، لطف خدا از

۱. مائده (۵) آیه ۳.

۲. معنی کرمانشاهی، ای شمع‌ها بسوزید.

۳. مائده (۵) آیه ۱۰۳.

۴. محمد (۲۷) آیه ۲۴.

پس پرده غیب جاری می شود. برای آن ها که با همه نیازشان به نور و گرما و حیات بخشی خورشید، چشم دیدن خورشید را ندارند. خورشید از پشت ابر، حیات می بخشد و نور می تابد.

چه حکمت با عظمتی و چه لطف بی نهایتی! چه قدر خدا صبور و مهربان است و چه قدر انسان غفلت زده و عصیانگر!

اینک مادر عصر غیبت، در فراق او می سوزیم و در حرمانش از حسرت لبریزیم و از دوری اش به خدا شکوه می کنیم. چه سخت است این حرمان! چه دشوار است این فراق، که از ماست که بر ماست! و او خواهد آمد و با شمشیر پولادین عدالت در دست، به انتقام همه ظلم هایی که بر بوستان عصمت رفته است، بر خواهد خاست.

خداوندا! چه بسیار احسانی که تو بر ما روان کردی و چه بسیار ستمی که ما بر خود روا داشتیم! ای مهربان! ما را به جهالت مان درمگیر، به لغزش هامان چشم مینداز، به دست کوتاه و بخت پریشانمان منگر و چشمانمان را به جمال دل آرایش روشن کن، پرتوی از نور درخشان خورشید وجودش را بر ما بتابان و حیاتی دوباره مان بخش، بویی از شمیم خوش عطرش را به مشاممان برسان تا به سرمستی اش آسمانی شویم. یک قطره از زلال حیات بخش مهرش در سبوی مان ریز تا بهاری شویم و موعد ظهورش را برسان که سخت عطشناک و منتظریم، یا لطیف!

تشنگان وصال

سیه روی و سرشار از خجالت و ندامت با یک سینه پر از امید و یک قلب سرشار از توکل، به زیارت تو می آیم. تشنه جرعه ای از زلال شفاعت توام و چشم امید بر نگاه مهربان تو دوخته ام. به شفاعت تو تکیه کرده ام و به

دوستی تو امید بسته‌ام.^۱ دل پر گناه و خطا کار من اگرچه لایق زلال دوستی تو نیست و چشم تار دنیا زده‌ام گرچه تاب پرتو روی پرنور تو را ندارد، تو از کرم سرشاری^۲ و احسان عادت همیشگی توست^۳. پس به دوستی خود مرا بخواه، مهر مهر خویش بر پیشانی قلبم زن، به نگاهی پاک و زلالم کن و برای پرواز در آسمان معرفتت بال سیمرغی ام بخش.

ای امام و ای مولای من! این ندای من شکسته دل است که تو را امام خود می‌دانم و چشم به سر انگشت هدایت تو دوخته‌ام.^۴ اینک تو را دوست و رهنمای خود می‌خوانم^۵ و جای تو را در دلم به هیچ غیری نمی‌دهم^۶ و غیر تو را به دوستی نمی‌گیرم^۷ و جز تو، دل به کس نمی‌بندم. چشم از غیر تو بر می‌دارم و یک‌سره محو مهر تو می‌گردم. از عمق وجودم شهادت می‌دهم که تویی آن حق ثابت پاک، تویی حقیقی‌ترین موعود، تویی آن موعود بر حق، بیا، بیا و دلم را دریاب که به دوستی تو گرفتار آمده و به انتظار تو می‌تپد.

به دوستی‌ات مرا بخواه، در سلک آنان که به دامن مهر تو آویختند^۸ و آرامش را در سایه سار وجود تو یافتند.^۹

آنان که در پی ادای حق تو، گام زدند و از خدا یاری طلبیدند.^{۱۰} به راحت نشستند و در راه اطاعت تو کوشیدند^{۱۱} از آرام و رفاه و آسایش دنیایی دل‌کنند و به یاری تو برخاستند. پاک و زلال و خداگونه از دنیا و دام‌هایش

۱. مفاتیح الجنان، ص ۸۷۰ «رجوت بموالاتك و شفاعتك».

۲ و ۳. ر. ک: ص ۲۷، پاورقی ۲.

۴-۷. مفاتیح الجنان، ص ۸۶۸ «رضيتك يا مولاي اماماً و هادياً و ولياً و مرشداً لا ابتغي بك بدلاً ولا أتخذ من دونك ولياً».

۸-۱۱. همان، ص ۸۸۸ «واجعلنا ممن يأخذ بحجزتهم و يملك في ظلهم و أعنا على تأدية حقوقه إليه والاجتهاد في طاعته».

پا بیرون کشیدند. از آن چه تو نپسندیدی دوری گزیدند و رضایت تو را طلبیدند،^۱ آنان که از مهربانی و رأفت تو و از رحمت و مهترت و از خیر و برکت وجودت سیراب شدند^۲ و جام مهر ازلی نوشیدند و فوز ابدی دریافتند.^۳

ای سرچشمه هدایت! ای روشنای دیده! مرا بخواه که ذره‌ای ناتوان و بی‌مقدارم و بی‌نسیم عیسوی وجودت سرگردان و گم کرده راهم.

مولای من! مرا بخواه که سینه‌ام دریای حسرت است و چشمم سرای امید. به راه تو اشک می‌ریزم، اما عطش سینه فرو نمی‌نشانم مگر به زلال مهر تو و از دست مهربانی تو. مرا بخواه که دوستی تو رستگاری ابدی است. مرا بخواه که دوستی تو، جواز حضور در وادی مهر خداست، برگ سبز حضور در بهاری‌ترین سرزمین است، مهر عبور از صراط است و جواز ورود به بهشت موعود. دوستی تو همه چیز است و بی‌تو همه هیچ.

ای مهربان پنهان! ای غایب موعود! مرا بخواه؛ که تو سرچشمه حیاتی و بی‌تو همه عطش و سوز. و من هر سحرگاه لبریز از مهر تو، تشنه وصال و امیدوار به دوستی تو، خدا را می‌خوانم که مرا در طاعت تو یاری کند^۴ و به پیرویات ثبات بخشد^۵ و به نعمت متابعت تو بر من منت نهد.^۶ از سستی و کسالت و آرام‌طلبی به دورم دارد^۷ و در صف آنانم شمرد که تو را در نصرت دین یاری کردند^۸ و از جام سعادت ابدی نوشیدند.^۹ درود خدا

۱ و ۲. همان: «و امنن علینا برضاه و هب لنا رأفته و رحمته و دعائه و خیره».

۳. ر. ک: ص ۳۲، پاورقی ۵.

۴ - ۶. همان، ص ۸۹۵: «قونا علی طاعته و ثبتنا علی مشایعته و امنن علینا بمتابعته».

۷. همان: «و أعذنا من السامة و الكسل و الفترة».

۸. همان: «و اجعلنا ممن تنتصر به لدینک».

۹. همان: «و تجعلنا فی الجنة معه».

بر تو که بهترینی ای مولای من! امام مهر، مقتدای آب‌های زلال!

سد آهنین

شمیم عطر حضور امام که عالم را فرا گیرد، نسیم بوی او که بر ذره ذره خلقت، روح حیات بدمد، طنین دلنشین کلامش که در رگ‌های آفرینش جاری شود، پروانگانی سرمست وصال را می‌بینی که از جای جای زمان و مکان بر گرد شمع وجودش گرد آیند و پرشورترین غزل عشق را بسرایند. مردانی آهنین، اما به لطافت گل، از آن دست شگفتی‌ها که ما، در خلقت، کم ندیده‌ایم.

می‌شود پولادین بود و سراسر مهر؛ می‌شود از کوه استوارتر بود و از برگ گل نرم‌تر؛ می‌شود از جنس طوفان بود و از تبار یاس و یاران او چنینند. امام صادق علیه السلام آنان را چنین وصف می‌کند: «مردانی پولاد دل که همه وجودشان، مملو از یاد خداست. سخت‌تر از صخره که چون به کوه روی آرند، آن را از جا برکنند. روی به هر شهری نهند، پرچم فتح بر آن زنند. عقابانی تیزچنگال که بر مرکب سوارند. شیرمردانی پیروز و عقابانی تیزچنگ، دست بر زین اسب امام کشند و تبرک جویند. او را در میان گیرند و جان را سپر وجودش سازند و به اشاره‌ای جان و سربازند.

چون شب فرا رسد زمزمه قرآن و مناجات سردهند و چون سپیده سرزند، سوار بر مرکبند. زاهدان شب و شیران روز، گوش به فرمان امام سپرده و دل پر نور در سینه آویخته‌اند، پولاد دلانی که تنها از خدا بهراسند و فریاد «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ» شان رساست.

هماره در آرزوی شهادت به سر می‌برند و ندای «یا لثارات الحسین»، «بیایید به طلب خون حسین» بر لب دارند. تاب مقاومت از همه بگیرند،

خداچویان سبکبال به سوی حق رو کنند و خدا به دست آنان امام را یاری کند.^۱

یاران موعود، شاهدان ملکوتند. شهیدان رحمت، سرمست از وصال امام خویش، سبکبال و با مهر افتخاری در سینه و افتخارشان همین بس که خدا آنان را خواسته است و دوست داشته است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَهُمْ بَنِيَانِ مَرْصُوصٍ﴾^۲ به درستی که خدا دوست می‌دارد کسانی را که در راه او جهاد کنند، گویی که بنیان‌شان از آهن است. این را خداوند در مقام آنان گفته است که به یاری امام حق می‌شتابند، از حجّت خدا دفاع می‌کنند. در انجام دادن آنچه او بخواهد، می‌شتابند و اوامرش را گردن می‌نهند. جز حمایت از او نمی‌طلبند و در اجرای آنچه اراده کند، سبقت می‌گیرند و در پایان سرمست از شمیم حضورش، از جام شهادت سیراب می‌شوند و بال به سوی آسمان می‌گشایند. زهی سعادت و خوشا چنین سرمستی!

حزب او پیروز است و یاران او رستگار^۳ و آن که به دشمنی برخیزد، غرق در گرداب زیان و هلاک.^۴ امام موعود بهاری است و یارانش مست از نسیم بهار در رویشی تا اوج عرش خدا.

ای سبزترین بهار! ای نسیم حیات بخش! ای موعود سرمدی! مرا از یاران خود بخواه، چنانم کن که ردای عشق تو بر قامت کشیده شود. ای آیه رحمت خدا! دل من هر لحظه در انتظار تو می‌تپد و سینه‌ام صندوقچه

۱. عباسعلی کامرانیان، پیش قلم، ص ۶۲.

۲. صف (۶۱) آیه ۴.

۳. مفاتیح الجنان، ص ۸۶۶ «أولياك هم الفائزون».

۴. همان، ص ۸۶۸ «أعدائك هم الخاسرون».

عهدی ابدی است که هر صبح با تو عهدی تازه می‌بندم.^۱ همه به این امید که مرا پذیری. کثرت یارانت روزافزون باد،^۲ ای زلال‌ترین بهار هستی!

ولایت بهار

مثل وابستگی جهان خلقت به حجت خدا، مثل وابستگی انسان به هواست. قوام وجود انسان به هواست. جایی که هوا نباشد، انسان، توان بودن ندارد. امام هم اگر نباشد، جهان خلقت، تاب ماندن ندارد. امام، حجت خدا در دنیا و ولی خدا بر مردم است و در نظام خلقت ولایت تکوینی و تشریحی دارد.

این‌ها را باید بدانی تا بدانی که در انتظار که هستی. در انتظار او که آسمان به یاری او ایستاده است^۳ و زمین به یمن وجود او گیاه می‌رویاند. او که دلیل بودن همه هستی و بهانه آفرینش است. او که از عصارة عصمت آفریده شده، از آلودگی خطا در امان است و از کدورت گناه، پاک^۴ و ولایت او، یعنی اطاعت محض از او؛ یعنی آن که او را در امور زندگی‌ات، چه فردی و چه اجتماعی از خودت دخیل‌تر بدانی و اطاعت از او را اطاعت از خدا بدانی.^۵ این همان ولایتی است که خدا به آن فرمان داده است. معنای همان «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أُولی الأمر منکم»^۶ است. یعنی که چون قطره‌ای در جویبار زلال ولایت جاری شوی و دل به مسیر

۱. همان، ص ۸۹۱ «اللهم إني أجدد له في صبيحة يومي هذا و ما عشت من أيامي عهداً».

۲. همان، ص ۲۲۴: «كثر الله أنصارك و أعوانك».

۳. ر. ک: ص ۱۷، پاورقی ۷.

۴. مفاتيح الجنان، ص ۹۰۰: «عصمكم الله من الزلل و أمنكم من الفتن».

۵. ر. ک: ص ۳۳، پاورقی ۵.

۶. نساء (۴) آیه ۵۲.

هدایت او بسپاری.^۱ در هر صراطی که راه می‌نماید، با تمام وجود قدم نهی و باور کنی که تنها او صراط مستقیم است^۲ و مهرش را در ذره ذره وجودت به ودیعه بگذار تا روزی که این مهر، جواز ورود تو به وادی سعادت شود. باید یقین داشته باشی که دوستی او، یعنی دوستی خدا^۳ و مهر او، یعنی مهر خدا^۴ و دشمنی و مخالفت با او، یعنی دشمنی و مخالفت با خدا.^۵ آن وقت می‌بینی که در غیبت او چه سرگردان و حیران مانده‌ای؛ می‌دانی که او هست. اگر نبود حجّت خدا بر روی زمین، زمین اهلش را در خود فرو می‌برد^۶ و آسمان درهم می‌پیچید. می‌دانی که او هست، اما در پس پرده غیبت؛ تو را می‌بیند و راه می‌نماید، اما از پشت حجاب غیبت؛ مثل خورشیدی پشت ابر، می‌دانی که هست و می‌دانی که به نورش دنیا را روشن می‌کند.

و چه قدر دلت می‌خواهد که این ابر کنار برود و خورشید را با همه وجودت حس کنی. چه قدر دلت می‌خواهد که بیاید و دیدگان تو به دیدار جمالش روشن شود. بیاید و بر کوچه‌ها مان قدم نهد و قدمگاهش را بیوسی و بر چشم نهی و آن را توتیای دیده سازی.

کاش که بیاید و بهاری الهی را در دل‌های تک‌تک‌مان به پا کند و ما چشم دوخته در آینه معرفتش و شناسای قدر والایش، سر به اطاعت محضش نهیم و جان و سر به رهش فدا کنیم. خوشا روزی که بیاید آن

۱. مفاتیح الجنان، ص ۹۰۵: «واجعني ممن ... يسلك سبيلكم».

۲. ر. ک: ص ۳۳، پاورقی ۶.

۳. مفاتیح الجنان، ص ۹۰۱: «و من والاکم فقد والی الله».

۴. همان، ص ۹۰۱: «و من أحبکم فقد أحب الله».

۵. همان، ص ۹۰۱: «و من عاداکم فقد عادی الله».

۶. ملاصدرا، شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸۷: «لو بقیت الأرض بغير إمام لساخت».

سراسر مهر، آن لطف ازلی، آن محبت جاری و آن حقیقی‌ترین بهار. چه قدر فیض خدا در این گوشه خلقت جاری است؛ که خدا امام را ظرف وجود معنوی انسان‌ها قرار داد و چه قدر حکمت او لایتناهی است، آن‌گاه که امام را در پرده غیبت کشید و چه قدر لطف و مهر می‌بارد که حتی در غیبت هم، ما را تنها نگذاشت و زنجیره ولایت را همواره متصل نگاه داشت تا در دوران تاریک غیبت و در هجران بهار، راه را گم نکنیم و سبز بودن را از یاد نبریم و آینه اطاعت محض را - که خصلت دایمی انسان است - در برابر شیطان منهیم، با او باشیم و به راه او قدم زنیم، سبز و بهاری بمانیم، معنای گل‌های خوبی را در یادها نگه داریم و آماده شویم که آمدن بهار سخت نزدیک است.

در وادی عشق

آن دم که دل به عشق‌های ناب دهی، خوش دمی خواهد بود. عشق به مولا، عشق به محور خلقت، دردانه آفرینش و عشق به پاک‌ترین و زلال‌ترین منجی موعود. تا کسی دل به عشق او نسپرد، لذت بهاری بودن را نمی‌چشد و به کم‌ترین لحظه‌ای، عاشق بهار شدن کافی است تا یک عمر چشم‌گریانت به راه بماند و دلت در انتظار آمدنش بتپد.

عشق به مولا، یعنی در راه او خودی نبینی، یعنی رضایت او را بر رضای خود ترجیح دهی، یعنی در هر قدمی و هر نفسی چشم به امر مولا و دل به رضای او بسپاری و در دوستی و ولایت او خالص باشی^۱ و قلبت را از ایمان به ولایت الهیه او لبریز کنی؛^۲ عشق به مولا، یعنی این که فرمانبردار

۱. مفاتیح الجنان، ص ۲۲۴: «سلام مخلص لك في الولاية».

۲. همان، ص ۹۰۳: «مؤمن بکم».

او باشی؛^۱ به فضیلتش و به حقش معرفت یابی؛^۲ با دوست او دوست،^۳ و با دشمن او دشمن باشی؛^۴ عشق به مولا، یعنی همه جا، پا جای پای امام بگذاری؛ زیرا مولای تو می‌خواهد که توشه‌ات یک سبد گل طاعت باشد بی هیچ زنگار معصیت و^۵ سینه‌ات دریای صداقت باشد، بدی‌ها را بشناسی و از آن‌ها دوری کنی.^۶ بر زیانت جز درستی و حکمت جاری نشود و قلبت از علم و معرفت لبریز باشد،^۷ درونت از حرام و شبه حرام تهی باشد و دست‌هایت از ظلم و بدکاری پاک.^۸

چشم‌ت بر سیه کاری و خیانت گشوده نگردد و لهویات و غیبت‌ها گوش‌هایت را پر نکند.^۹

مولای تو می‌خواهد که آسمانی باشی و اهل نور؛ سینه‌ات جایگاه خداجویی، و وجودت سرشار از طهارت و پاکی باشد. مولای تو می‌خواهد که نامه عملت پر از بوی یاس و نرگس باشد و سرفصل نامه عملت را حبّ مولی علی علیه السلام زینت بخشد.^{۱۰} مولای تو می‌خواهد که از تو بوی بهشت بشنود و تو باید که در عشق او بهشتی باشی و سرشار از بوی فردوس. او را بخواهی و صدایش بزنی مولای من! مقتدای من! ای بهشتی‌ترین نگار! ای نور مستدام! سلام بر تو، سلامی همراه با ولایتی خالصانه.^{۱۱} به جانم قسم

۱. همان، ص ۹۰۴. «مطیع لکم».

۲. همان، ص ۹۰۴. «عارف بحکم».

۳و۴. همان، ص ۹۰۳-۹۰۴. «سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم».

۵-۸. همان، ص ۲۲۱، ۲۲۲. دعای حضرت مهدی (عج): «اللهم ارزقنا توفیق الطاعة و بُعد المعصية و صدق النیة و عرفان الحرمة ... و سدّد السنننا بالصواب و الحکمة و املأ قلوبنا بالعلم و المعرفة و طهر بطوننا من الحرام و الشبهة و اکفأ ایدینا عن الظلم و السرقة».

۹. همان، ص ۲۲۲. «اللهم ... اغضض أبصارنا عن الفجور و الخیانة و اسدّد أسمعنا عن اللغو و الغیبة».

۱۰. میزان الحکمه، روایت ۹۵۲.

۱۱. مفاتیح الجنان، ص ۲۲۴. «السلام عليك یا مولای، سلام مخلص لك فی الولاية».

که تو همان آرزوی قلبی و محبوب دل هر زن و مرد با ایمانی.^۱
 ای مطلوب‌ترین بهار موعود! چشم امید به ولایت تو و به عشق تو دوخته‌ام
 تا به زلال ولایت زنگار گناه از وجودم زدوده شود و بر خطاکاری‌ام پرده
 غفران فرو افتد.^۲

مولای من! مرا به دوستی خود بخواه و این کم‌ترین را به آرزوی
 قلبی‌اش برسان!^۳ از خدا بخشودگی خطاکاری‌ام را بخواه؛ که من به
 ریسمان مهر تو آویخته‌ام و به ولایت تو چنگ زده‌ام^۴ ای همه امید من!
 عشق به تو، عشق به خداست و دوستی با تو، مهرورزی با خداست.^۵
 رستگاری و سعادت انتهای جاده ولایت توست^۶ و جز این راه به وادی
 خشم خدا منتهی است.^۷

آقای من! دل به مهر تو بسته‌ام و از عشق تو لبریز شده‌ام. ای بهار موعود
 عالم! به در آی! ای خورشید هدایت بتاب! ای بهشت برین، هوا را از عطر
 حضورت آکنده ساز!

تصویر عالم در آینه بهار

یتیم‌تر از یتیم کسی است که از امامش، از مقتدایش و از ولی‌اش
 دورمانده باشد. راه به سوی امامش نبرد و دست از دامن او کوتاه دارد.

۱. همان، ص ۸۸۶ «بنفسی أنت أمنيّة شائق یتمنی من مؤمن و مؤمنه».

۲. همان، ص ۸۷۰ «رجوت بموالاتك و شفاعتك محو ذنوبي و ستر عيوبی».

۳. همان، ص ۸۷۰ «فكن لوليك يا مولاي عند تحقيق أمله».

۴. همان، ص ۸۷۰ «واسئل الله غفران زلله فقد تعلق بحبلك و تمسك بولایتك».

۵. ر. ک: ص ۴۹، پاورقی ۴.

۶. مفاتیح الجنان، ص ۹۰۶: «فاز الفائزون بولایتكم».

۷. همان، ص ۹۰۶: «و علی من جحد ولایتكم غضب الرحمن».

اینک ما مانده‌ایم و غبار غربت امام. ما مانده‌ایم و درد یتیمی؛ امت اسلام مانده است و اندوه هجران امام. چه بلند است مقام آن دست که به نوازش بر سر ایتام آل محمد علیهم‌السلام بلند شود و مرهم درد یتیمی‌شان باشد. به نسیم هدایت و تعلیم علم، غبار غربت و جهل از چهره‌شان بشوید و خانه تاریک‌شان را به چراغ دانایی و رشد روشن کند و در فرجام کار وعده پیامبر را محقق ببیند که چنین کسی با ما است در رفیق اعلیٰ.^۱

چه نورانی است آن چشم که به مهر، بر امت یتیم مانده محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نگران باشد و به قدر وسعت علمش نور دانایی بر گستره امت محمدی پاشد و به قدر توانش در ارشاد و هدایت بندگان خدا بکوشد و از پس آن روز که ندای حساب بلند شود، خلعت کرامت بپوشد^۲ و به ندای محبت خوانده شود. برتری آن که یتیم آل محمد علیهم‌السلام را کفالت کند و از جهل رهایش سازد و راه تاریک و شبهه‌ناکش را روشن و آشکار سازد؛ بر آن که یتیمی را آب و غذا دهد، چون برتری خورشید بر ستاره سهی است.^۳

علمای عصر غیبت که کوله‌بار علم اهل بیت بر دوش دارند و زلال نور دانایی در سینه، دست‌های نوازش و مهرند بر سر ایتام آل محمد علیهم‌السلام؛ آن‌گاه که خورشید پشت ابر می‌ماند، آن‌گاه که دست گل‌های باغ از سرشاخه‌های گل نرگس کوتاه می‌ماند، آن‌گاه که باران رحمت ازلی حق در پس پرده غیبت می‌بارد.

وقتی چراغ در غربت غیبت می‌ماند و گنجینه علم و دانش مهر غیبت می‌خورد، چشم‌های نگرانی در بوستان امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، در انتظار هدایت و

۱. میزان الحکمه، روایت ۲۲۵۹۴.

۲. همان، روایت ۲۲۵۹۵.

۳. همان، روایت ۲۲۵۹۶.

رهنمونی خیره می مانند. چه مهربان است آن دل که برای خدا کوله بار علم بگشاید و هر گل را ذره ای از شهد دانایی ببخشد و پای هر شاخه ای، زلال هدایت جاری کند، شب و روز را به نگهبانی بوستان آل محمد علیهم السلام چشم برهم نگذارد و برای خدا راه بر کوردلی ها و تاریک نگری ها ببندد و دل امام چه قدر از او خرسند است که شیعیان امام را شادمان کرده است. خوشا سعادت آن کس که دل مهربان او را به دست آورد. چه قدر امام، عالمان عامل را دوست می دارد؛ عالمانی که خود را وقف خدا کرده اند و وقف ایتم آل محمد علیهم السلام؛ عالمانی که از دنیا گسسته اند^۱ و به مهر او پیوسته؛ عالمانی که علم را نردبان ملکوت دیده اند، نه پلکان قصرهای دنیایی؛ عالمانی که سرشارند از ثمرات بوستان علم؛ سرشارند از عمل صالح؛ از عبادت، از اخلاص، از تواضع و تقوا^۲ و چشم دوخته اند به فرمان امام زمان شان که فرمود:

خودت را برای مردم ارزان کن و در دسترس همه قرار بده! محل جلوس خود را در ورودی خانه انتخاب کن تا مردم سریع و آسان با تو ارتباط داشته باشند. حاجت های مردم را بر آور که ما یاری ات می کنیم. به راستی که علم ما بر اوضاع شما احاطه دارد و هیچ چیز از احوال شما بر ما پوشیده نیست و حق با ما و در دست ماست.^۳

علمای عصر غیبت دریچه های معرفت؛ چراغ راهنمای راه راست و معتمدین امتند؛ و چه حساس است این مقام! چه ظرافتی دارد! دریچه معرفت چه قدر باید شفاف باشد و زلال تا معرفت را چنان که هست

۱. همان، روایات ۱۳۶۵۱-۱۳۶۵۵.

۲. تپش قلم، ج ۴، ص ۷۱، توفیق مبارک امام علیه السلام که توسط شیخ محمد کوفی شوشتری برای آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی صادر فرمودند.

بنمایاند. چراغ راهنمای صراط مستقیم چه قدر باید دقیق و درست عمل کند آن قدر که امت را به سر منزل رضایت محبوب برساند. آن قدر که تا انتهای وجود، خرسندی امام را جاری کند.

خدایا! علمای ما را که در عصر غیبت، در دوران یتیمی ما، در دوران نهان بودن خورشید، روشنای دیده ما هستند، از آفات مصون دار و دعای امامشان را در حقشان مستجاب بدار که فرمود:

خداوندا! به لطف خود علما و دانشمندان ما را عمل نیکو و زهد و بی رغبتی از

دنیا عطا کن.^۱

آمین یا رب العالمین.

ما و کلام نور

در گوشه‌ای از این گستره خاکی، سحرگاهان دست‌هایی به آسمان بلند می‌شود و خدا را می‌خواند. دست‌هایی بارانی، از جنس نور و از تبار یاس، به رنگ گل نرگس و بوی گل محمدی، و فیض خدا از میان آن دست‌های آسمانی، آبشاری می‌شود و وجود را فرا می‌گیرد؛ همه ذرات وجود را، همه آن وجودی را که به تیرگی مادیات آمیخته است و گاه دلبسته شده است و رحمت خدا تا شب از سرانگشت آن دست‌های آسمانی فرو می‌چکد و دوباره سحرگاهی دیگر و دعایی دیگر.

این کدامین غایب است که هر لحظه‌اش هزار بار از تمام بودن ما آشکارتر است؟ این چه خورشید پنهانی است که انوارش عمق تاریکی‌ها را نور می‌بخشد؟ رحمت لبریز از وجود امام ما از پس پرده غیبت، هر آن،

۱. مفاتیح الجنان، ص ۲۲۲: «و تفضل علی علمائنا بالزهد و النصیحة».

همه جا را فرا می‌گیرد. نکوکار و بدکار به یمن رحمت او برجایند و بر سفره حجیت او روزی می‌خورند؛ چه رسد به ما که بر خوان کرمش نشسته‌ایم و دل به مهرش بسته‌ایم و او که از رحمت سرشته شده و با مهر آفریده شده، دست به آسمان، دعایمان می‌گوید:

خدایا! بیماران اسلام را سلامت و آسایش عنایت فرما و بر درگذشتگان اسلام رحمت و مهر جاری کن! پیران ما را وقار و متانت بخش و جوانانمان را توبه و انابت! زنانمان را حیا و عفت بخش و ثروتمندان ما را تواضع و گشاده دستی ده و فقیران ما را صبر و قناعت! به سپاهیان ما فتح و پیروزی عنایت کن و به اسیرانمان آزادی و آسودگی! به امرا و فرماندارانمان عدالت و مهربانی عطا کن و به زیردستان ما انصاف و نکورفتاری!^۱
و آن‌گاه است که ملایک، دسته دسته خوشه‌های اجابت از گل بوته دعایش می‌چینند.

سینه‌اش لبریز از خوبی‌هاست، به وسعت همه وجود، و او نکویی و سعادت را برای همه می‌خواهد. باز هم نسیم دعا از لبانش ترنم می‌کند:
خدایا! توفیق اطاعت از خود و دوری از گناهان ده، نیت‌ها مان را صادق دار و حرمت‌ها را به ما بشناسان، به هدایت رهنمونمان باش و در راهش پایدارمان دار. زبانمان را به سخن درست و حکیمانه گویا دار و قلبمان را از علم و معرفت لبریز کن، شکم‌ها مان را از حرام و شبه حرام پاک دار، دست‌ها مان را از ظلم و بدکاری باز دار، چشم‌ها مان را از زشت‌کاری و خیانت بر بند و گوش‌ها مان را از بیهودگی و غیبت بسته دار.^۲

۱. همان، ص ۲۲۲: «و تفضل ... علی مرضی المسلمین بالشفاء و الراحة و علی موتاهم بالزافه و الرحمة و...».

۲. ر. ک: ص ۵۱؛ پاورقی ۵.

آری، دعای او بارانی می‌شود و می‌بارد و از هر قطره‌ای خیری می‌روید. دریغ اگر قطره قطره بارانش را فرو گذاریم و به زیر چتر تعجیل برویم! دریغ اگر از نسیم دعایش به گوشه عافیت‌طلبی پناه بریم و حیات جاودانه را از دست بدهیم. غنیمت است تا اگر نه همیشه، دست کم گاهی دل به باران صبح‌گاهی دعایش دهیم و خود را در آینه دعایش بسنجیم.

به نیتمان بنگریم که تا چه حد به راه است، به حرمت‌ها که تا کجا می‌شناسیمشان، به شکم‌هامان که مباد از لقمه‌ای پر شود که چشم‌گرسنه‌ای به آن دوخته شده باشد. به دست‌هامان که مباد به سوی مالی دراز شود که بی‌رنج به کیسه دارایی‌مان فرو افتاده باشد. به چشم‌هامان که مباد به سمت سرانگشت شیطان خیره شود و به گوش‌هامان که مباد از تیرگی لهویات پر شود. ما که دل به مهر امامان بسته‌ایم و چشم به راهش منتظر داریم، ما که دلش را راضی و خرسند می‌خواهیم، مباد که غبار اندوه بر دلش بنشانیم. او چنانمان می‌خواهد که دعای‌مان می‌گوید. پاک و پاکیزه به دور از هر شبهه‌ای، سرشار از خوبی‌ها، آسمانی و نورانی، و نه تیره و غرق در مادیات و آسودگی‌ها. پیرانمان را متین می‌خواهد و جوانانمان را توبه‌گزار و زنانمان را حیامند و عقیف.

پس بیا از وقار و متانت، از توبه و انابت، از حیامندی و عفت لبریز شویم و گشاده‌دستی و تواضع و صبر و قناعت را زینت عملمان گردانیم. بیا چنان باشیم که او می‌خواهد؛ که خواست او باران رحمت و ریسمان سعادت است. بیا از رضایت لبریزش کنیم و از جام فوز و رستگاری بنوشیم. بگذار در آینه دل‌مان «سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكَمُ»^۱ را بخواند و در قاب عملمان «مَطِيعٌ لَكُمْ»^۲

۱. مفاتیح الجنان، ص ۹۰۳: «با دوست شما دوستم».

۲. همان، ص ۹۰۴: «مطیع امر شمایم».

آری، دعای او بارانی می‌شود و می‌بارد و از هر قطره‌ای خیری می‌روید. دریغ اگر قطره قطره بارانش را فرو گذاریم و به زیر چتر تعاهل برویم! دریغ اگر از نسیم دعایش به گوشه عافیت‌طلبی پناه بریم و حیات جاودانه را از دست بدهیم. غنیمت است تا اگر نه همیشه، دست کم گاهی دل به باران صبح‌گاهی دعایش دهیم و خود را در آینه دعایش بسنجیم.

به نیتمان بنگریم که تا چه حد به راه است، به حرمت‌ها که تا کجا می‌شناسیمشان، به شکم‌هامان که مباد از لقمه‌ای پر شود که چشم‌گرسنه‌ای به آن دوخته شده باشد. به دست‌هامان که مباد به سوی مالی دراز شود که بی‌رنج به کیسه دارایی مان فرو افتاده باشد. به چشم‌هامان که مباد به سمت سرانگشت شیطان خیره شود و به گوش‌هامان که مباد از تیرگی لهویات پر شود. ما که دل به مهر امامان بسته‌ایم و چشم به راهش منتظر داریم، ما که دلش را راضی و خرسند می‌خواهیم، مباد که غبار اندوه بر دلش بنشانیم. او چنانمان می‌خواهد که دعای مان می‌گوید. پاک و پاکیزه به دور از هر شبهه‌ای، سرشار از خوبی‌ها، آسمانی و نورانی، و نه تیره و غرق در مادیات و آسودگی‌ها. پیرانمان را متین می‌خواهد و جوانانمان را توبه‌گزار و زنانمان را حیامند و عفیف.

پس بیا از وقار و متانت، از توبه و انابت، از حیامندی و عفت لبریز شویم و گشاده‌دستی و تواضع و صبر و قناعت را زینت عملمان گردانیم. بیا چنان باشیم که او می‌خواهد؛ که خواست او باران رحمت و ریسمان سعادت است. بیا از رضایت لبریزش کنیم و از جام فوز و رستگاری بنوشیم. بگذار در آینه دل‌مان «سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكَمُ»^۱ را بخواند و در قاب عملمان «مَطِيعٌ لَكُمْ»^۲

۱. مفاتیح الجنان، ص ۹۰۳: «با دوست شما دوستم».

۲. همان، ص ۹۰۴: «مطیع امر شمایم».

را بنگرد. بگذار از پنجره چشمانمان «منتظرٌ لأمرکم»^۱ را دریابد تا شاید بیاید.

شام‌ترین روزهای هستی

مولای من! ای سبزترین بهار هستی! ای پاک‌ترین خوبی‌ها و ای زلال‌ترین نکویی‌ها! بیا، بیا که دل آسمانیان، سخت تنگ آمدنِ توست. بیا که آسمانیان غریب مانده‌اند و زمین، گرد زمینی بودن بر دل‌ها نشانده است. بیا که بی‌وزش نسیم هدایتت، غبار غربت آسمانی بودن و خاک دل‌بستگی به خاک بر چهره‌ها نشسته است. بیا که بی‌تو زمین تنگ است و آسمان دلتنگ.^۲ بیا تا با ریسمان تو به خدا پیوندیم.^۳

بیا ای آسمانی‌ترین و ای پاک‌ترین! امروز دیگر آن قدر تاریک است که جز به خورشید نور تو به چراغی روشن نمی‌شود. بگذار شام تاری که چشم‌هامان را می‌آزارد به صبح دلنواز طلوعت پایان گیرد. بگذار نوای ملکوتی قرآن در پیچد و همهمهٔ لهویات را خاموش کند. بگذار زینت دنیا از بها بیفتد. بیا که دین آدم‌ها زبردست و پای دنیا له شده است؛^۴ زهد و بی‌میلی به دنیا، شعاری جذاب است و رغبت به آخرت نیز، و هردو در عمل فراموش شده‌اند؛ چهره‌ها به سوی اغنیا خندان است و رو به فقرا گرفته و عبوس؛^۵ دنیا چنان در دل‌ها جا خوش کرده که گویی چنین باید باشد. دوستی‌ها، مهربانی‌ها، روشن‌نگری‌ها فراموش شده‌اند. یتیمان

۱. همان، ص ۹۰۴: «منتظر امر ظهورم».

۲. همان، ص ۲۲۱: «و ضاقت الأرض و منعت السماء».

۳. همان، ص ۹۰۲: «هدی من اعتصم بکم».

۴. میزان الحکمه، روایت ۱۵۱۴۶.

۵. همان، روایت ۱۵۱۴۳.

در انتظار دست نوازشی می مانند و مساکین چشم به راه طعامی و بی خیالی پرده شبانه خود را بر دل های خواب زده کشیده است. بیا که بی تو زمین چنان تنگ است که نفس هم در بند سینه اندوهناک می ماند.

مولای من! ای کشتی نجات موعود! بیا که طوفان غفلت دل همامان را سخت می لرزاند. آه از غفلت و وای از خواب زدگی که چه درد رایجی شده امروز؛ سر بر بالش رفاه می گذاریم و آرزو می کنیم که همه خوابی خوش ببینند و بر این آرزوی کریمانه بر خود می بالیم، غافل از آن که در فاصله ای نه چندان دور، کودکی بی پناه می نالد. بر سفره های رنگارنگ غذا می نشینیم و خدا را شکر می گوئیم بر فزونی نعمتش، غافل از آن که شکر سفره رنگارنگ، اطعام مساکین است. «امان ز لحظة غفلت که شاهدم هستی». دم به دم آیه های عبرت از پیش نگاهمان می گذرند و ندای «أین تذهبون^۱» شان بلند است و ما باز هم غافلیم. «کونسیمی ز عنایت که کند بیدارم»^۲. تو از خدا می خواهی که خورا کمان را از حرام و شبه حرام پاک کند و ما به رنگارنگی غذا می اندیشیم. تو از خدا می خواهی که چشممان را از حرام باز دارد و گوشمان را از لغو ننگه دارد و ما به رفاه و آزادی و به دنیا می اندیشیم.

ای پاک ترین! بیا، بیا که امروز آن قدر تاریک است که جز با نور حضور تو با نوری روشن نمی شود. ای بزرگوارترین! بیا که با ریسمان تو به خدا پیوندیم^۳. بیا که با ولایت تو به سعادت برسیم^۴، با یاری تو رستگار شویم^۵

۱. تکویر (۸۱) آیه ۲۶.

۲. حافظ.

۳. ر. ک: ص ۵۸، پاورقی ۳.

۴. ر. ک: ص ۳۲، پاورقی ۵.

۵. ر. ک: ص ۳۴، پاورقی ۶.

و به پیروی تو بهشت را دریابیم.^۱ بار ای باران پاک‌ها! تا تیرگی همه غفلت‌ها و معصیت‌ها از دامنمان شسته شود. این زمین تنگ و تیره به نور تو روشن خواهد شد.^۲ به نگاه رحیمانه تو دل‌مان شفا خواهد گرفت و خوبی از میان دست‌های الهی تو جاری خواهد شد. بیا ای مهربان موعود! پدر و مادرم و تمام هستی‌ام به فدای تو باد!^۳

تکاپوی انتظار

بهار که نزدیک می‌شود، خسته از سرمای سنگین زمستان، در انتظار یک نسیم بهار، به دنبال یک جوانه کوچک بر شاخه درخت - که پیک نوبهار باشد - همه شاخه‌ها را جست‌وجو می‌کنیم، غبار یک زمستان طولانی را از چهره خانه می‌زداییم، شیشه‌ها را از کدورت خاک پاک می‌سازیم، باغچه را از بذر گل‌های ناب پر می‌کنیم، گوشه گوشه خانه را به زلال‌انتظاری شیرین می‌شوئیم و در دل، شمیم‌عطر دلکش بهار را دوره می‌کنیم و سلامی تازه را بارها در ترنم ذهنمان مرور، تا گاه آمدن بهار، مهیا باشیم.

بهار می‌آید، بهار سبز حقیقت، بهار پاک‌ترین دل‌های آسمانی، بهاری‌ترین بهار تاریخ، به خدای آسمان و زمین قسم که حقیقت دارد.^۴ بهار می‌آید و خدا زمین مرده را باز زنده می‌کند.^۵ شاید فردا و شاید فردایی دیگر، آنچه حق است و عده خداست که بهار می‌آید.^۶ آری،

۱. مفاتیح الجنان، ص ۹۰۲: «من اتبعکم فالجنة مأواه».

۲. همان، ص ۹۰۶: «واشرق الأرض بنورکم».

۳. همان: «بأبي أتم و أمي و نفسي».

۴. ذاریات (۵۱) آیه ۲۳: ﴿فورب السماء و الأرض أنه الحق﴾.

۵. حدید (۵۷) آیه ۱۷: ﴿إعلموا أن الله یحیی الأرض بعد موتها﴾.

۶. مفاتیح الجنان، ص ۸۶۸: «... و أن وعد الله فیک حق».

نفس یاد صبا مشک فشان خواهد شد

عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد^۱

و شاید امروز هم برای خانه‌تکانی دیر باشد، باید خانه دلمان را از غبار غفلت پاک کنیم، بر پنجره‌های چشم‌هامان حریر عفاف بیفکنیم، خانه دل را به نور ایمان و معرفت آذین ببندیم؛ که خدا خواسته از یقین لبریز شویم،^۲ از عشق بهار سرشار باشیم.^۳

باید بر کدورت‌های گناه، زلال توبه بپاشیم، شاخه‌های شکسته نمازهامان را به نمازی آسمانی و نو پیوند دهیم. خیالمان را از صندوقچه تجملات خاکی دنیا بیرون کشیم. علف‌های هرز دروغ و غیبت و بخل و حسد را از باغچه دل به در آریم و جای آن، معرفت و ایثار و صدق و وفا بکاریم، سردر خانه‌مان را به نام مبارک مهدی آل محمد علیهم‌السلام متبرک کنیم و سوگند بخوریم که تا آمدن بهار به ولایت بهار مؤمن بمانیم.^۴ دوستدار و^۵ تسلیم امر او باشیم و دشمن هر که با بهار دشمن است.^۶

شاید امروز هم دیر باشد که تنها همین‌ها کافی نیست. باید خانه تکانی دل را تا همه جای زمین بگسترانیم، باید بذر خوبی‌ها را به همه خانه‌ها هدیه کنیم، باید خواب زده‌ها را بیدار کنیم و چشم‌های بسته را بگشاییم، مژده آمدن بهار را لحظه لحظه در گوش جهان فریاد کنیم و همه را به بیداری فرا خوانیم. باید زمزمه زلال بودن، پاک بودن و خوب بودن را

۱. حافظ.

۲ و ۳. مفاتیح الجنان، ص ۸۶۹ «بذلك أمرني رب العالمين فلو تطاولت الدهور ... لم ازدد فيك إلا يقيناً ولك إلا حياءً».

۴. ر. ک: ص ۵۰ پاورقی ۲.

۵. مفاتیح الجنان، ص ۹۰۳: «موالٍ لكم».

۶. ر. ک: ص ۵۱ پاورقی ۲.

به جای هر نوای دیگری گوش در گوش بخوانیم تا یاران بهار بسیار شوند^۱ و منتظران بهار فزونی گیرند. باید حرمت بهار را پاس داریم. دروازه بوستان بهاری امت محمد ﷺ را نگهبان باشیم و حریم بهار را به جان، محترم داریم.

باز هم این‌ها کافی نیست. برای آمدن بهار، برای دیدن سبزترین روز هستی، برای حس کردن زلال‌ترین وجود عالم خلقت، باید رشته انتظار را از صمیم قلب تا اوج آسمان اجابت بگشاییم. باید به تضرع و تمنا بخواهیم که بهار بیاید، بخواهیم که ظلمت و سرمای زمستان غیبت به سر آید. باید ظهور بهار را انتظار بکشیم^۲. آن قدر چشم بر آسمان تمنا بدوزیم تا نسیم حضورش را حس کنیم و در پرنیان دلپذیر نگاهش، وجود را سبز ببینیم. آنچه حق است، وعده خداست که مهدی موعود می‌آید و آنچه بر ماست، آراستن جان ناقابل است تا لایق درگاه دوست گردد.

گر نثار قدم یار گرامی نکنم گوهر جان به چه کارِ دگرم باز آید^۳

عاشقی و غفلت

سال‌هاست که به تمنای ظهور اودست به دعا برداشته‌ایم. در انتظارش شکوه‌ها در دل داریم و از دوری‌اش داغ‌ها بر سینه. سال‌هاست که خزان بودن و سرد و تاریک بودن را حس می‌کنیم و در پی خورشیدی گرمابخش و نورانی می‌گردیم. سال‌هاست که از عشق او دم می‌زنیم و زندگی را با شربت تلخ صبوری می‌گذرانیم. و این دوری، این سرما و

۱. مفاتیح الجنان، ص ۲۲۴: «كثر الله أنصارك و أعوانك».

۲. همان، ص ۹۰۴: «مصدق بر جعتكم».

۳. حافظ.

تاریکی و خزان زدگی، و این تلخی صبر، تصویر عمل ماست که در آینه حکمت خدا افتاده است و پژواک کرده‌های ما که از دیواره‌های قانون خلقت به سوی مان برمی‌گردد.

اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد

گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست^۱

عجب داستان شگفتی است داستان عاشقی ما و غفلتمان! چه حکایت اندوه آفرینی است حکایت این انتظار تلخ که به دست جهالت انسان رقم خورده است! و حالا در پس این انتظار، ما چه قدر آماده ظهور او هستیم، وقتی او بیاید و هر حقی را به صاحبش برگرداند؟ وقتی که مرزهای حدود خدا مشخص شود و متخلفان به سزای عمل خود رسند، کدام سرافرازیم و کدام سرافکنده؟ چه قدر خود را در بند رضایتمندی او داشته‌ایم؟ تا کجا به رضایت او اندیشیده‌ایم و تا کجا به رضایت دلمان؟

در غربال حلال و حرام او چه قدر از داریی مان به ما باز می‌گردد؟ وقتی که او تجملات و اشرافی‌گری‌های مساجد را نیر بر هم زند،^۲ از خانه‌های پررونق ما چه قدر می‌ماند؟

سخت منتظریم، دل‌هامان سخت شیفته است. صبح‌های جمعه را از ژرفای دل می‌نالیم و ندبه می‌کنیم، اما انتظار و عاشقی فقط به معنای ندبه نیست. و تنها در لحظه شماری تا آن لحظه موعود معنا نمی‌شود. انتظار امام، یعنی پا برجا ماندن در جاده رضایتمندی او و یعنی درک عمق ارزش‌های دینی و عمل به آن‌ها و این مثل نگهداشتن آتشی در دست است.^۳

۱. حافظ.

۲. مهدی موعود، ص ۱۱۲۱.

۳. قیامت (۷۵) آیه‌های ۱۴-۱۵.

چه بسیارند آن‌ها که به زبان منتظرند و به دل شیفته دنیا! چه بسیارند آن‌ها که به ظاهر منتظرند و در عمل دست به دنیا آلوده‌اند. و هستند کسانی که دست و دل از دنیا بریده‌اند و یکسره غرق دریای عشق او شده‌اند و هر کس خوب می‌داند که از کدام دسته است؛ هر چند بهانه‌ها بیاورد و عذر‌ها بتراشد.

وقت آن است که لحظه‌ای به خود آییم، بیندیشیم، نفس را محاسبه کنیم و درون را زیر و رو کنیم، تا گاه ظهورش دست خالی نمایم، شرمسار و پشیمان نباشیم و انتظارمان بی‌توشه‌ای و تهیه‌ای نباشد و در آن لحظه موعود طلوع نور، چشم‌هامان به خطا نرود که «در امامت او ثابت قدم نمی‌ماند جز کسی که ایمانش قوی و معرفتش کامل باشد»^۱ و «بر اعتقاد خود استوار نمی‌ماند جز کسی که خداوند - تبارک و تعالی - از او برای ولایت اهل بیت علیهم‌السلام پیمان گرفته، در دلش ایمان را نوشته و او را با روحی از نور تأیید کرده باشد»^۲.

در حکمت ازلی خدا آنچه بر بندگان جاری است، تصویر عمل خود آنان است و بازتاب آنچه خود فرستند. این در کدام ذهن می‌گنجد که ما به گنج غارهای مخوف عاقبت‌طلبی و رفاه سرفرو بریم و از نور روشن و گرمای حیات بخش ولایت و ایمان هم بهره گیریم. در کدام آینه می‌توان از عاقبت‌طلبی و بی‌اعتنایی تصویر شور عشق به ولایت و ایمان بارور را دید؟ و با کدام معادله می‌توان از انسان منهای ایمان و معرفت پاسخ سعادت و رستگاری به دست آورد؟ هر چند آن سوی قضیه هم هست. معادلات رستگاری و سعادت انسان تصاعدی است؛ اگر تو یک قدم پیش بروی،

۱. محمد خادمی شیرازی، یاد مهدی، ص ۱۵۱.

۲. همان، ص ۲۶۱.

او صد قدم پیش می‌آید. آینه لطف خدا نور پرتوهای ایمان و عشق به ولایت را چند برابر باز می‌تابد. با این پرتوهای نورانی است که می‌توان از گرمای عشق به ولایت لبریز شد و خروشان و شیدا به سوی آن موعود منتظر شتافت؛ که انتظار، ماندن و پوسیدن نیست، بلکه رفتن و خروشدن است و شوری که این خروشدن را به پا می‌کند، شور ایمان و خلوص و معرفت است و این جاست که باید از بشارت امام سجاد علیه السلام لبریز شد که فرمود:

هر کس در زمان غیبت قائم ما، در محبت و ولایت ما ثابت قدم بماند، خداوند به او پاداش هزار شهید از شهدای بدر را عنایت فرماید.^۱

طواف کعبه دل

رو به روی خانه خدا نشسته‌ام؛ درست روی سنگ‌های سرخی که نگاه مرا به حجرالاسود می‌رساند، زیر آسمان کبود شب و در میان هممه آنان که هر کدام به زبانی با خدا مناجات می‌کند. بسیاری این جا تو را می‌خوانند ای منجی موعود، ای امام دل‌ها! ای نور حقیقت! بارها دلم به هوای تو گرد کعبه گشته است. بارها تمام راه بین صفا و مروه را به سوی تو، به عشق تو و در پی تو دویده‌ام و روی کوه صفا زمزمه کرده‌ام: «سلام علی آل یس»^۲ و بارها چشمانم در حسرت دیدار تو گریسته است. ای صفای کوه صفا! ای کعبه دل‌ها، کعبه هم در انتظار توست تا بدان تکیه زنی و ندای «أنا بقية الله الأعظم» سردهی و زمزم نیز هنوز می‌جوشد به آن امید که روزی

۱. همان، ص ۱۴۳، روایتی از امام سجاد علیه السلام.

۲. مفاتیح الجنان، ابتدای زیارت آل یس.

بر لبان تو بوسه زند.

اینک سال‌هاست که اشک چشم منتظرانت بر دل سوخته خاک
«عرفات» مرهم می‌نهد و ندای «العجل» شیفتگان در «جبل‌الرحمه»
می‌پیچید. عشق دیدار تو سرها را سودایی می‌کند و دل‌ها را شیدا. حج، این
دلپذیرترین تکلیف الهی و این زیباترین پرواز آسمانی، به کمال خود
نمی‌رسد جز به دیدار تو.^۱

دیدار تو دل را به عرصه عشق بازی می‌کشاند و حج حکایت عاشقی
دل است نه تنها گشتن به دور کعبه و سعی در صفا و مروه و بیتوته در مشعر
و منی، حج شست و شو در زلال ولایت امام است و لبریز شدن از ایمان
به او. این است آن حجی که دل را پاک می‌کند و راه بر گناه و اشتباه
می‌بندد.^۲ این همان حج مقبول است که حاصل نمی‌شود جز به ولایت و
عشق به امام و این، یعنی سرسپردن به دستورهایش، قدم نهادن در مسیر
رضایتش و لبریز بودن از ایمان به او و از انتظار او.

این‌ها اسراری است که گاه مهیا کردن توشه حج باید در دلت جا دهی.
سرمایه‌ای است که تو را به گوهر آسمانی حج مقبول و سعی مشکور
می‌رساند. حال اگر سرمایه مادیات کم باشد و توشه دنیاییات سبک، بسا
بهرتر و نیکوتر. و ما گاهی غفلت زده و در جهالت فرو رفته، واژگون
می‌اندیشیم و در این پرواز آسمانی هم دست و پای دل را به ریسمان دنیا
می‌بندیم و هر چند جامه‌مان سپید و ساده و بی‌پیرایه باشد، اما چشم دل‌مان
را به دنیا خیره می‌کنیم. وای از جهالت و غفلت ما! چه کم هستند آن‌ها که
گوهر حج را بیابند و چه بیارند آن‌ها که بیهوده و خواب آلوده ناله

۱. جوادی آملی، صهبای صفا، ص ۱۷۶، روایتی از امام محمد باقر علیه السلام: «تمام الحج لقاء الإمام».

۲. همان، ص ۱۰۴، روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

سر دهند.^۱ چه کم هستند آن‌ها که لایق دیدار تو باشند و چه بسیارند آن‌ها که در انتظار تو فریاد «العجل» به آسمان بلند کنند! همه به حج آمده‌اند و تو بر همه آنان شاهی، هر چند آنان تو را نمی‌بینند.^۲ در این میان چه کم هستند آنان که در سایه رضایت تو قرار یابند و چه بسیارند آنان که دلت را اندوهگین کنند. ای کعبه مقصود! ای صفای دل! ای تمام آرزوی هستی! یاری مان کن تا آن‌گونه باشیم که تو پسندی و بخواهی.

۱. همان، ص ۱۰۵، روایتی از امام محمد باقر علیه السلام: «ما أقل الحجيج وأكثر الضجيج».

۲. میزان الحکمه، روایت ۳۳۱۴، از امام صادق علیه السلام.

بخش سوم

در آن سوی انتظار (بادهٔ وصل)

تکرار عاشقی

همین قدر می‌دانم که مرداب با آن سستی و بی‌روحی‌اش در انتظار دیدن دریا نیست؛ که اگر بود به خود تکانی می‌داد و به رودی خروشان یادست کم به جویباری آرام، خود را بدل می‌کرد و راهی می‌سپرد تا به دریا برسد. اما مرداب نه در خیال دیدن دریاست نه در اندیشه فردا، بی‌روح است و خاموش و ماندگاری، تنها چیزی است که به آن می‌اندیشد و علف‌های هرز و لجن‌های بد بو تنها کسانی که همراهی‌اش را می‌پسندند. پس انتظار، ماندن و پوسیدن نیست؛ بی‌خیالی و هرزگی نیست؛ نشستن و آسودن نیست؛ انتظار یعنی یکی شدن و خروشیدن، جوشیدن و پیش رفتن، زلال ماندن و شفاف‌تر شدن و اتصال با چشمه را نگه‌داشتن؛ انتظار یعنی حرکت به سوی منتظر؛ حرکت به سوی آن‌که به او دل بسته‌ای؛ یعنی حرکت در مسیری که به سوی او ختم شود؛ حرکت در راهی که او نمایانده است.^۱ و در این راه سر از پا نشناختن و از سدها و صخره‌ها نه‌راسیدن؛ انتظار روح زندگی است؛ برنامه درست بودن است و خود، برترین فرج است.^۲

وقتی میهمانی را انتظار می‌کشی که دل در گرو مهرش داری، باید مهیا باشی، تمام خانه دل را به آب ایمان بشویی و لکه‌های گناه را به زلال آن

۱. مفاتیح الجنان، ص ۹۰۵: «یسلك سیلکم».

۲. میزان الحکمه، روایت ۱۱۹۶.

پاک کنی؛ باید در گوشه گوشه خانه دلت، آینه معرفت بگذاری و با شاخه گل های اخلاص، آذینش کنی؛ باید به نماز شبی، هاله ای از نور بر چهره ات بکشی و پاک و شفاف و غرق در نور باشی تا گاه آمدنش شرمگین، دل آلوده و تاریک چهره نباشی؛ باید به عمل صالح و کار نیک طبق طبقه تحفه و هدیه آماده کنی تا گاه آمدنش دست خالی نمائی و اشک حسرت نریزی و نگاه خجالت بر زمین ندوزی.

و انتظار یعنی این که هر لحظه تمام تصویر آمدنش را در دل مرور کنی تا چیزی جا نماند و این نه یک خیال، که یک حقیقت است. اوست که هر روز و هر هفته میهمان خانه توست، تو را و نامه عملت را می بیند، به نیکی هایت شاد می شود و به بدی هایت غمگین؛ مبادا با زرق و برق دنیا و سفره های الوان و کاخ های بی انتها، به استقبال این میهمان دل آرام بروی. اگر منتظری، باید میهمان را بشناسی، باید امام را بشناسی^۱ و آن گونه که او دوست می دارد شهر دل را آذین بندی و هدیه آماده کنی، باید دست از تنبلی و سستی و هرزگی کشید^۲ و آن گونه که شایسته اوست، برایش مهیا شد، باید در اعمال نیک کوشید و از بدی ها گریزان شد و آن گاه با دل زلال و پاک، غرق در نور ایمان، هر صبحگاه، دست بیعت دراز کرد و این عهد شیرین را تازه نمود،^۳ تا هم در صف دلدادگانش ثابت بمانی و هم در درون دل خود. و آن گاه بیاید آن روز که بر گردش حلقه زنیم و او بر گستره زمین شمیم عدالت بیفشاند^۴. خوشا به حال آنان که در آن حلقه دستی دارند.

۱. همان، روایت ۸۴۰

۲. ر. ک: ص ۴۵، پاورقی ۷.

۳. مفاتیح الجنان، ص ۸۸۹: «اللهم إني أجدد له في هذا اليوم و في كل يوم عهداً و عقداً».

۴. همان، ص ۸۸۶: «أترانا نخفُّ بك و أنت تأمُّ الملائم و قد ملأت الأرض عدلاً».

«طوبی لهُم و حُسْنُ مَأْب»^۱ و واپسین سخن این که انتظار یعنی تکرار عاشقی و این که: «هر گه که دل به عشق دهی، خوش دمی بود»^۲.

بایدی شیرین

گاه می دانیم که میهمانی عزیز در راه است و خود را سخت در انتظار آمدنش غرق می کنیم و گاه کودکانه و بی خیال، غافل از وعده دیدار آن میهمان مبارک، سرگرم بازی و بازیچه ها می شویم. گاه یادمان می رود که زمستان دلمان در انتظار بهاری سبز است و رنگ و وارنگ دنیا از یادمان می برد که آسمان در انتظار خورشید است. اما وعده خدا درباره مهدی موعود حق است^۳ و انتظارش واجب. انتظار، جویبار معنویت است که در کوچه کوچه رگ های وجودمان جاری می شود. انتظار فرج، خود، گشایشی سبز است؛^۴ گشودن دریچه ای است رو به آسمان و استشمام عطر امید؛ چشم دوختن به انتهای جاده هدایت است و آن که چشم به انتهای جاده بدوزد، راه را گم نخواهد کرد و محبوب ترین کار نزد خدا همین انتظار است.^۵ همین خانه رومی دل، همین بی قراری و عاشقی لحظه به لحظه، همین هاست که جواز عبور از صراط و محبوب ترین اعمال نزد خداست. برای آنان که چشم بصیرت دارند و تاریکی و غفلت و جهالت روز را به چشم دل می بینند، انتظار صبح و طلوع خورشید حتمی است. برای آنان

۱. رعد (۱۳) آیه ۲۸.

۲. حافظ.

۳. ر. ک: ص ۶۰ پاورقی ۶.

۴. میزان الحکمه، روایت ۱۱۹۷.

۵. همان، روایت ۱۱۹۵.

آمادگی برای ظهور موعود یک باید نیست، یک نیاز است؛ نیازی برتر از نیازهای جسم و انتظار که عطشناک‌ترین حس درونی است، آبی است بر آتش این نیاز و بر عطش روح. منتظر بودن، خواندن مولاست و خواستن او؛ انتظار برترین عمل و^۱ بهترین عبادت است.^۲ زیباترین نوع بندگی و ملموس‌ترین حس ولایت است. انتظار، نوشیدن از جام ولاست. سیراب شدن از سرچشمه محبت اهل بیت است. پرشورترین راه در وادی خلقت است و انتظار، حقیقی‌ترین نوع عشق است و از آن‌جا که عشق اصل است و آدمی و پری طفیل هستی عشقند، انتظار حقیقی‌ترین نوع زندگی است و زندگی حقیقی نه یک باید، که یک نیاز است، یک باید درونی است، یک باید برای بودن است.

خدایا! مهربانا! لطیفاً! شهادت می‌دهم که مولایم، آقایم، امام عصر، حجّت توست و با تمام وجود شهادت می‌دهم که بازگشت او بی‌تردید حق است.^۳ من لحظه به لحظه به آمدن او گواهی می‌دهم و دم به دم مقدمش را انتظار می‌کشم و هرچند روزگار به درازا بکشد، به ظهورش امیدوارتر می‌شوم و به آمدنش منتظرتر.^۴ عزیزا! یادش را از خیالم مبر؛^۵ درونم را از انتظارش تهی مدار و مرا مصداق آیه ﴿والذین یصدقون بیوم الدین﴾^۶ قرار ده و در زمره آنان که روز ظهور قائم را باور دارند. به این انتظار و باور رستگارم کن، ای مهربان‌ترین!

۱. همان، روایت ۱۲۰۱.

۲. همان، روایت ۱۲۰۳.

۳. مفاتیح الجنان، ص ۸۶۵ «أشهد أنك حجة الله أنتم الأول والآخر و أن رجعتكم حق لا ريب فيها».

۴. همان، ص ۸۶۹ «قلو تطاولت الدهور و تمادت الأعمار لم أزد ... لظهورك إلا متوقماً و منتظراً».

۵. همان، ص ۹۷۰ «و لا تنسنا ذكره و انتظاره».

۶. معارج (۷۰) آیه ۲۶.

دل‌های منتظر

دل، خانه محبت است و محبت سرشارترین طراوت بهار، خانه دل‌مان را لبریز کرده است. ای سبزترین! دریچه قلبمان یکسره به سوی آسمان انتظارِ مقدمت گشوده است و از پشت همین پنجره چشم به راه آمدنت نشسته‌ایم و اگر روزها بگذرد و عمرها سپری شود، قلب‌هامان از یقین به آمدنت لبریزتر خواهد شد! ذره ذره قلبمان گواه است که می‌آیی با عطر خوش حیات، تا به شمیم روح افزایش دل‌های مرده‌مان را زنده کنی.^۱

بیا ای باغبان بنفشه‌های پاکی! بیا که انتظار آمدنت با تار و پود دل‌هامان عجین شده است. این فقط چشم نیست که در فراق تو چشمه اشک است، این تنها دست‌هامان نیست که به آسمان بلند است و تو را می‌طلبد، که با هر قطره اشکی، قلب نیز شرحه شرحه می‌شود، دل نیز می‌سوزد و می‌نالند. تو آرزوی دل هر زن و مرد با ایمانی که در هجرت نالان است.^۲ چه می‌شود که بیایی؟!

ای مرهم دل‌های شکسته، ای طیب قلب‌های دردمند! داروی دل بیمارمان غبارِ مَقْدَمِ توست. کی غبارِ قدمت را توتیای چشم خواهم ساخت؟ ای یکه‌سوار وادی مهر! بیا که دل، داغ تو دارد و سر، مهر تو، ای مولا و ای مقتدای من! قلب من تسلیم توست،^۳ آینه حکم توست. که حکم تو حکم خداست.^۴ خدایا، به پاکی مقدمش سوگندت می‌دهم که

۱. مفاتیح الجنان، ص ۸۶۹ «فلو تطاولت الدهور و تبادت الأعمار لم أزد فیک إلا یقیناً».

۲. همان، ص ۹۷۳: «أحي به القلوب الميتة».

۳. همان، ص ۸۸۶ «بنفسي أنت أمنية شائتي يمتنى من مؤمن و مؤمنة ذكراً فحناً».

۴. همان، ص ۹۰۴: «قلبي لكم مسلم».

۵. ر. ک: ص ۳۳، پاورقی ۵.

قلب مرا عرصه اطاعت محض از ولی امرت قرار ده!^۱ یاری‌ام کن تا عطر حضورش را از پس پرده غیبت بیابم و به یمن این حضور مبارک، گردن اطاعت بر امرش نهم. یاری‌ام ده تا آنچه خواست اوست، از عمق دل بخواهم و آنچه نمی‌پسندد، با تمام وجود ناپسند دارم.

مهربانا! یادش را از یادم مبر.^۲ ایمان به او را در قلبم افزون کن^۳ و یقین به ظهورش را هر لحظه در برابر دیدگانم بنمای!^۴ رحیما! عزیزا! رئوفا! در روزگار طولانی غیبتش، یقین به آمدنش را از ما مگیر^۵ و در گذر این انتظار طولانی، خواب غفلت بر دیدگان ما میفکن و به فراموشی‌مان فرو مبر! مگذار این دل منتظر به بازیچه‌های دنیایی سرگرم شود و بررنگ وارنگ دنیا دل خوش کند. مگذار این قلب چشم به راه و شیفته قدمش، آنی رنگ و بوی غیر پذیرد و یا آینه تصویر، غیر تصویر بهار باشد و یا لحظه‌ای دریچه‌ای به غیر وادی مهر او بگشاید. مگذار قلبمان به اطاعت غیر او بتپد. ای مهربان‌ترین! مگذار دل‌مان بیش از این در انتظار آمدنش شرحه شرحه شود. به نسیم آمدنش روح حیات بر ما ببار و چشممان را به جمال دل‌آرایش روشن کن و قلب‌هامان را به حضورش آرامش بخش،^۶ یا غیاث المستغیثین!

تلاش منتظران

سال‌هاست که در انتظار بهاریم و چشم به راه شکفتن شکوفه نرگس.

۱. مفاتیح الجنان، ص ۹۶۹: «لَیْنُ قَلْبِي لَوْلِي أَمْرِكِ».

۲-۴. همان، ص ۹۷۰: «و لا تنسنا ذکرة و انتظاره و الايمان به و قوّة اليقين في ظهوره».

۵. همان، ص ۹۷۰: «اللهم و لا تسلبنا اليقين لطول الأمد في غيبته».

۶. همان، ص ۸۷۶: «و تثبت به القلب».

سال هست که به امید آمدنش چشم بر آسمان دوخته‌ایم و دل منتظر داریم و نه چشم و دل، که ذره ذره وجودمان فریاد «الْعَجَل» دارد و ندای «أذْرِكُنِي» سینه می‌سوزد و نوای «أَيُّنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ»^۱ می‌خواند. قلب به ناله «الْغَوْثُ» می‌تپد و دست، از آسمان دعا فرو نمی‌افتد.

قدم اگر پیش می‌رود، به امید زمینه‌سازی ظهور اوست و زبان اگر کلامی می‌راند، به خیال رضایت اوست و عقل که سرمست نام خوش اوست، راه عشق در پیش گرفته و دنیا را فدای تار موی دوست می‌خواهد.

انتظار تو نه تنها ما را، که جهان را در تب و تاب هجر سوخته است. صبح‌ها طلوع خورشید آغازگر عهدی تازه با توست. عهدی که هر صبح در هر روزِ بودنمان دوباره و صدباره با تو می‌بندیم و بیعت با تو را تازه می‌کنیم^۲ تا هر روز شیرینی این بیعت با حلاوت را دوباره حس کنیم و این امید هر روز در ما زنده شود که تو می‌آیی، هرچند دیر، در روزهای دور، اما می‌آیی و ما هر روز به اشک تو را می‌خوانیم.

ای زنده‌ترین روح حیات! ای شاداب‌ترین بهار هستی! ای شیرین‌ترین گشایش دنیا! آیا یآوری هست تا به همراهی‌اش در فراق ناله و زاری سردهم^۳? آیا چشم‌گریانی هست تا یار شیون او باشم؟^۴ این اشک‌ها دانه‌های خواهشند و نشانه‌های نیاز و این فریاد «أذْرِكُنِي» ناله کسی است که در گرداب غفلت اسیر است و یاری تو را می‌طلبد.

بیا، بیا ای چشمه‌سار هستی! ای جویبار معرفت! ای باران خوبی! بیا که

۱. همان، ص ۸۱۳

۲. همان، ص ۸۱۹ «اللَّهُمَّ اني أجدد له في هذا اليوم و في كل يوم عهداً و عقداً و بيعةً في رقبتي».

۳. همان، ص ۸۱۶ «هل من مُعِينٍ فَأَطِيلُ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَ الْبُكَاءَ».

۴. همان، ص ۸۱۶ «هل من جزوعٍ فَأَسَاعِدُ جَزَعَهُ».

در قدمت جان و مال و فرزند و همه هستی‌ام را فدا کنم.^۱ بیا که به اشک چشم در قدمت مروارید خیر مقدم بپاشم. بیا ای همه خوبی‌ها! هستی‌ام و مادر و پدرم به فدای قدمت.^۲

کاش می‌آمدی و ما آماده آمدنت می‌شدیم. کاش بوی بهار در هوا می‌پیچید. کاش پا جای پای تو می‌نهادیم و در منش تو سیر می‌کردیم.^۳ کاش خدا یاری‌مان کند از سستی و تنبلی دست برداریم^۴ و راه بهار را به خانه دلمان بکشاییم. کاش خدا لطفی کند و تو بیایی.

گاهی با همه انتظاری که دل‌هامان را شرحه شرحه کرده است، این دنیای پر فریب صدرنگ چشممان را به خویش می‌خواند و دستانمان را به خود می‌آلاید یا راه نفوذی به دلمان می‌یابد و ما را در پی خویش فرامی‌خواند و شیطان نیز که برای همین فریب مهلت گرفته است، در این میان سر از پا نمی‌شناسد. این انتظار توست که ما را در برابر این دشمن پرزرق و برق نگه‌دار است و اگر نبود امید آمدنت، هزار باره در گرداب هلاکت او غرق بودیم. گشایش کار ما در همین انتظار آمدن توست.^۵ آن‌روز که بهاری شویم و سبز، آن‌روز که آسمان دلمان آبی باشد، آن‌روز نسیم انتظار تو بر دلمان وزیده است. به خدا که همین امید آمدنت، حیات جاری در وجود ماست.

زندگی سخت است. آسمان تنگ دست و زمین تنگ دل گشته است^۶

۱. همان، ص ۸۸۴ «لك الوقاء و الجمی» و ص ۸۶۹ «فأبذل نفسي و مالي و ولدي و أهلي و جميع ما خولني ربي بين يدك».

۲. همان، ص ۸۸۴ «بأبي أنت و أمي و نفسي».

۳. همان، ص ۹۰۵ «واجعلني ممن يقتص اثاركم و يسلك سبيلكم».

۴. ر. ک: ص ۴۵، پاورقی ۷.

۵. مفاتيح الجنان، ص ۲۲۱: «وضاقت الأرض و منعت السماء».

۶. ر. ک: ص ۵۸، پاورقی ۲.

و ما اگر در کوران جهالت‌ها و غفلت‌ها با همه سختی‌های زندگی زنده مانده‌ایم، به همین نسیم حیات است.

کی می‌شود که بیایی و لب‌های عطشناک زنده بودنمان را به زلال هستی جاری‌ات، سیراب کنی؟ کی می‌شود که بیایی تا آسمان هم بیارد و زمین به یمن قدمت گشاده و زنده گردد و قلب‌های مرده ما نیز روح تازه بیابد؟^۱ بیای همه هستی فدای قدمت! بیا که صبر به پایان رسید و عطش فزونی یافت.

مهر قبولی

در عالم خلقت بنا بر این است که آنچه آسمانی است و اهل نور، راه به وادی سعادت دارد و آنچه خاکی است و اهل تاریکی، سر به گرداب هلاکت می‌گذارد. رسم بر این است که اگر بال پرواز به آسمان ایمان داشته باشی، به آسمان سعادت هم پر می‌گشایی و اگر پا در زنجیر پر زرق و برق دنیا در کشی، در گودال غفلت و تباهی خواهی ماند.

آسمان عرصه عشق است و امام آسمانی‌ترین، آبی‌ترین، شفاف‌ترین و حقیقی‌ترین راه سعادت، و دوستی او محکم‌ترین ریسمان صعود است. اگر نمازت رایحه آبی آسمان بدهد، به آسمان راحت می‌دهند و اگر بی‌ولایت او سر به مهر بری، چونان است که نماز را بی‌وضو پایان دهی. این‌گونه بگویم که ولایت او مهر آسمانی بودن اعمال است و عمل بدون این مهر، به آسمان بال نمی‌گشاید.

و ولایت، یعنی دوست داشتن او، اطاعت محض از او و باور تصرف او

در همه چیز، حتی در وجود انسان‌ها و زندگی انسان‌ها؛ و به مهر ولایت است که اعمال پذیرفته می‌شود و افعال پاک می‌گردد؛^۱ حسنات دوچندان، و^۲ سیه کاری‌ها محو می‌شود.^۳ مهر ولایت است که فطرت‌مان را پاکیزه می‌کند، جانمان را طراوت می‌بخشد، از صافی تزکیه ما را می‌گذراند و کفاره گناهانمان می‌شود.^۴ ولایت رنگ آسمانی به اعمالمان می‌زند و آسمان، تنها آسمانی‌ها را می‌پذیرد. ولایت رنگ الهی به عمل می‌زند و خدا هر چه را که الهی باشد می‌پذیرد. ولایت مهر الهی بودن اعمال است. آن‌که با ولایت اعمالش را الهی کند، عملش پذیرفته می‌شود و گفتارش تصدیق می‌گردد.^۵

و آن‌سوی رسم خلقت هم هست که هر کس، از الهی بودن، آسمانی بودن و از ولایت سرپیچد و ولایت را نفهمد و نخواهد که بفهمد و مه‌ری غیر مهر ولایت بر عملش زند، خدای قهار او را به آتش افکند، عملی از او نپذیرد و میزانی برایش بنا نکند.^۶ مگر نه این‌که خدا، ولایت را میزان قرار داد و صراط مستقیم خواند^۷ و مهرش را در دل‌ها افکند؟ پس اطاعت از خدا در اطاعت از ولی امر اوست و اطاعت از ولی امر، اطاعت از خداست؛^۸ چنان‌که دشمنی با او دشمنی با خداست^۹ و این زیباترین رسم

۱. ر.ک: ص ۳۲، پاورقی ۶

۲ و ۳. مفاتیح الجنان.

۴. همان، ص ۹۰۳: «و ما خصنا به من ولايتكم طيباً لخلقنا و طهارة لأنفسنا و تزكية لنا و كفارة لذنوبنا».

۵. همان، ص ۸۶۹: «فمن جاء بولايتك و اعترف بإمامتك قبلت أعماله و صدقت أقواله».

۶. همان، ص ۸۶۹: «و من عدل عن ولايتك و جهل معرفتك و استبدل بك غيرك كبه الله على منخره في النار و لم يقبل الله له عملاً و لم يقم له يوم القيامة وزناً».

۷. ر.ک: ص ۳۳، پاورقی ۷.

۸. ر.ک: ص ۳۳، پاورقی ۵.

۹. ر.ک: ص ۳۳، پاورقی ۶.

خلقت است که هرچیز بوی عشق و دوستی او بدهد، پذیرفته شود و آنچه از دوستی او بهره ندارد، بی بها ماند.

این جاست که می بینی دوستی او چگونه در جزء جزء زندگی ات جاری است و می بینی که چه قدر دلت برای آسمان تنگ شده است. آسمان ابری را تصور کن که چه قدر مایه دلتنگی است. آسمان کجا و یار بهاری ما کجا؟ آسمان کجا و روشن ترین پهنه زیبایی خلقت کجا؟! خدایا! به مهر فزونت آن طلعت زیبا را به ما بنمایان^۱ و دریچه چشمانمان را بر آسمان نگاهش بگشا! آمین.

در انتظار طلوع

طلوع خورشید همیشه زیبا و جذاب است. آن قدر که می ارزد برای دیدنش، از خواب شیرین صبح گاهی هم دست کشید؛ اما اگر یک شب تاریک و ظلمت برهوت یک بیابان سرد را تجربه کرده باشی، تاریکی و ترس، بدنت را بی حس کرده باشد و سرما تا عمق درونت نفوذ کرده باشد، آن وقت تابش نخستین پرتو خورشید، نه فقط زیبا و جذاب، که تنها امید زندگی است، همه آرزوی درونی توست، مایه دلگرمی است و ماندن، دلیل بودن است و اینک ما در انتظار چنین طلوعی هستیم.

در این برهوت دنیای مادی که شیطان های زور و زر و تزویر و ابلیس های خودکامگی و دنیاطلبی از همه سو احاطه مان کرده اند و اسب سرکش نفس را می تازانند، در این وانفسای ظلمت و جهالت که گوهر ارزش ها را به بهای ناچیز مادیات می فروشند، در این سرمای بی دینی و

مادیت پرستی، در انتظار طلوع گرم خورشیدیم. و قسم به شب پوشاننده^۱ که روز خواهد درخشید. راه گم کردن‌ها، زمین خوردن‌ها، تاریکی‌ها و هراس شب‌های تار تنهایی و تشنگی‌ها به پایان خواهد رسید و روز خواهد آمد.

آری، در روز طلوع خورشید هدایت، روز شکفتن گل‌های نرگس، روز بارش باران رحمت، درون یخ‌زده‌مان به گرمای ایمان او گرم خواهد شد و زمستان جهالت و غفلت بار خواهد بر بست و بهار ایمان و معنویت بر چهره‌ها مان گل مسلمانان خواهد رویاند.

او خواهد آمد و به قلب‌های مرده‌مان روح حیات خواهد دمید^۲. ریشه گمراهی‌ها و دشمنی‌ها را بر خواهد کند^۳. او خواهد آمد و آثار اندیشه‌های باطل و هواهای نفسانی را محو خواهد کرد^۴ و بر زمین، باران عدل خواهد بارید^۵. او خواهد آمد، صاحب روز فتح و پیروزی^۶، مژده رسان فتح، نسیم خوش عطر هدایت و نصرت، آینه تجلی خدا و در آن به تماشای خدایی بودن خواهیم نشست^۷. درگاه خدایی بهشت روی خواهد نمایاند و از آن به وادی سعادت ره خواهیم یافت^۸. او خواهد آمد و برگستره زمین، زلال پاکی جاری خواهد کرد. سینه‌های تنگمان آن روز

۱. لیل (۹۲) آیه‌های ۱-۲ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ﴾.

۲. ر. ک: ص ۷۷، پاورقی ۱.

۳. مفاتیح الجنان، ص ۸۸۴ «أين حاصد فروع الفمّ والشقاق».

۴. مفاتیح الجنان، ص ۸۸۴ «أين طامس آثار الزیغ والاهواء».

۵. همان، ص ۲۲۳: «مظهر الأرض و ناشر العدل».

۶. همان، ص ۸۸۴ «أين صاحب يوم الفتح».

۷. همان، ص ۸۸۴ «أين وجه الله الذي إليه يتوجه الأولياء».

۸. همان، ۸۸۴ «أين باب الله الذي منه يؤتى».

شفا خواهد یافت.^۱ از مدد الهی لبریز می شویم که او رحمت واسعه است و پهنای زمین در برابر گستردگی رحمتش دانه‌ای خرد خواهد بود. وقتی که موعود بیاید، قرآن حیاتی تازه می‌یابد،^۲ حدود بر زمین مانده الهی، برپا می‌گردد^۳، راه، نمایانده می‌شود^۴ و گمراهی‌ها پایان می‌گیرد. او می‌آید با یک بهار سبزی و ترنم، با یک آسمان باران رحمت و با یک نگاه رحیم.

و دنیا چه می‌خواهد برای زیر و رو شدن و از تاریکی و عطش بیرون آمدن و بهشت را مجسم کردن. او می‌آید تا بهار را در همه دل‌های مرده به پا کند. گل‌های سرخ محمدی را آن روز همه جا می‌توان دید. بر پنجره خانه‌ها نسترن عفاف خواهد روید. ظلم نایاب خواهد شد و دنیایی بها. چشم‌ها به دنبال قطره‌ای از زلال معنویت، یک کویر طولانی را طی نخواهند کرد؛ که آن روز این آب زلال در همه دل‌ها جاری خواهد شد و دل‌های خالی از این زلال پاک، محو خواهند شد. علف‌های هرز روئیده در زمین، آن روز برکنده خواهد شد. او می‌آید در روزی که مؤمنان به یاری خدا لبریز از شادی خواهند شد.^۵ مهربانی‌ها سر می‌گیرد و لطافت مفهومی تازه می‌یابد، نمازها آن روز شمیم بهشت می‌دهند، نگاه‌ها، مهربانی رد و بدل می‌کنند. هیچ یتیمی بی‌دست نوازش نخواهد ماند. هیچ مسکینی در انتظار لقمه نانی شب و روز را به گرسنگی نخواهد گذرانند. هیچ دستی به ستم بلند نخواهد شد، حکومت عدل علوی چهره خواهد نمایاند و برادری را

۱. همان، ص ۹۷۳: «و اشف به صدور الوغرة».

۲. همان، ص ۹۷۳: «أحي بوليك القرآن».

۳-۵. همان، ص ۹۷۳: «اجمع به الأهواء المختلفة على الحق و أقيم به الحدود المعطلة».

آن روز می‌توان معنا کرد. چه مبارک سحری خواهد بود و چه فرخنده روزی آن روز که او بیاید!

فصل رویش

تا بهار نیامده باید خاک‌های باغچه دلمان را زیر و رو کنیم، بذری بپاشیم، آبی بدهیم و در انتظار بهار بمانیم. بهار فصلِ بذر پاشیدن نیست. فصلِ جوانه زدن، شکفتن و رویدن است.

بهار که بیاید دیگر بذری به کار نمی‌آید. باید قبل از آمدنش دلمان را زیر و رو کنیم، هرچه وسعت دلتان بیش‌تر، گل‌های نیکوی باغچه‌تان بیش‌تر و زیباتر. هرچه دلتان آسمانی‌تر، گل‌های باغچه‌تان زنده‌تر و شاداب‌تر. در گوشه‌ای از باغچه دل، بذر ایمان بکارید و در گوشه‌ای نهال تقوا بنشانید و دانه‌های گلِ عفاف و حیا را نیز در گوشه‌ای دیگر بیفشانید. باغچه را با دانه‌های گلِ عشق به ولایت زیبا کنید. قدری هم آب صداقت و اخلاص بر آن‌ها بپاشید تا بهتر بروید و باغچه‌تان زیباتر شود و بهار باغچه وجودتان را بپسندد و به میهمانی دلتان بیاید.

روزی که بهار بیاید، باغچه بی‌بذر مانده و پوسیده، بهاری نخواهد شد. بهار به چنین باغچه‌ای سر نخواهد کشید. روزی که سبزترین و زنده‌ترین بهار هستی بیاید، روزی که روشن‌ترین آیه پروردگار ظهور کند، آن روز دیگر ایمان کسی که از قبل ایمان نیاورده باشد، فایده‌ای نخواهد داشت.^۱ روزی که شکننده شوکت عصیان‌کاران ظهور کند،^۲ روزی که نابودکننده کافران بیاید،^۳ روزی که از بین برنده دشمنان خدا پدیدار شود، آن روز

۱. انعام (۶) آیه ۱۵۸، ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمِنَتْ مِنْ قَبْلُ﴾.

۲. مفاتیح الجنان، ص ۸۸۳ «أَيْنَ قَاصِمِ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ».

۳. همان، ص ۸۷۵ «و مَبِيرِ الْكَافِرِينَ».

ایمان تازه، بهایی نخواهد داشت؛ زیرا آن که عمری در گرداب دنیا غرق باشد، نمی تواند به جرسی به آسمان روشن ایمان پرواز کند و این پرواز اگر هم ممکن باشد، در آن ساعت واقعه^۱ آن هم با بال هایی آلوده به لجنزار دنیایی چه بهایی خواهد داشت؟ بهار جاده حیات است و بهار سبز موعود ما، سبیل الله است. جاده سیر به سوی خداست؛ راهی است برتر و برگزیده، صراط مستقیم است.^۲

راه راست خداست که به رستگاری می رسد و پایانش سعادت است. کسی که به این راه قدم نگذارد، بی هیچ تردید پا به جاده هلاکت گذاشته است.^۳ کسی که از سیره موعود منجی پیروی نکند، مهر هلاکت بر پایان نامه زندگی اش زده است و روزی که او بیاید، هلاک را به چشم خواهد دید.

تاریکی و تاریک پسندان با طلوع خورشید نابود خواهند شد. چشمانی که به تاریکی خو کنند، به نور خورشید کور خواهند شد و تاریک پسندان را آن روز همه می شناسند. آن گه با تاریک دلی الفتی دیرین دارد، چگونه می تواند به دروغ بگوید که در انتظار خورشید بوده است.

آن روز، روز ﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَبَأِهِمْ﴾^۴ است. روزی که مجرمان به سیمایشان شناخته شوند. روزی که چهره ها فریاد می زنند و آنچه در درون دارند، بر آینه ظاهر، هویدا می کنند و آن روز این شمشیر «قاصم المعتدین» است که همه تاریکی ها و ظلمت ها را در بر می گیرد. آیا خبر آن غاشیه به شما

۱. قمر (۵۴) آیه ۱: ﴿اقتربت الساعة﴾.

۲. مفاتیح الجنان، ص ۸۸۵: «یا بن الصراط المستقیم».

۳. همان، ص ۸۶۸: «السلام عليك یا سبیل الله الذي من سلك غیره هلك».

۴. الرحمن (۵۵) آیه ۴۱.

رسیده است؟! ﴿هَلْ أَتَيْكُمْ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ؟﴾^۱ آن فروگیرنده که اهل باطل را در برگیرد. تردید نکنید که بهار در راه است. تردید نکنید که طلوع خورشید نزدیک است. بیایید برای بهار آماده شویم. بیایید با نور معرفت آشنا شویم. بیایید نورانی شویم و بهاری، و دعا کنیم که بهار بیاید. با همه سبزی اش، با همه روشنی اش و سلام بر نور خدا که هرگز خاموش نمی شود.^۲

در غربت بقیع

این روزها در روزهای غربت و انتظار، در غربت بی پایان و آسمانی بقیع کسی به زیارت می آید. آرام و سنگین قدم برمی دارد؛ با یک آسمان پاکی، یک دریا صبوری، لبریز از نور و سرشار از مهر. آسمان چشم هایش اما ابری است. جان عالمی به فدای اشک های تو، ای عزیزترین هستی موعود! ای همه هستی فدای قدمت! صبورانه اشک می ریزد و آرام نجوا می کند. قصه مادر و پهلوی شکسته، یاد پدر و مظلومیت در گلو مانده، خاطره لب های تشنه و ضرب تازیانه، داستان یک تاریخ سراپا مظلومیت و صبوری، حکایت یک بوستان از تبار گل یاس و از جنس نور دستخوش طوفان جهالت و سیلاب غفلت و آتش دنیاطلبی، که دل را شرحه شرحه می کند و جان را آتش می زند.

او اینک آمده است تا آرام و صبور به امر خدا منتظر بماند تا آن لحظه موعود. آمده است تا آن روز که تیشه ستم بنیان هستی را نشانه رود، کشتی نجات هستی از طوفان ستم باشد. او ذخیره خداست تا آن روز برخیزد و به قدرت الهی اش به شمشیر پولادین عدالت کمر ظلم و جور را بشکند و

۱. غاشیه (۸۸) آیه ۱.

۲. مفاتیح الجنان، ص ۸۶۸ «السلام عليك يا نور الله الذي لا يطفى».

باز عالم را به بودن فرا خواند.

آن روز، گاه آمدنش نه پشیمانی سودی بخشد. و نه توبه‌ای مقبول افتد؛ نه پناهی ماند و نه سدّی راه بر او بندد. اگر قرار است بهار بیاید، باید هر چه خزان و خزان زده است از میان برود. اگر قرار است عالم از نور لبریز شود، باید آنچه تاریکی و تاریک دلی است از میان برود و او می‌آید تا بهار و نور و روشنایی را بیاورد، آن گونه که نامی از جهل و غفلت و تاریکی و بدخواهی نماند. لکه‌ای هر چند محو و بی‌رنگ از ستم باقی نخواهد ماند، آن روز که او قیام کند. سیل خشم و انتقام او طوفان نوحی است که زمین را از هر چه زشتی و پلیدی است پاک می‌کند.

آن روز مظلومیت از قاموس شیعه پاک خواهد شد و دل‌های مؤمنان به پهنه یک تاریخ سراسر مظلومیت، از بهار لبریز خواهد شد.

گشایش سبز

وقتی زمانه بر تو سخت می‌گیرد، روزگار با چهره دشواری و رنج به تو رو می‌کند، گرفتاری‌ها از هر سو دست و پای دلت را می‌بندد و هر خردی در برابر چشمت، اندوهی بزرگ جلوه می‌کند و بر داغی مرهم ننهاد، داغی دیگر بر سینه‌ات زخم می‌زند، آرزو می‌کنی دری به وادی امن و آسایش گشاده شود که آفتابی دلچسب و سکوتی آرام‌بخش داشته باشد. به انتظار بهار می‌نشینی، تا راه نجات تو از همه رنج‌ها باشد. آرزو می‌کنی که در کارت فرجی حاصل شود، راهی باز شود، چاره‌ای ساز شود و سینه تنگت به نفسی آرام دل‌خوش کند.

اینک در عصر غیبت بهار، ما این‌گونه مانده‌ایم. دل‌هامان در بند تجمل و رفاه، چشم‌هامان اسیر رنگ و وارنگ دنیا و قلب‌هامان گرفتار غفلت و

جهالت است. دشمنِ نفس از یک سو به تباهی مان می‌کشاند و شیطان قسم خورده بیرونی نیز از سوی دیگر به ظلمت مان می‌خواند. بلا بر ما شدت گرفته،^۱ در ماندگی مان آشکار شده،^۲ پرده از کارمان برداشته شده،^۳ زمین بر ما تنگ می‌گیرد و آسمان از ما باران را دریغ می‌دارد.^۴ آرزومان گشایشی نیکوست،^۵ فرجی آسمانی، زود و نزدیک؛ چشم بر هم زدنی بیش، تاب نداریم.^۶ در عطش حیات خواهیم سوخت اگر تو نیایی، ای زنده‌ترین بهارِ حقیقت! او در گرداب گرفتاری‌ها غرق خواهیم شد، ای مهربان‌ترین منجی موعود. ای همه‌سپیدی و پاکی! اگر تو نیایی، در اسارت رنگ‌های مجازی تباه خواهیم شد. ای روشن‌ترین جلوۀ بهشت! چاره‌مان تنها به دست توانای توست. در قفس غفلت را تنها نگاهِ رحیمانه تو می‌گشاید، به نسیم رحمت تو اندوه از دل‌ها زدوده می‌شود^۷ و غم از سینه‌ها بار می‌بندد،^۸ زمینِ تاریک پر از ظلم و جور، به قدم پاک تو، از شمیم نور و عدالت پر می‌شود.^۹ ای کشتی نجات! اگر تو نیایی آسمان دلمان گرفته خواهد بود و داغ عصرهای جمعه هر هفته بر دل‌هامان سنگینی خواهد کرد. دست و پامان در بند مادیت خاک، اسیر خواهد ماند.

اگر تو نیایی، حیات بوی ماندن نخواهد داشت و زنده بودن بوی زندگی نخواهد داد. بی تو ای حقیقی‌ترین حیات! همه چیز مجازی است. جز عشق تو هر عشقی مجاز است و رنگ غم دارد و جز در نگاه تو مهربانی بی معناست.

۱- ۴. همان، ص ۲۲۱: «إلهي عظم البلاء، و برح الخفا و انكشف الغطا و انقطع الرجا و ضاقت الأرض و منعت السماء».

۶و۷. همان، ص ۲۲۱: «ففرج عنا بحقهم فرجاً عاجلاً كلمح البصر أو هو أقرب».

۸و۷. همان، ص ۹۰۵: «بكم ينفس الهم و يكشف الضر».

۹. همان، ص ۲۲۴: «أنت الذي تملأ الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً».

اگر تو نیایی، حق در غربت افول، خواهد ماند^۱ و ظلمت، پادشاه گستره وجود خواهد بود^۲ و اندوه، پرده‌ای بر همه زیبایی‌های طبیعت خواهد کشید.^۳ هستی لحظه به لحظه در انتظار ظهور توست، ای شادی بخش روزگاران!^۴ پس بیا، ای مهربان‌ترین نگاه و بتاب ای خورشید تاریکی‌ها!^۵ قدم بر نه، ای بهاری‌ترین فصل!^۶ بیا تا روزها مان درخشان شود^۷ بیا تا پرچم‌های برافراشته تو را بر سر در همه دل‌های مان به پا کنیم. بیا و در کارمان گشایشی کن!

لطیفاً! مهرباناً! به مهربانی ات باب فرج بر ما بگشا^۸ و به لطف سلطه غم بر ما بردار!^۹ رحمتی بر ما فرو فرست و گشایشی شیرین و دلپذیر در کارمان بنه!^{۱۰} دینمان را عزت بخش، حق را طالع کن، تاریکی را بمیران و پرده اندوه را برکش!^{۱۱} رحیماً! به گناهانمان در مگیر، به سیاه رویی مان چشم مینداز، به تهی دستی مان در نکویی و طاعت غضب میاور. باران رحمت را بر ما نازل کن، بهار را مرده ظهور ده، در ظهور منجی موعودمان تعجیل کن، چشم آلوده به دنیا مان را به جمال نورانی اش روشن دار و به نسیم آمدنش دل‌های مرده مان را مستی حیات بخش، ای مهربان‌ترین مهربانان!

۱. همان، ص ۸۷۱ «و اطلع به الحق بعد الأفول و أجل به الظلمة و اكشف به الغمة».

۲ و ۳. همان.

۴. همان، ص ۸۷۴ «نصرة الأيام».

۵. همان، ص ۸۷۴ «السلام على الشمس الظلام».

۶. همان، ص ۸۷۴ «السلام على ربيع الأنام».

۷. همان، ص ۸۷۰ «فإن أدركت أيامك الزاهرة».

۸ و ۹. همان، ص ۲۲۰ «و افتح لي يا ربَّ باب الفرج بطولك و اكبر عني سلطان الهمَّ بحولك».

۱۰. همان، ص ۲۲۰ «و هب لي من لدنك رحمةً و فرجاً هنيئاً».

۱۱. همان، ص ۸۷۱ «اللهم و أعزَّ به الدين بعد الخمول و اطلع به الحق بعد الافول و اجل به الظلمة

و اكشف به الغمة».

بشارتی شیرین

چه مژده‌ای برتر از مژده آمدن بهار در پی یک زمستان سخت و طولانی؟ چه بشارتی شیرین‌تر از بشارت طلوع خورشید در پی یک شب تاریک و سرد؟ چه پیامی نیک‌تر از پیام حضورِ زلال آب برای لبانی تشنه و خشکیده؟ چه بشارتی زیباتر و روح بخش‌تر از آمدن منجی، برای دنیای آلوده امروز؟ این بشارت حق است.

بی تردید او خواهد آمد و بهار را با همه طراوتش برای دل‌هامان به ارمغان خواهد آورد.

بی تردید او خواهد آمد و در میان گرداب سراسر هلاک دنیای مادی ریسمان نجات ما خواهد شد و قسم به خدای آسمان و زمین که او بر حق است.^۱

و روزی که بیاید، ندای ﴿جاء الحق﴾^۲ از ذره ذره وجود بر خواهد خاست و دل‌های با ایمان، آن روز به یاری خدا شاد خواهند شد.^۳

بشارت آمدن منجی ندایی است که همواره در گستره تاریخ جاری بوده است. چنان که خدا می‌فرماید:

بعد از کتب آسمانی در زیور داوود نوشتیم که زمین را بندگان صالح ما به ارث خواهند برد.^۴

آری، زمین از آن مولای ماست و خلقت همواره در انتظار لحظه موعود، تا این بشارت عظیم بر پهنه زمین جاری شود و بهاری‌ترین روز هستی بر

۱. ذاریات (۵۱) آیه ۲۳: ﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ﴾.

۲. اسراء (۱۷) آیه ۸۱

۳. روم (۳۰) آیه ۴: ﴿وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ﴾.

۴. انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۵: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾.

صحیفه یک شب طولانی و تار، مهر پایان زند.
سینه‌های منتظر فردایی را به چشم خواهند دید که بهار با همه
مهربانی‌اش به خانه‌هاشان سر می‌زند. لب‌های تشنه دیدارش بر
جویبارهای رحمتش در آیند و سیراب شوند.^۱ و عالم وجود در پی عطشی
طولانی و سوزان از زلال حیات بخش حضورش لبریز شود.
او می‌آید و زمین را که از سیاهی ظلم تار شده است، به نور عدل
روشن می‌کند.^۲ او می‌آید و آسمان دل‌ها را از نور معرفت و ایمان لبریز
می‌سازد. او می‌آید و ریشه ستم و تباهی را با نگاه مقتدرش می‌خشکاند.
او می‌آید و آن روز بهاری را آسمانیان، آنان که دل‌هاشان بهاری است،
به چشم خواهند دید.

عصر آدینه

غروب جمعه را انگار خدا آفریده است تا آینه همه دردها و زخم‌های
شیعیان باشد و رنج سال‌ها غربت از امام و زخم سال‌ها یتیمی امت را
بنمایاند؛ با این همه، غروب دل‌گیر آدینه با همه غم‌زدگی‌اش انگار لبریز از
معرفت است؛ پر است از بانگ جرس و شاید آهنگ بیدارباش خداست که
به رنگ غروب در آمده است.

آشفته‌گی روح را عصر جمعه به وضوح حس می‌کنی، روحی که مدام
تحميلان می‌کند، زمینی بودنمان را، غرق بودنمان در دنیا را و در بند
اسارت بودنمان را، تا خاکی‌ترین بخش هستی فرود می‌آید و او که از جنس
آسمان است در زمین خاکی آشفته می‌شود.

۱. مفاتیح الجنان، ص ۸۸۶: «متی ترد منا هلك الروية فنروي».

۲. ر. ک: ص ۸۸، پاورقی ۹.

و عصر جمعه انگار زمان کوتاهی برای رهایی روح است. برای همین است که عصر جمعه دلت هوای قرآن خواندن می‌کند و هوای راز و نیاز و دعای سمات. دلت از دنیا می‌گیرد؛ از دنیایی که پر است از زیبایی‌های دروغین، عشق‌های دروغین، لذت‌های دروغین و دلت برای حقیقت پر می‌زند.

غروب جمعه، آینه دل تنگ توست تا در آن مَحَكش بزنی که تا کجا عاشق است و منتظر؟ از امامش چه می‌داند و از رسولش و از خدایش؟ و نم‌نمک زمزمه روح را می‌شنوی که: «خدایا! خودت را به من بشناسان، بار الها! با رسولت آشنایم کن. مهربانا! حجتت را، امام زمانم را، مولایم را به من بشناسان که اگر حجتت را به من ننمایی، از راه تو گمراه خواهم شد».^۱ «لطیفاً! در دینت ثابتم گردان، به طاعتت مشغولم دار و در آزمونی که برای خلق بر نهادی، پیروزم کن».^۲ و «قلبم را مطیع ولی امرت دار».^۳

عصر جمعه عشقی در دلت موج می‌زند و حسرت عمیق دوری از امام در دلت تیر می‌کشد. حالا با تمام وجودت زمزمه می‌کنی: «أَيْنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ»^۴ تازه می‌فهمی که دنیا چه قدر وابسته اوست و بودن، تا چه حد به او نیازمند است. پس چشمانت، همه وجود و حتی خدا را شاهد می‌گیری که به او و به هرچه او به آن ایمان دارد، مؤمنی^۵ و این که دوستش می‌داری، که تسلیم امر او بی و مطیع او،^۶ به مقام بلندش، به علم و دانایی‌اش و به ولایتش اعتراف می‌کنی^۷ و نیز به رجعتش و این بازگشت شیرین را سخت انتظار می‌کشی.

۱. مفاتیح الجنان، ص ۹۶۸: «اللهم عرفني حجَّتكَ فإنك إن لم تعرفني حجَّتكَ ضللتُ عن دِني».

۲ و ۳. همان، ص ۹۶۹: «اللهم فثبني على دينك و استعملني بطاعتك و لين قلبي لولي أمرك و عرفاني مما امتحنك به خلقك».

۴. همان، ص ۸۸۳

۵. همان، ص ۹۰۳: «أشهد الله ... أني مؤمن بكم و بما ائتمت به».

۶ و ۷. همان، ص ۹۰۴: «مطيع لکم، عارف بحقکم، مقر بفضلكم».

وقتی این نسیم خوش معرفت تمام وجودت را عطراگین می‌کند، از همه آنچه دوره‌ات کرده، بیزار می‌شوی، از رنگارنگی دنیا، از سر و صداها، فریبنده، از حرف‌های پوچی که دانه دانه زنجیر عذابت را می‌بافند، از دویدن‌های پی در پی و بی‌پایانت به دنبال سراب دنیا و از خویش منزجر می‌شوی که چه قدر غرق در دنیایی و چه قدر از انتظار حقیقت دوری و چه قدر بودن را از دست داده‌ای و به چه چیزهای کوچکی دل بسته‌ای.

بزرگی ما انسان‌ها آن قدر است که زمین و آسمان و کوه در تحمل بار امانتی که کشیده‌ایم در مانده‌اند، اما گاه آن قدر کوچک می‌شویم که دل به قطعه‌ای از این زمین و آنچه در آن است می‌بندیم. سینه‌های آسمانی ما کهکشان عشق خداست، اما گاه در این پهنه سترگ عاشقی، دل به دنیای خاکی می‌بندیم. و چه قدر آن لحظه غافلیم، غافلیم از بزرگی خود، از عظمت روح و از جایگاه بلند خلیفه‌اللهی مان.

و عصر جمعه لحظه آشتی با روح است. لحظه رها کردن روح از اسارت خاک در دنیای خاکی، استشمام عطر انتظار و لحظه حس کردن نسیم امید است. عصرهای جمعه بوی امام می‌دهد، بوی موعود بر حَقمان، بوی سبز بهاران.

در نسیم انتظار

خورشید صبح جمعه هر هفته به یاد آن سحرگاه دلپذیر که تو با میلادت شب‌نم حیات بر بوستان هستی نشانیدی، شادتر و روشن‌تر طلوع می‌کند. صبح جمعه آسمان آبی‌تر از هر صبح دیگر است و نسیمش خوشبوتر و روح افزاتر از هر نسیم دیگر. صبح جمعه بوی بهار می‌پیچد، حتی اگر در

زمستانی ترین روز سال باشی.

اگر خستگی یک هفته روز مرگی و تلاش بگذارد، اگر جمعه را بشناسی و قدر بدانی، اگر در انتظار جمعه موعود باشی و خلاصه اگر خواب خوش بامدادی مجال دهد، می توان در طراوت این صبح دلپذیر، نه بهاری، که بهشتی شد. می توان با نسیم خوشش روح را جلا داد و آینه شد. می توان با قطرات شبنم صبحگاهی اش زنگار دل را زدود. اگر دل پاک و منتظر باشد، می توان در صبح جمعه شمیم عطر حضورش را بوید، آن گاه در زلال ولایتش وضو ساخت و نمازی شیرین به جا آورد. چه حلاوتی دارد این نماز! چه قدر ماندنی است! انگار که به او اقتدا کرده ای و از لطافت ترنم آبشار حضورش سیراب شده ای. نماز که به آخر می رسد، خیال پیوستن به او دلت را لبریز می کند و زبان، ترنم آغاز می کند: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عبّل فرجهم».^۱ آن قدر که این دل شیدا از امید بودن با او لبریز شود و چه سخت است دور بودن از او چه سخت است نشنیدن حتی زمزمه ای از او!^۲ چه سخت است این تنهایی ما و کوتاهی دستان از دامن او! کجاست آن فردایی که به دیدارش حیاتی دوباره یابیم^۳ و از زلال مهرش سیراب شویم؟^۴ «هل إلیک یابن أحمد سبیل فتلقی؟»^۵

این زمزمه دل شیفته است که ندبه سر داده است و می سوزد و آرام آرام عقده دلنگی را در این نجوای عاشقانه با تو می گشاید. چه نجوای آرامی

۱. همان، ص ۸۳ «روایت است هر که بعد از نماز صبح و ظهر، در جمعه و غیر جمعه، این صلوات را بگوید، میرد تا حضرت قائم (عج) را دریابد».

۲. همان، ص ۸۸۵ «عزیز علیّ أن... لما أسمع لك حسیساً ولا نجوی».

۳. همان، ص ۸۸۶ «هل یصل یومئذ منک بعدة فنحظی».

۴. همان: «متی نتقع من عذب مائک».

۵. همان: «آیا به سوی تو یابن احمد راهی هست؟»

دارد این ندبه‌های صبحگاهی! چه روح بخش و طراوت زاست! چه صفایی به دل می‌دهد! به جز صبح جمعه و در میان عاشقان آن موعود مهربان کجا می‌توانی چنین پاکی و زلالی را دریابی؟ دعای ندبه آهنگ دلتنگی و نغمه ایمان، و فریاد عشق به امام و تمنای مرهمی بر آتش این حرمان است. ندبه صبحگاهی صیقلی است که به روح خسته از هجران می‌دهی تا زنگار فرو ریزد و شفاف شود. روح باید در زلال این آبشار معرفت شسته شود تا پاک و بی‌آلایش ظهور یار را تمنا کند. جسم را هم باید شست و شو داد. باید در این روز سراسر نور، در این عید مبارک، در این بهاری‌ترین روزهای سال، در روز جمعه، از هر کدورتی پاک شوی. پیامبر خدا، حضرت محمد ﷺ به امیر مؤمنان، علی علیه السلام می‌فرمایند: «یا علی! در هر جمعه غسل جمعه را به جا آور اگر چه باید قوت روز خود را بفروشی و آبی تهیه کنی و خود گرسنه بمانی که هیچ سستی بزرگ‌تر از غسل جمعه نیست».^۱

بگذار آب، این رحمت مجسم خدا در خلقت، کدورت از تو برگیرد و تو در این ریزش رحمت زمزمه کن که: «خدایا! مرا از توبه‌گویان و پاکان درگاهت قرار ده»!^۲ بگذار خنکای آب، درونت را هم شست و شو دهد. بگذار خطاکاری و تیرگی از جانت شسته شود و تو تا جمعه‌ای دیگر و طهارت و طراوتی دیگر پاک بمانی، آن چنان که آینه نیکی‌ها و نکویی‌ها شوی.

و صد حیف که این لحظات ناب جمعه رفتنی است! چشم بر هم بزنی، جمعه‌ای می‌آید و می‌رود و باز هم تو در انتهای جاده انتظار می‌ایستی، پاک

۱. همان، ص ۸۴

۲. همان، ص ۸۴ قسمتی از ذکر مخصوص غسل جمعه.

و با طراوت، زلال و مطهر، با یک سبد گل راز و نیاز شبانه و ندبه سحرگاهی و یک آینه در دل، و انتظار، یعنی همین مهیا بودن تو. گوارایت باد حلاوت این پاکی!

در حسرت دیدار

«ای عزیز! ما و کسانمان به سختی افتاده‌ایم. با سرمایه‌ای اندک آمده‌ایم، پیمانمان را پر کن و بر ما بخشش کن که خداوند بخشنده‌ترین را دوست می‌دارد».^۱

این زبان حال برادران یوسف است آن روز که از رنج خشکسالی با سرمایه‌ای اندک، دست نیاز به سوی عزیز مصر دراز کرده بودند. و زبان حال ماست آن روز که تو بیایی و ما با سرمایه‌ای اندک و شرمساری بسیار، دست نیاز به سویت دراز کنیم؛ که همه نیازمند توایم و امید بسته به لطف تو. توشه‌مان از حسنات خالی مانده و نامه اعمالمان از عصیان پر شده، اما منتظریم تا بیایی به این امید که با این سرمایه اندک، از مهر لبریزمان کنی و از لطف سرشارمان.

ای یوسف فاطمه علیها السلام مایه امیدمان عشق توست که همیشه در دلمان موج می‌زند و سرمایه‌مان ناله‌های شبانگاهی که در دوری‌ات سرداده‌ایم. ای عزیز! ای مهربان! ای خدایی مرد! به سرمایه اندک و توشه خالی‌مان منگر، به نیاز، امید و عشقمان بنگر! نور مهرت را در دل‌هامان بتابان، ما را در جاده رضایت خود راهی کن، دستمان را بگیر و یاری‌مان کن!

امام من! مولای من! همه امید من! بارها خوانده‌ام داستان نیازمندی را

که بار نیاز بر در خانه پدرانت برده و سفره حاجت نزد امام عصرشان گسترده‌اند. و چه با مهر، بی آن که زبان به شکوه باز کنند، نیازشان برآورده و حاجتشان روا شد، دل‌شان از نور مهر ولایت لبریز و چشمانشان به جمال امام زمانشان روشن گشت. و اینک در عصر غیبت ما مانده‌ایم و یک دل پر حسرت و یک سینه پرسوز و یک چشم به راه مانده، در حسرت آن که نزد تو آییم و با تو شکوه کنیم، می‌سوزیم. دورادور تو را می‌خوانیم و با تو نجوا می‌کنیم، اما از تو نجوایی نمی‌شنویم. هر چند مهر تو با ما بی‌پایان است و لطف تو بر ما بی‌کران و هر چند دریاری تو نیازی به خواهش ما نیست و در لطف تو حاجت به تمنای ما، اما نیاز ما دیدار توست. حاجتمان پابوس آمدن تو و آرزوی مان بودن در رکاب توست و ما در حسرت این نیاز سوخته‌ایم، ای مولای پنهان از نظر!

ای خورشید نهان! از پس پرده غیب به در آی، دست دعا بردار و خدا را بخوان!

اجابت را از او بخواه و بر این حرمان، مهر پایان نه که تاب از دست رفته و جام صبوری لبریز گشته است.

جمعه‌های صبوری

جمعه‌های صبوری یکی در پی دیگری می‌آیند و می‌روند و چشم‌های منتظر از آغاز هفته چشم به راه جمعه می‌ماند. جمعه انگار دریچه‌ای است به وادی سبز و پرتکاپوی انتظار. لحظه‌ای است که می‌توان در آن سر از لایه‌های هزار توی روز مرگی بیرون آورد و همراه با دعای منتظران نفسی تازه کرد و دل را از نسیم خوش انتظار لبریز نمود. جمعه‌های پی‌درپی انگار

نردبانی است که قدم به قدم از آن بالا می‌روی و پله پله به آن لحظه آسمانی موعود نزدیک می‌شوی. به هوش! که پایت نلغزد، جمعه‌ای را از یاد مبری، پله‌ای را جا نیندازی. آن گاه بنگر چه نردبان سبزی است اتصال جمعه‌های پی‌درپی لب‌ریز از انتظار و چه شیرین تو را به موعود مهربانی‌ها نزدیک می‌کند.

عصر پنج‌شنبه وقتی که خورشید اندک اندک سر بر غروب دلتنگی می‌نهد، وقتی آسمان پر می‌شود از فرشتگانی که با قلم‌های طلا، صحیفه‌های نقره‌شان را از صلوات بر محمد و آل محمد پر می‌کنند،^۱ دل به هوای دیداری یا نسیم کرامتی و یا دست کم به هوای شیرینی راز و نیازی، در هر تپشی، بر زلال‌ترین چشمه رحمت جاری خدا، پیامبر مهربانی‌ها محمد مصطفی ﷺ و بر همه گل‌های پاک بوستانش سلام و درود می‌فرستد و از این درودها ریسمانی می‌سازد تا بهشت، با کوله‌باری از هزاران اقیای نیکی و بارانی که هر قطره‌اش کدورت هزار گناه را می‌شوید و با آن ریسمان تا هزار پله بالا می‌رود.^۲ تا آن جا که جز هاله‌ای از نور آبی رنگ اجابت چیزی نیست.

چه می‌شود اگر شبی تا میان آن هاله نور بالا رویم و در آن غوطه ور شویم و نورانیت شب جمعه را دریابیم. سبحان الله اگر این شب جمعه است با این روشنی؛ پس روز جمعه را چه نیاز به طلوع خورشید است؟ و لحظه‌ای دلت می‌لرزد و اشک چشمت را پر می‌سازد و آرزو می‌کنی کاش خورشید جمعه موعودمان طلوع می‌کرد و ما در چشمه نورش همه

۱. مفاتیح الجنان، ص ۷۵، اعمال شب جمعه.

۲. همان، از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود: صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام در شب جمعه برابر است با هزار حسنه، و محو می‌کند هزار سیئه و بالا می‌برد هزار درجه.

تاریکی دل‌مان را می‌شستیم. چه بهانه شیرینی است آمدن جمعه برای دل‌های پاک که از کدورت یک هفته آلودگی به دنیا خسته‌اند و می‌خواهند در چشمه زلال جمعه شست و شویی بکنند، پاک و شفاف شوند و آینه صفت در انتظار دیدارش بنشینند.

چه قدر جمعه‌ها به بهشت نزدیک است و به تو ای بهشتی‌ترین گل بوستان خلقت! چه می‌گوییم؛ که بهشتی بودن تو افتخاری است نه برای تو که برای بهشت خدا. بلندترین درجات بهشت هم، بی‌تو بی‌صفاست، ای آخرین یادگار رسول خدا! ای مبارک‌ترین ثمره عصمت! و ما هر شب جمعه نه در انتظار بهشت، که در انتظار تو ضجه می‌زنیم و می‌نالیم.

گفته‌اند خواندن سوره اسراء در شب جمعه دل را در صف یاران امام قرار می‌دهد.^۱ چه تناسب شیرینی است بین خواندن این سوره و بودن با تو؛ که در صف یاران تو بودن، خود عروجی آسمانی و دلنشین است در گستره بودن خاکی انسان.

و گفته‌اند در شب جمعه ملک الهی از بالای عرش، از جانب خدا ندا می‌کند که آیا بنده غمگینی هست که از من بخواهد و من پیش از طلوع، غمش را فرج دهم و دعایش را مستجاب گردانم؟^۲ و ما هر شب جمعه به التماس، خدا را می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَةً وَلَيْتَانًا».^۳ یا رحمن و یا رحیم! ای مهربان‌ترین مهربانان! وعده کردی که چون گروهی، مستحق عذاب گردند و شب جمعه مرا بخوانند، عذاب از ایشان بردارم.^۴

۱. همان، ص ۷۶، اعمال شب جمعه.

۲. همان، ص ۷۳، فضیلت شب جمعه.

۳. همان، ص ۹۷۲: «خدا یا! از غیبت امامان به تو شکایت می‌کنیم».

۴. همان، ص ۷۴، فضیلت شب جمعه.

اینک این ما و این حرمانی که بدان مبتلا شده‌ایم. این ما و این غیبت
امامان که سزای گناهکاری و سیاه‌دلی ماست. این ما و این چشمان ما که
به کیفر خو کردن به تاریکی، از دیدار آن خورشید بی‌مثال محروم است.
بارالها! یا غفار و یا غفار! این عذاب را از چشمان ما بردار، چشمهٔ دل‌مان را
صفاده تا از مهر او لبریز شود و پردهٔ دنیا دوستی از دریچهٔ چشممان برکش
تا به دیدار جمالش روشن گردد؛ به مهربانی‌ات ای مهربان! زلال اجابت بر
آتش حرمان ما بریز!

بخش چهارم

و حکایت هم چنان باقی است (روزنه ظهور)

به تمنای سلامت یار

ای مهربان‌ترین! ای آفریننده خوبی‌ها و نکویی‌ها! ای چشمه‌سارِ رحمتِ ازلی! سال‌هاست که در انتظار آمدن بهار سوخته‌ایم، سال‌هاست که عطشِ سوزانِ زلالِ رحمت را بر لب‌های خشکیده‌ی روحمان تحمل کرده‌ایم. به بشارت آمدنش زنده‌ایم و به امید آمدنش مانده‌ایم و دعای هر صبح و شاممان سلامت یار است. همهٔ سختی‌های عالم را به شیرینی به جان می‌خریم، اما ذره‌ای اندوه را در دل او تاب نداریم.

ای خدای مهربان! ولی و حجت و زبان‌گویای حکمت را از هر بلا و اندوه در امان دار.^۱ مولای‌مان را به لطف از شر همهٔ مخلوقات در پناه مهرت گیر^۲؛ زیرا آن‌که در پناه مهر تو باشد، از هر بلائی مصون است.^۳

رحیما! آنان که خزان را برای بهارِ سبز موعودمان می‌پسندند، لحظه‌ای از قهرت رها مساز؛ که بسیاری می‌خواهند نور خدا را خاموش ببینند و خدا نور خود را با ظهور مهدی آل محمد علیهم‌السلام تمام می‌کند.^۴

معبودا! مولای ما اباصالح‌المهدی، زلالِ حیات‌بخش وجود است، روح زندگی و مایهٔ بقای عالم است، دست بدخواهان را از دامن پر عظمتش

۱. مفاتیح الجنان، ص ۸۹۲ «اللهم اذفع عن وليك و خليفتك و حجتك على خلقك و لسانك المعبر عنك الناطق بحكمتك».

۲. همان، ص ۸۹۳ «و اعذة من شر جميع ما خلقت».

۳. همان، ص ۸۹۳ «بحفظك الذي لا يضيع من حفظته به».

۴. صف (۶۱) آیه ۸ ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾.

کوتاه دار، جوشن حفظ خود را بر او بیپوشان^۱ و گرداگرد وجودش فرشتگانی را به نگهبانی گمار^۲ و دست مهربان یاری گرت را به حمایت او فرست. بر او سلام و رحمت فرست گاه قیام و قعودش^۳، گاه نماز و قنوتش^۴، گاه رکوع و سجودش^۵ و گاه ظهور بهاری اش.

به تمنای ظهور یار

در برهوتِ دنیای مادی، سرگردان و حیران مانده ایم. عطشِ حیاتِ حقیقی، لبان خشک و تاول زده روحمان را می سوزاند. ظلمت و تاریکیِ دنیای خاکی، بی نور حضورش چشمانمان را سخت خواب زده کرده است. خفاشان شب پرست، امید زندگی معنوی را از ما گرفته اند. هراس گم کردنِ راه و افتادن به بی راهه، دل هامان را وحشت زده کرده است. چشممان در انتظار یک لحظه دیدار زیباترین آیه آفرینش، چشمه ای پراشک است.

زمین با همه پهنای اش تنگ است. رحمت و مهر از آسمان نمی بارد. در این حیرانی و سرگردانی، ما تنها تو را می خوانیم ای مهربانترین مهربانان! یا رحمن و یارحیم! گره گرفتاری ما به دست رحمت تو گشوده می شود.^۶ سختی ها به مهربانی تو آسان می شود.^۷ راه بیرون شدن از غم و اندوه و رسیدن به وادی شادمانی، درگاه لطف توست.^۸ آنچه در عالم می گذرد، به

۱. مفاتیح الجنان، ص ۸۹۳ «وَأَلْبَسَهُ دِرْعَكَ الْحَصِينَةَ».

۲. همان، ص ۸۹۳ «وَحَفَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ حَقًّا».

۳. همان، ص ۸۶۴ «السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ».

۴. همان، ص ۸۶۴ «السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَصَلِّيُ وَتَقْنَتُ».

۵. همان، ص ۸۶۴ «السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ».

۶-۸. همان، ص ۲۱۹: «يَا مَنْ تَحُلُّ بِهِ عَقْدَ الْمَكَارِهِ وَيَا مَنْ يَفْتَأُ بِهِ حَدَّ الشَّدَائِدِ وَيَا مَنْ يَلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ

اراده تو شکل می‌گیرد.^۱ هیچ رنجی برطرف نمی‌شود مگر به نگاه مهربان تو.^۲ به مهربانی‌ات باب فرج بر ما بگشا^۳ و سلطه غم را از سرمان به دور دار،^۴ یا ذا العرش العظیم، یا ذا المنّ الکریم!

ای سرچشمه همه مهربانی‌ها، انتظارمان طولانی شد و سیه‌دلان به شماتت ما ایستاده‌اند^۵ و ما ای مهربان‌ترین! شکایت دل به سوی تو می‌آوریم. به تو شکوه می‌کنیم از فقدان پیامبران، از غیبت امامان، از دشواری و تنگی زمانه، از مکر و حيله روزگار، از بسیاری دشمن و اندکی شمارمان.^۶ به تو شکوه می‌کنیم از تاریکی دوران، از آلودگی روحمان به دنیا. به تو شکوه می‌آوریم و از تو گشایش می‌طلبیم.^۷ چاره‌ای ساز از سر مهر تا اندوه‌ها را برطرف سازد.^۸ گشایشی به تعجیل از تو می‌خواهیم.^۹ با عزتمندی او یاری‌مان کن و به ظهور امام عدل چشممان را روشن دار.^{۱۰}

رحیما! ای سراسر مهربانی! تو گشاینده اندوهی و برطرف کننده بلا.^{۱۱} به مهربانی‌ات سوگند، راه فرج بر ما بگشا! لطیفا! حجت را اذن ظهور ده^{۱۲} تا زلال عدل را در میان بندگانت جاری کند،^{۱۳} باران رحمت بر زمین مرده بیارد و به نسیم حیات بخش حضورش دل‌های مرده‌مان را زنده کند.

۱. همان، ص ۲۱۹: «مضت علی إرادتك الأشياء».

۲. همان، ص ۲۲۰: «لا یندفع منها الا ما دفعت».

۳ و ۴. همان، ص ۲۲۰: «و افتح یا رب باب الفرج بطولک و اکسر عني سلطان الهم بحولک».

۵. همان، ص ۸۷۲: «اللهم طال الانتظار و سمیت منا الفجار».

۶. همان، ص ۹۷۲: «اللهم إنا نشکوا إلیک فقد نبینا و غیبة إمامنا و شدة الزمان علینا و وقوع الفتن بنا و تظاهر الأعداء علینا و کثرة عدونا و قلّة عددنا».

۷- ۱۰. همان، ص ۸۷۲: «اللهم فافتح ذلك عنا بفتح منک تعجّله و نصر منک تعزه و إمام عدل نظهره».

۱۱. همان، ص ۸۸۷: «اللهم أنت کشاف الكرب و البلوی».

۱۲ و ۱۳. همان، ص ۹۷۲: «اللهم إنا نستلک أن تأذن لولیک فی إظهار عدلک فی عبادک».

به پریشانی و زاری ما رحم آور،^۱ در ظهورش تعجیل کن^۲ و باب آمدنش را بگشا!^۳ به مژده آمدن بهار دل‌های غم‌زده‌مان را حیاتی تازه بخش، به مهربانی‌ات ای مهربان‌ترین!

در نسیم سپاس

ای خدای مهربان! اگر بخواهم تو را برای بودنم سپاس گویم، باید شکر حضور امام را به‌جا آورم؛ که او دلیل همه هستی است و هستی به بقای او باقی است.^۴

اگر تو را برای حیاتم، این شگفتی آفرینش، سپاس گویم، باید شکر حضور امام را به‌جا آورم؛ که او تازه‌ترین روح حیات است در کالبد همه آفرینش.

اگر تو را به نعمت آب - که مایه حیات و زندگی است - سپاس گویم، باید شکر حضور امام را به‌جا آورم؛ که حقیقی‌ترین مایه حیات و زلال‌گوارای زندگی است.^۵

آری، حضور امام زنده‌ترین آیه هستی، روشن‌ترین نشانه آفرینش و بزرگ‌ترین شگفتی آیات الهی است. امام آبشار عظیم لطف و مهربانی خداست که بر کالبد آفرینش می‌ریزد. امام واسطه فیض خدا و دلیل بودن ماست. خدا را بر این نعمت بی‌کران و سراسر لطفش سپاس می‌گویم. خداوند! تو را سپاس می‌گویم در حکمت لایتناهی ازلی‌ات که

۱. همان، ص ۸۹۲: «و ارحم استکانتنا بعده».

۲ و ۳. همان، ص ۸۹۱: «عجل فرجه و سهل مخرجه».

۴. ر. ک: ص ۳۲، پاورقی ۱.

۵. ملک (۶۷) آیه ۳۰: «فمن یاتیکم بماء معین».

امامان را سال‌ها و سال‌ها در میان ما زنده داشتی و به حلاوتِ انتظارش روحمان را شفا بخشیدی. حضور نورانی‌اش را چونان چراغی فرا راهمان قرار دادی و به نور حضورش ما را از ذلت و خواری برکشیدی^۱ و بار اندوه شدیدمان را برطرف کردی^۲ و از مهلکهٔ گرفتاری‌ها و هلاکت‌ها رهانیدی^۳. ای مهربان‌ترین! تو را سپاس می‌گویم؛ که ریسمان سعادت ابدی، یعنی ولایت او را در دستانِ سرگردان من نهادی و این سپاسمندی من از تو، لحظه به لحظه در عمق عشق من به مولایم جاری است.

رحیما! خودت را به من بشناسان؛ که چون تو را نشناسم، پیامبر رحمت و مهرت را نخواهم شناخت^۴. مهربانا! رسالت را به من بشناسان؛ که چون او را نشناسم، حجّت تو را نخواهم شناخت^۵. لطیفا! حجّت را به من بشناسان؛ که چون مولایم را نشناسم، از دین گمراه خواهم شد^۶. عزیزا! مرا به مرگ جاهلیتِ نمیران و هدایتی که از زلال ولایت در من جاری کردی، باز مگیر^۷ و چشمان تارم را به دیدار جمالش روشن کن، ای مهربان‌ترین مهربانان!

آمین یا رب العالمین!

۱- ۳. مفاتیح الجنان، ص ۹۰۶: «بکم أخرجنا الله من الدّل و فرّج عنا غمرات الكروب و انقذنا من شفاجر الهلكات».

۴. همان، ص ۹۷۴: «اللهم عرفني نفسك فإنك إن لم تُعرفني نفسك لم أعرف رسولك».

۵. همان: «اللهم عرفني رسولك فإنك إن لم تُعرفني رسولك لم أعرف حجّتك».

۶. همان: «اللهم عرفني حجّتك فإنك إن لم تُعرفني حجّتك ضللت عن ديني».

۷. همان: «اللهم لا تُمتني ميتة جاهليّة ولا تُرغ قلبي بعد إذ هديتني».

□ گفتار دوم

زمزمه وصل

(بخش‌هایی از مناجات شعبانیه)

بشر آن‌گاه که از تلاش بی‌حاصل خویش در برهوت دنیای مادی و ناکامی‌های جانکاه آن، دچار سرشکستگی می‌شود و همه روزنه‌های امید را به روی خویش بسته می‌بیند، ناگهان در اعماق وجود خود متوجه قدرتی لایزال می‌شود که هر کاری تنها و تنها از او ساخته است. احساس فقر در خویشتن و درک غنا و بی‌نیازی خالق، چهره‌ناپیدای دعاست.

دعاست که در بحرانی‌ترین لحظه‌ها ارتباط انسان خاکی را با خدای سبحان برقرار و جریان دوباره حیات و امید را در رگ‌های او جاری می‌سازد.

درود و تحیات الهی بر پیامبر گرامی اسلام و خاندان مطهرش که بهترین راهنمایان بشر در تعلیم و استفاده از این ابزار سودمند بوده‌اند. در دریای کلام نورانی این به حقیقت پیوستگان غور می‌کنیم و این بار مروارید همیشه درخشان «مناجات شعبانیه» را از صدف اهل بیت عصمت و طهارت استخراج و آن را به قلب‌های خاضع و روان‌های پاک تقدیم می‌داریم.

«۱»

گریز به سوی دوست

«فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ»^۱

روزهاست که در بیابان غفلت و گمراهی گم شده‌ام، دنیا با همه زرق و برق دروغینش، با همه پوچی و زیان‌های مرگبارش دنبال می‌کند و شیطان قسم خورده بیرون، به طمع گوهر گران‌سنگ وجودم برایم دندان تیز کرده، به هزار حيله و مکر، هزار دام بلا برایم گسترده است و نفس سرکشم غافل از همه دام‌ها و بلاها و بی‌خبر از همه دروغ‌ها و حيله‌ها، به طمع زرق و برق پوچ دنیا، عنان گسیخته پیش می‌رود و برابر خاک می‌کشد.

در این بیابان غفلت و گمراهی، نه دستم به آب مهر و احسانی می‌رسد و نه چشمم به روزنه‌امیدی روشن می‌شود. درمانده از گناه، وامانده از پوچی‌ها و بی‌خبری‌ها، از نگاه‌های بی‌هدف، از حرف‌های بی‌معنا، خسته از رنگ‌هایی که بوی تو را نمی‌دهند، از باد گرمی که یادآور کوی تو نیست، از سحرهایی که نور آبی یاد تو آسمان را فرامی‌گیرد، عطشناک یک قطره آب حقیقت، یک جرعه زلال ایمان و مشتاق دیدن یک سینه شفاف که عشق تو را پرورد؛ در این حال، «فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ»؛ به سوی تو گریخته‌ام.

ای مهربان! ای پناه دل‌های خسته! به سوی تو گریخته‌ام، از نگاه‌های

پراز گناه که بر زمین دوخته نمی شود و قلبها را از هر چه ایمان، خالی می کند و جانها را از هر چه سپیدی است، به سیاهی می کشاند.

به سوی تو گریخته ام از حرفهایی که حاصلش جز خشم تو نیست، از سخنهایی که با نام تو آغاز نشده و به یاد تو گفته نشده، از گفتههایی که دل شیطان را شاد و امیدوار می کند.

به سوی تو گریخته ام از صداهایی که شمیم جان بخش راز و نیاز را در خود گم می کند، دل را می میراند، چشم را کور می سازد، صدای زلال آب مهربانی و ایمان را خاموش می نماید، قلب را آهنی می کند و بالهای روح را می شکند تا در آسمان آبی صفا و تقوا پرواز نکند.

به سوی تو گریخته ام از انسانهای بی هویت، از روحهای به زنجیر درآمده در جسدهای سیاه، از سر و صدای غولهای آهنی، از سیاهی روز و از خاموشی غفلت که بر همه جا رخت افکنده است.

به سوی تو گریخته ام از طغیان حرص و آز، از کمی قناعت، از بدی اخلاق، از زیاده روی در شهوات، از پیروی هوی و هوس و گریز از هدایت، از انتخاب باطل بر حق، از کوچک شمردن گناه و بزرگ شمردن طاعت و از مباحثات به ثروتمندان و تحقیر تهی دستان.

به سوی تو گریخته ام از این موجهای بلند به وادی روشن ایمان و معنویت، به چشمه سار صفا و مهر، که در این وادی قلبها زنده است و جانها سرشار از طراوت ایمان، سپیدی روز می درخشد و طنین دلنشین قرآن، روح را به پرواز در می آورد.

به سوی تو رو آورده ام، به آغوش گرم محبتت، برای یک دنیا آرامش و یک دریا فهم و درک به سوی تو آمده ام؛ که مأمنی جز تو نمی شناسم و جز

تو کسی را ندارم.^۱

مهربانا! هر که به تو راه یافت، لبریز از نور شد؛ هر که به تو پناه برد، پناه یافت و من اینک به سوی تو پناه آورده‌ام،^۲ به حالم نظر کن که محتاج نگاه توام؛ از وادی هلاکت و غضب، به سایه‌سار رحمت و مهر راهم ده! لطیفاً! از آنچه مرا می‌فریبد و گمراه می‌کند، در امان دار، از دام‌های بلا برهانم، حقیقت را برایم بنما تا به پوچی‌ها دل نبندم، عمرم را در گذر غفلت و امگذار، دستم را بگیر و برویم در بگشا که به سوی تو رو آورده‌ام، پاسخم گوی که تو را خوانده‌ام، بازگشتم را به سوی خود قرار ده؛ که بهترین فرجام است.^۳ ای فریادرس در ماندگان!

«۲»

امیدوار به فضل حق

«رَاجِئاً لِمَا لَدَيْكَ تَوَّابِي»^۴

چنان برای جمع مال و در طلب رفاه بیش‌تر می‌کوشیم که گویی مدتی مدید زندگی خواهیم کرد. حق دیگران را زیر پا می‌گذاریم، فریب‌شان می‌دهیم، ایثار و فداکاری را از یاد می‌بریم و نوع دوستی و یکدلی را فراموش می‌سازیم و شاید حتی گناه می‌کنیم، تا ثروتی کلان بیندوزیم تا اسباب راحتی بیش‌تر فراهم کنیم و پس اندازمان را برای روز مبادا افزایش

۱. بخشی از دعای کمیل: «إلهي و ربي من لي غيرك».

۲. مناجات شعبانیه: «إلهي ان من انتهج بك لمستنير و ان من اعتصم بك لمستجير و قد لذت بك».

۳. رعد (۱۳) آیه ۲۹: ﴿و عندہ حسن مآب﴾.

۴. بخشی از مناجات شعبانیه.

دهیم، غافل از این که امروز و فردایی بیش در این گذرگاه نیستیم. فردا روزی است که رخت بر بندیم و هر آنچه اندوخته‌ایم، به دیگران واگذاریم، بی هیچ نفعی که به ما برسد.

چه زحمت بیهوده‌ای، چه تلاش بی‌اجری، چه روزهایی را که راحت از دست دادیم، چه لحظات نابی از عمر را که به خسران گذرانیدیم و هرگز نیندیشیدیم که آنچه نزد ماست، فانی و از بین رفتنی است، و آنچه نزد خداست، باقی و ماندنی؛^۱ به عقلمان نرسید که آنچه نزد خداست، برتر و پایدارتر است^۲ و چه خسرانی کردیم.

اگر می‌اندیشیدیم، اگر به عقلمان می‌رسید، از آن همه تلاش بهره‌ای دیگر می‌گرفتیم، همه را می‌دادیم و خوشه خوشه ثواب می‌چیدیم، همه را در دل اعمال نیک می‌کاشتیم و نیکی درو می‌کردیم. با هرگامی، با هر تلاشی، دست دعا به سوی خدا بر می‌داشتیم که:

«رَاجِئاً لِمَا لَدَيْكَ ثَوَابِي؛ چشم امید به آنچه نزد توست دوخته‌ام».

خداوند! مهربانا! به امید شهرت دنیایی نیستم، به دنبال مال و اندوخته هرز دنیایی نیستم، در پی رفاه و آسودگی در این دنیا نیستم، فقط و فقط برای تو، برای رضای تو، و به امید ثوابی که نزد توست، می‌کوشم و پاداشی برتر و ماندنی‌تر که نزد تو خواهم یافت.^۳

معبودا! چشم امیدم به تو دوخته شده، این دست و بدن که به من بخشیده‌ای تنها در راه تو، به کار می‌گیرم، دل در گرو رفتنی‌ها نمی‌بندم، به ماندنی‌ها فکر می‌کنم؛ به این که آنچه نزد توست، از لهو و بیهودگی و

۱. نحل (۱۶) آیه ۹۶ ﴿وَمَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾.

۲. قصص (۲۸) آیه ۶۰ ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾.

۳. مزمل (۷۳) آیه ۲۰ ﴿وَمَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا﴾.

تجارت‌های دنیایی برتر است.^۱

به قول تو می‌اندیشم که: «هر کس یک کار نیک انجام دهد، ده برابر پاداش می‌گیرد».^۲ «مثل آنان که اموال‌شان را در راه خدا انفاق می‌کنند، مانند دانه‌ای است که هفت خوشه رویانده و در هر خوشه صد دانه باشد و خدا برای هر که بخواهد، آن را چند برابر می‌کند».^۳ «کیست آن که به خداوند قرض الحسنه بدهد تا خدا آن را چندین برابر سازد؟»^۴ راستی! کیست که اندکی بیندیشد و جز این را برگزیند؟

مهربانا! دلم را روشن کن و نور دانایی به فکرم بتابان! کوششم را تنها برای خود قرار ده تا جز در کاری که مرا به ثواب تو نزدیک می‌کند، برنخیزم.

لطیفاً! یاری‌ام کن تا فریب دنیای فانی را نخورم، شوقش را به دلم راه‌مده و آنچه از توشه‌ ناچیز دنیا به من داده‌ای و هر متاعی از آن که در این دنیا به من عطا فرموده‌ای، وسیله‌ رسیدن به جوار خود و پیوستن به مقام قرب و سبب رسیدن به بهشت قرار ده!^۵

کریماً! مرا در انفاق مالم در امور خیر، به راه هدایت رهبری فرما،^۶ تا مالم ریسمانی شود برای رسیدن به تو و بالای شود برای پرواز در آسمان مهر و محبت.

۱. جمعه (۶۲) آیه ۱۱: ﴿و ما عند الله خیر من اللّٰه و من التجارة﴾.

۲. انعام (۶) آیه ۱۶۰: ﴿من جاء بالحسنة فله عشر امثالها﴾.

۳. بقره (۲) آیه ۲۶۱: ﴿مثل الذين ينفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کلّ سنبله مائة حبة و الله یضاعف لمن یشاء﴾.

۴. همان، آیه ۲۴۵: ﴿من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له اضعافاً کثیرة﴾.

۵. صحیفه سجادیه، دعای ۳۰: ﴿واجعل ما خولتني من طعامها، و عجلت لی من متاعها، بلفة إلى جوارک و وصلة إلى قربک و ذریعة إلى جنتک﴾.

۶. همان، دعای ۲۰: ﴿واحیب بی سبیل الهدایة للبر فیما انفق منه﴾.

رحیما! آنچه از متاع فانی دنیا از من گرفتی، همان را در خزانة‌های
پایداریت برایم ذخیره کن؛^۱ که آنچه نزد توست، برایم بهتر و برتر است.^۲
مهربانا! مرا مشتاق لقاییت قرار ده، و شوق آمدن را در دلم افزون کن تا
همواره به جایگاه جاویدان ماندن بیندیشم، نه به لذت گذرا و ناپایدار دنیا.
لطیفا! مهرت را بر من جاری کن و زلال رضایت را شامل حالم بگردان؛
که تو مهربان‌ترینی.

«۳»

آگاه از نهان خانة دل

«تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ تَخْبِرُ حَاجَتِي»^۳

سال‌هاست که درونم را از همه پنهان داشته‌ام. آنچه نخواسته‌ام، کرده‌ام
و آنچه نبوده‌ام، وانمود کرده‌ام. آنچه به آن نمی‌اندیشیده‌ام، بر زبان آورده‌ام.
درونم را مخفی کرده‌ام و ظاهرهم را آراسته‌ام. به اطرافیان نگریسته‌ام و
آن‌چنان که آنان خواسته‌اند شده‌ام. از ترس رسوا شدن، همرنگ جماعت
گشته‌ام، اما ای مهربان! ای رحیم! تو می‌دانی، تو با خبری:

«تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ تَخْبِرُ حَاجَتِي؛ تو از دلم آگاهی و از خواسته‌ام

با خبری.»

تو می‌دانی کیستم و چگونه‌ام، می‌دانی چه در نهان دارم و چه در
اندیشه. می‌دانم که با خبری، می‌دانم که به آنچه در سینه دارم، به پنهان و

۱. همان، دعای ۳۰: «و ما زَوَيْتَ عَنِّي مِنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا الْفَانِيَةِ فَادْخِرْ لِي فِي خَزَائِنِكَ الْبَاقِيَةَ.»

۲. نحل (۱۶) آیه ۹۵: ﴿إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

۳. بخشی از مناجات شعبانیه.

آشکارش آگاهی.^۱ می دانم که از قلبم با خبری؛^۲ که هیچ چیز در آسمان و زمین بر تو پوشیده نیست.^۳

اگر گناه کردم و ظاهر آراستم، اگر در دل ریا کردم و در ظاهر تواضع، اگر در دل سوء ظن بردم و در ظاهر اطمینان، اگر در دل نفرین کردم و در ظاهر تحسین، همه را می دانی. من که را فریب می دهم؟ از چه می گریزم؟ آن که پاداش و عقاب می دهد تویی! تنها امید دنیا و آخرت تویی! بازگشت همه به سوی توست، عبادت زیبا و خالصانه در ظاهر، ریاکاری در عبادت، به چه درد دیگران می خورد؟ و تحسین دیگران به چه کار من می آید؟ من درونم را از که پنهان می کنم؟ چگونه به پنهان کاری ام دل خوش کرده ام، حال آن که تو از آن آگاهی!

لطیفاً! مهرباناً! ای دریای مهر! ای امید محض و ای کرامت سرشار! تو از دلم با خبری، اگر گناه کردم، اگر سر به نافرمانی نهادم، اگر درونم را به زشتی آلودم و برون را آراستم، اما هماره چراغ مهرت در دلم روشن بوده و هست. همیشه عشقت در دلم موج افکنده و به ساحل دلم نشسته و اگر بر خلاف میل رفتار کردم، از غفلت و نادانی ام بود.

اینک دستم را بگیر! می دانی که تو را می خواهم. می دانی که پناهگاهم تویی. اگر گناهانم را برایت می شمارم، نه برای دانستن توست، که از سر خشوع و کوچکی، از سر پشیمانی و ندامت، معاصی ام را که خود به آنها آگاه تری شماره می کنم.^۴

۱. آل عمران (۳) آیه ۲۹: ﴿قُلْ إِنْ تَخْفَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تَبْدُوهُ يَعْلَمَهُ اللَّهُ﴾.

۲. احزاب (۳۳) آیه ۵۱: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾.

۳. آل عمران (۳) آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾.

۴. صحیفه سجادیه، دعای ۳۱: «هَذَا مَقَامٌ مِنْ ... عَدَدٌ مِنْ ذُنُوبِهِ مَا أَنْتَ أَحْصَى لَهَا خُشُوعاً».

ای بخشنده! به آنچه کرده‌ام داناتری. پس هر آنچه از من به خطا سر زده، ببخش و بیامرز،^۱ از کرده‌ام درگذر! به دست امیدی بنگر که به سویت دراز کرده‌ام. به نگاه منتظری بنگر که به سویت دوخته‌ام. مرا ببخش و مهرت را بر من ببار که تو هرگز امیدواران را ناامید نمی‌سازی، ای رحیم و ای بخشنده!

«۴»

روزی رسان

«إِنْ حَرَمْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْزُقُنِي؟»

در هیاهوی بی‌انتهای زمان، ناگهان، جنبش نامفهوم و تودرتوی آدم‌ها و پیچش کلاف سردرگم خرید و فروش‌ها و برخورد صداهای رنگ وارنگ پر از فریب و نیرنگ به ترجمان کلامی باز می‌ایستد:

«إِلَهِي إِنْ حَرَمْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْزُقُنِي؟^۲ بارالها اگر تو مرا روزی ندهی،

که دهد؟»

همه هیچند و تو همه‌ای، و من از چه پی هیچ می‌دوم؟! پایان این گام‌های پر شتاب که در پی دنیا می‌دود تا کجاست؟! کی خواهم ایستاد تا نفسی تازه کنم؟ در کدام لحظه تأملی خواهم کرد تا با چشمی بازتر به آنچه هست بنگرم؟! از یاد برده‌ام که «در دفع کوچک‌ترین ضرر یا در به دست آوردن ذره‌ای نفع به تنهایی ناتوانم»^۳ از یاد برده‌ام که آنچه هست، به دست

۱. همان: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِمَا عَمِلْتُ، فَاعْفُرْ لِي مَا عَمِلْتُ».

۲. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

۳. همان: «فَإِنِّي لَا أَقْدِرُ لِنَفْسِي دَفْعاً وَلَا أَمْلِكُ لَهَا نَفْعاً».

توست. از یاد برده‌ام که «روزی دهندۀ تویی»^۱ و «تو بهترین روزی رسانی»^۲.

گرچه از پی روزی دویدن، بازوان همت به کار گرفتن و عزم کوشش کردن، نشانه شکر و سپاس توست، اما تاکی این تلاش می‌تواند خود را در مقام عبادت تو جای دهد؟

خدایا! اگر از خستگی این جنبش سردرگم برای درآمد بیش‌تر، سحرگاه نتوانم چشم بگشایم و با تو راز گویم؟ و یا حتی اگر از ترس به هم خوردن معامله قدری نماز را به تأخیر بیندازم؟ آیا آن‌گاه هم افتخار عبادت بودن نصیب تلاشم خواهد بود؟ و آیا در پس این همه بی‌توجهی به تو، سودی عاید خواهد شد؟

اگر روزی‌ام در دست توست، از چه این تلاش دروغین و بیهوده؟ خدایا! «گویی در طلب روزی به اشتباه افتاده‌ام تا آن که روزی تو را از روزی خواران خواسته‌ام»^۳. آب از سرچشمه نجسته‌ام، از پیاله همسایه خواسته‌ام، آن هم به التماس، به فریب، با هزار دغدغه، غافل از جام‌های لبریزی که تو برایم فرستاده‌ای، گویی تو را از یاد برده‌ام! مگر می‌شود به یاد خدا بود و در معامله هفتاد رنگ مکر و حيله ریخت؟!

مگر می‌شود به یاد خدا بود و در ساختن‌ها و پرداختن‌ها یک دریا فریب جاری کرد؟!

۱. مضمون آیه ۲۴ سوره سبأ: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ﴾.

۲. مانند (۵) آیه ۱۱۴: ﴿وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾.

۳. صحیفه سجادیه، دعای ۲۹: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ ابْتَلَيْتَنَا فِي أَرْزَاقِنَا بِسُوءِ ظَنِّ ... حَتَّى التَّمَسْنَا أَرْزَاقَكَ مِنَ التَّرْزُوقِينَ».

مگر می شود به یاد خدا بود و در مسئولیت‌ها هزار «شاید و اما» آورد؟
مهربان من! این نیست آن تلاشی که تو می خواهی و اکنون با این
مخالفتم و با این بیراهه رفتنم، اگر تو یاری ام نکنی، که مرا یاری کند؟ و اگر
تو روزی ام ندهی، که دهد؟ «پس تو بی نیازم گردان و روزی ام را
وسعت ده»^۱ ای بهترین روزی دهندگان!^۲

«۵»

عزت آفرین

«إِنْ خَذَلْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُنِي؟»^۳

در راز و نیاز با تو را که می گشایم، قلبم که از هر چه جز تو خالی شده و
چشم دلم که به نور مهرت باز شده، خود را در جاری زلال محبت تو
غوطه‌ور می یابم؛ سرشار از حیاتی تازه، مالا مال از طراوتی جان بخش. در
فضای پاک و شفاف بخش راز و نیازم با تو، به مهرت می اندیشم، به قطره قطره
احسان بی پایانت که جام زندگی ام را پر کرده است.

هرگاه به سویت آمدم و بنده تو شدم، دستم را گرفتی و یاری ام کردی،
توانم بخشیدی. و چون نفس مهار گسیخته به کرداری نافرجام و تباه روی
آورد، باز یاری تو بود که بین من و گناه حایل می شد.

و وای بر من آن گاه که از تو روی گرداندم و بنده شیطان و اسیر نفس
گشتم و خود را به بیراهه خذلان و بیچارگی انداختم. آن گاه که تو را و یاری

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۲۰: «و اغثنی و أوسع علیّ فی رزقک».

۲. مانده (۵) آیه ۱۱۴.

۳. مفاتیح الجنان، ترجمه الهی قمشاهی، مناجات شعبانیه، ص ۲۸۹.

تو را از یاد بردم و هیچ نیندیشیدم که:^۱

«إِنْ خَذَلْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُنِي؟» اگر تو بیچارگی‌ام را بخواهی، چه کسی

یاری‌ام کند؟»

«عزت و بزرگی تنها از آن توست و برازنده تو»^۲. من اگر قامت زنده بودن افراشته‌ام، اگر هستم و بودم همراه با بزرگواری است، نه از عزت درونی من است؛ که من هیچ‌ام. این تویی که عزیزی و بزرگ. دست یاری توست که مرا به پا می‌دارد «که تو هر که را بخواهی، به یاری خود دستگیری می‌کنی»^۳.

چه نادانم! اگر به تو رو نکنم و راهی جز راه تو بپویم، امید به دیگری بندم و دست یاری به سوی مخلوق دراز کنم، به امید مقامی، عزتی یا مال و منالی.

چه درمانده‌ام! اگر عطشناک یاری‌ات، به قدرت بندگان تو دل ببندم و زبان التماس به نزدشان بگشایم. چه سراب پوچی است تکیه بر مخلوق و غفلت از خالق!

چه ذلیل و بیچاره‌ام آن‌گاه که نگاه‌های سرشار از عزت و احترام و زبان‌های گشاده به احسنت و آفرین به من احساس بودن و بزرگ بودن بدهد و از یاد ببرم که «عزت و بزرگی تنها از آن توست»^۴.

«چه بسیار دیده‌ام مردمی را که از غیر تو عزت خواستند و خوار شدند؛ از غیر تو ثروت طلبیدند و تهی دست گشتند و در طلب بلندی و مقام

۱. دو بند اخیر برگرفته از تفسیر آیه ۱۶۰ سوره آل عمران در تفسیر نورالثقلین است.

۲. نساء (۴) آیه ۱۳۹: ﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾.

۳. آل عمران (۳) آیه ۱۳: ﴿وَاللَّهُ يُوْتِدُ بَنَصْرَهُ مَنْ يَشَاءُ﴾.

۴. نساء (۴) آیه ۱۳۹.

برآمدند و پست شدند»^۱.

لطیفاً! عزّت‌م را تنها نزد خود قرار ده، اگر چه به چشم دنیاپرستان خوار آیم. چنان کن که معلم در راه تو باشد؛ «که آن کس که تو را یاری کند، تو یاری اش می‌کنی»^۲. و آن کس که تو یاری اش کنی، در دنیا و آخرت جامه عزّت به تن دارد.

«بارالها! تنها تو را می‌خوانم و فقط به تو امید می‌بندم، نه غیر تو»^۳. نه مال دنیا چشمم را روشن می‌کند و نه مقامش دلم را گرم می‌سازد؛ تنها تو را می‌خواهم و راز و نیاز با تو می‌گویم^۴. به آغوش محبت تو پناه می‌آورم «که هر که به تو پناه آورد، خوار نمی‌گردد و هر که به تو شناخته شود، گمنام نمی‌شود»^۵.

رحیماً! رحمتت را بر من جاری کن؛ که «اگر بر من خواری را اراده کنی، کدام دست به یاری ام خواهد آمد؟»^۶

مهربان من! تنها در زلال عشق تو غوطه‌ور شده‌ام، در دریای محبت به جست‌وجوی گوهر رضایت آمده‌ام؛ چشمم تو را می‌خواند و به امید مهرت قدم‌ها برداشته‌ام. گاه که دنیا با تمام زیبایی اش به من رو کرده، به او پشت کرده‌ام و چون مقام و جاه با یک دنیا عزّت و احترام به استقبال آمده

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۲۸، ص ۱۵۹: «فکم قد رأیت یا الهی من اناس طلبوا العزّ بغيرك فذلّوا و راموا الثروة من سواك فافتقروا و حاولوا الإرتفاع فأتضعوا».

۲. مضمون آیه ۷ از سوره محمد: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ، يَنْصُرْكُمْ﴾.

۳. صحیفه سجادیه، دعای ۲۸: «أنت المخصوص قبل كلّ مدعو بدعوتي، لا یشرکک احدٌ فی رجائتی».

۴. اشاره به آیه ۲۲ از سوره اسراء ﴿لا تجعل مع الله إلهاً آخر فتعد مذموماً مخذولاً﴾.

۵. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه، ص ۲۹۲: «إلهی إن من تعرف بك غیر مجهولٍ و من لا ذبک غیر مخذولٍ».

۶. آل عمران (۳) آیه ۱۶۰: ﴿إِنْ یخذلکم فمن ذأ الذی ینصرکم من بعده﴾.

و نصرت تو را در آن ندیده‌ام، از او روی گردانیده‌ام، به امیدی که بی نام و نشان، گامی بلند در راهت بردارم.

اینک از همه بریده و به سوی تو آمده‌ام. مرا بخواه که بزرگواری از آن توست؛ «هر که را بخواهی، عزت می‌بخشی و هر که را بخواهی، جامه ذلت می‌پوشانی». ^۱ نیکو باد حال آن که از همه بریده و به تو پناه آورده و تو عزتت بخشیده‌ای، ای عزت‌بخش بندگان!

﴿ع﴾

بهترین پناهگاه

«إِلٰهِيْ أَعُوْذُ بِكَ مِنْ غَضَبِكَ وَ حُلُوْلِ سَخَطِكَ»^۲

کودک اشک می‌ریزد و از خشم مادر - که از نافرمانی کودک به ستوه آمده - به آغوش پر مهرش پناه می‌جوید. اشک‌ریزان نگاه پشیمانش را در نگاه سراسر مهر مادر می‌دوزد و لبخند مادر، آتش غضبش را که هنوز شعله‌ور نشده، خاموش می‌کند و طفل در تنها مأمن امیدش، در آغوش گرم مادر پناه می‌جوید.

من به کودک گریزی پای نفسم می‌اندیشم که نافرمان و عصیانگر در وادی نادانی می‌تازد و از وادی رحمت الهی به ورطه خشم خدا پا می‌نهد.

به خشم او می‌اندیشم، پرتو سوزانی که «هیچ کس از اهل آسمان و زمین تاب تحملش را ندارد»^۳ و «تن ضعیف من و پوست نازکم و استخوان

۱. آل عمران (۳) آیه ۲۶: ﴿وَتَعَزَّ مِنْ تَشَاءٍ وَ تَذَلَّ مِنْ تَشَاءٍ﴾.

۲. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

۳. همان، دعای کمیل: «و هذا ما لا تقوم له السموات و الأرض».

شکننده‌ام»^۱ و روح عطشناک مهرم که بی آب مهربانی‌اش زیر پرتوهای عقابش به عطش خواهد مرد.

اشک فراقِ محبت در چشم حلقه می‌زند، بغضِ دوری از مهرت بر جانم آتش می‌اندازد، و رخت پشیمانی بر تنم می‌پوشاند.

لطیفا! اگر بدکارم، اگر نبودم آنچه باید می‌بودم، اگر به پای خود به ورطه خشم آمده‌ام، اما اینک:

«یا الهی! أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَضَبِكَ وَ حُلُولِ سَخَطِكَ؛ ای خدای مهربان من!

به تو پناه می‌آورم از خشم و غضبت».

به مهربانی خویش سایه رحمت بر سرم بیفکن، به آب مهربانی‌ات روحم را بنوشان، بر عصیانم، نافرمانی‌ام، خطا و اشتباهم سخت مگیر؛ که نادانم و کوتاه فکر، اسیر نفس سرکشم و روحی ضعیف و ناتوان دارم و اینک با همه بدکاری‌ام به آغوش مهرت پناه آورده‌ام.

آیا باور کنم که پناهم نمی‌دهی؟ آیا باور کنم که مرا به آتش غضبت می‌سوزانی، با آن که تو را یگانه دانستم؟^۲ آیا باور کنم که آتش قهرت را بر چهره‌ام - که اینک سر پشیمانی به سجده آورده - مستولی می‌کنی؟^۳ هرگز چنین باوری بر من نمی‌آید؛ که تو دریای مهری، باران عفو بر آتش انتقامت غالب است^۴ و سایه‌سار خشنودی‌ات گسترده از پرتوهای خشم و قهر توست^۵ و رحمت پیشاپیش غضبت روان است.

امیدم را از تو نمی‌برم که اگر به تو امید نبندم، به کجا بگریزم؟ فرار از

۱. همان: «ارحم ضعف بدنی و رقة جلدي و دقة عظمي».

۲. همان، دعای کمیل: «أترک معذبي بنارك بعد توحيدك».

۳. همان: «أتسلط النار علی وجوه خیرت لعظمتك ساجدة».

۴. صحیفه سجادیه، دعای ۱۲: «یا من عفوه أكثر من نعمته».

۵. همان: «یا من رضاه أوفر من سخطه».

گستره حکومت ممکن نیست^۱ و هیچ گریزگاهی از انتقامت نمی‌شناسم^۲، جز در تو چه دری از رحمت به رویم گشوده است؟^۳ به که رو کنم که مهرش از مهر تو افزون باشد؟ تو خود سرچشمه مهری، تنها آسمان روشنی هستی که پرنده امید به آن راه می‌برد. و تنها آغوش آرام دهنده‌ای که به گناهکاران پناه می‌دهد.

اینک از خشم تو، به تو پناه می‌آورم و اگر مرا به گناهم بگیری، تو را به عفو می‌خوانم.^۴ به سیاهی کردارم منگر که وجودم را به آب توبه شسته و پشیمان از کرده‌ام گشته‌ام. به چشمان از شرم به زمین دوخته‌ام نظر کن، گناهم را افشا مکن و بیش از این شرمسارم منما، به آغوش پناهم ده و مرا از آنان که به غضبت دچار شده‌اند، قرار مده!

خدایا! اگر به عذابم مبتلا کنی، به عدالت رفتار کرده‌ای؛^۵ که مستحق عذابم به جرم آنچه کرده‌ام از نافرمانی و عصیان در برابر لطف و احسان تو. اما اگر من لایق رحمت و مهرت نیستم، تو سزاواری که به فضل و کرم بی‌پایانت بر من ببخشی؛ که جز تو پناهی ندارم.^۶ نه طاقت عدل تو را دارم^۷ و نه تاب عذابت را، بر من رحمت آور که تو دریای رحمتی! با من مهربان باش؛ که تو را به مهرت گرفته‌ام و به آغوش گرم محبت پناهم ده؛ که به سویت امید آورده‌ام، ای رحیم!

۱. بخشی از دعای کمیل: «لا یمكن الفرار من حکومتك».

۲. مناجات شعبانیه.

۳. صحیفه سجادیه، دعای ۱۰: «إلی این مذهبنا عن بابك».

۴. مناجات شعبانیه: «إن أخذتني بجرمی، أخذتک بعفوك».

۵. صحیفه سجادیه، دعای ۱۰: «إن تشأ تعذبنا فبعذلك».

۶. مناجات شعبانیه: «إلهی إن كنت غیر مستأهل لرحمتك فانت أهل أن تجود علی فضل سعتك».

۷. صحیفه سجادیه، دعای ۱۰: «فإنه لا طاقة لنا بمدلك».

«۷»

توشه سفر

«إِنْ كَانَ قَدُّدْنَا أَجَلِي وَ لَمْ يُدِنِّي مِنْكَ عَمَلِي»^۱

لحظه‌ها چه تند سپری می‌شوند، زمان چه زودگذر است، به باد تندی می‌ماند که می‌وزد و تنها غباری از خاطرات بر جای می‌گذارد و ما چون ذره‌ایم در مسیر این باد، به همان تندی، عمرمان می‌گذرد و مانیز درگذریم. دمی مژده می‌دهند که نوزادی به دنیا آمد و دمی بعد خبر، که از دنیا رفت، چون مسافری در مهمان‌سرای که توشه‌ای می‌گیرد و سفری می‌آغازد به ناچار.

فرقمان با آن مسافر این است که او به زفاهش در مهمان‌سرا، رنگ پرده، نوع ظرف و لباس، نمی‌اندیشد و یکسر به فکر فرداست، توشه‌ای که برگرفته و راهی که در پیش دارد، آیا توشه‌اش برای یک سفر خوش کافی است؟ آیا مناسب است؟ نکند سرد باشد و لباس گرمی نبرده باشد؟ نکند جوازی بخواهند که او نداشته باشد؟ نکند ... اما ما نمی‌اندیشیم که فردا از ما چه می‌خواهند! نکند چیزی بپرسند که در جوابش درمانیم؟ نکند برای عبور از پل، ابزار لازم و توان کافی نداشته باشیم؟ نکند جواز بهشت در دستان نباشد؟ ما به این‌ها نمی‌اندیشیم! گاه خیالاتی پوچ، جایی برای فکر دیگری باقی نمی‌گذارد، فرش و لوازممان هم‌رنگ باشد! لباسمان چنان باشد! ظرف‌هایمان چنین باشد! رفاهمان کامل باشد! و دنیا دنیا حرف‌های پوچ و بی‌معنای دیگری که جای اندیشیدن به آخرت را باقی نمی‌گذارد.

و اگر مرگ برسد، اجل در خانه‌مان را بزند، بانگ الرحیل برآید و سفر آغاز شود، در آن لحظه رفتن، از که یاری خواهیم خواست؟ در سفر، از که تقاضا خواهیم کرد که ما را دریابد؟ از او که در دنیا به فرمانش نبودیم و به امرش سر نهادیم؟ حضورش را ندیده گرفتیم، حرمتش را پاس نداشتیم و عملی برای جلب رضایتش انجام ندادیم؟
راستی هرگز اندیشیدیم که:

«إِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَ لَمْ يُدْنِنِي مِنْكَ عَمَلِي؛ اِذَا جِئْتُ فَرَارِسِدْ وَ عَمَلِمُ»

مرا به خدا نزدیک نکرده باشد.

اگر وقت رفتن شود و بی هیچ توشه‌ای مانده باشیم! چه خواهیم کرد با آتش دوزخ که برافروخته است؛ با ره‌توشه‌ای که پر از گناه است! با خدای مان که معصیتش را کرده و گستاخی‌اش نموده‌ایم!
وقتی اجل برسد، نه یک لحظه پیش می‌آید و نه لحظه‌ای عقب می‌رود؛^۱ که مهلت خدا اگر تمام شود، به تأخیر افتادنی نیست.^۲ آن روز نه گریزگاهی است که به سویش بگریزیم و تن به مرگ ندهیم،^۳ نه پناهگاهی که به سویش پناه بریم؛^۴ سفری است به ناچار و راهی است رفتنی.

اینک که فرصتی است، باید اندیشید، باید این فکر پر دغدغه‌دنیایی را، لحظه‌ای به آخرت مشغول کرد. باید این دل شیفته دنیا را لحظه‌ای به یاد مرگ انداخت. باید راهی به سوی دوست جست. باید ریسمان الفتی بافت از طاعت و بندگی. باید از شکر نعمت‌ها رشته‌ای بافت تا مایه نجات باشد

۱. اعراف (۷) آیه ۳۴: ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾.

۲. نوح (۷۱) آیه ۴: ﴿إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ﴾.

۳. دعای ۵۱: «لا مفزى فافز».

۴. صحیفه سجادیه، دعای ۵۲: «و لا ملجأ له منك إلا إليك».

در آن وانفسا. باید به دوست نزدیک شد و به وادی مهرش راه یافت. باید در بندگی سبقت گرفت؛ که سابقون، مقربان درگاهند،^۱ نزدیک ترین بندگانند به محبوب و مهمان وادی رحمتند. اگر از مقربان باشی، سزاوار محبت خاص خدایی، شایسته آسایش و راحت و بهشت پر نعمتی.^۲ چه فرجام نیکویی، چه تلاش زیبایی! بیا تا آغاز کنیم، از خواندن دوست؛ که بهترین راه است. مهربانا! رحیما! اندیشه‌مان در فرجام کار، کم است،^۳ هوای نفس گرفتارمان کرده، دنیا بر ما دست یافته و مرگ بر سرمان سایه انداخته،^۴ ناتوانیم و ناچیز، دستمان را بگیر، اندیشه‌مان را بلند کن، از فریب دنیا در امانمان دار و مرگ را در برابر دیدگانمان مجسم ساز!^۵

رتوفا! چنان کن که به تو بیندیشیم و در جلب رضایت تو بکوشیم. مهر تو به دل گیریم و در راه مهرت قدم نهیم. ما را بخواه و به وادی رحمت بخوان تا از نزدیکان تو باشیم.

«۸»

بارگناهان

«إِلٰهِي قَدْ جُرْتُ عَلَىٰ نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا، فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا!»^۶

در قاب نیلگون آسمان سحری، غبار زمان را از آینه ذهنم پاک می‌کنم و

۱. واقعه (۵۶) آیه ۱۱: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾.

۲. همان، آیه ۸۸: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَّعِيمٌ﴾.

۳ و ۴. صحیفه سجادیه، دعای ۵۲: «و فکرةً قلیل لما هو صائرٌ الیه ... و فتنه الهوی و استمکت منه الدنیا و أظله الأجل».

۵. همان، دعای ۴۰: «و انصب الموت بین أیدینا نصباً».

۶. بخشی از مناجات شعبانیه.

در عمق آینه به خود می‌نگرم، به آنچه کرده‌ام از خوب و بد؛ سیر می‌کنم و کرده‌ها را واری می‌کنم، چه بسیار بوده‌اند فرصت‌های طلایی که می‌توانستند توشه‌ای از عمل خیر شوند و هدرشان داده‌ام؛ چه بسیار راه‌های کج که از راه راست دورتر و سخت‌تر بوده‌اند و به جای راه راست برگزیده‌ام‌شان؛ چه بسیار نبایدها که بی‌توجه، انجام دادن‌شان داده‌ام و چه بسیار بایدها که آسان ترک‌شان کرده‌ام.

چه حرام‌ها که مرتکب شده‌ام و چه واجبات که در انجام دادن‌شان کوتاهی نموده‌ام، چه توشه کمی برگرفته‌ام، چه بار سنگینی از گناه با خود حمل می‌کنم! اگر سفر نزدیک باشد، اگر بانگ رحیل در دهند، اگر لحظه‌ای دیگر، ماندن در دار دنیا به سر آید، با این همه بدی، با این همه بی‌خیالی، با این بار سنگین گناه چه خواهم کرد؟!

«إِلٰهِي! قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا، فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا؛

خدای من! بر نفسم ستم کردم آن‌گاه که بیهوده مهلتش دادم، پس وای بر من

اگر تو مرا نبخشی!»

وای بر من، وای بر من؛ چه جسورانه پرده حرمت تو دریدم، چه آسوده گناه کردم و از فرجامش بر خود نلرزیدم، چه غافلانه توبه‌ام را به زمانی دیگر انداختم، هر روز به امید فردا، گویی که زمان مرگ را می‌دانم!

اینک من مانده‌ام و بار سنگین گناهانم، گناهایی که مستی لذتش از بین رفته و فرجام بدش به جای مانده است^۱. من مانده‌ام با یک دنیا خشم و غضب تو. نه کسی هست که از من شفاعتی کند، نه پناهی که از عذابت در امانم دارد. نه دژ استواری که از تو به دان‌جا بگریزم، نه محل امنی که

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۳۱: «من ذنوب اذْبَرْتُ لذاتها فذهبت و أقامت تبعاتها، فلزمت».

به سوی آن پناه برم.^۱

من مانده‌ام و کردار بدم که مستحق خشم توست.^۲

گویی اینک می‌شنوم ندای قرآن را که: «آنان که نافرمانی خدا و رسولش را کردند، در گمراهی آشکاری گمراه شدند.»^۳ «آنان که در برابر خدا و رسولش عصیان ورزیدند، پس برای‌شان آتش جهنمی است که در آن جاودان خواهند بود.»^۴

وای بر من از آتشی که به دست خود افروخته‌ام؛ آتشی که استخوان را خاکستر و ساکنان خود را از آب جوشان سیراب می‌کند.^۵ چه خواهم کرد با این عذاب دردناک؟!

با این بار گناه، اگر بخشش تو نباشد، فرداست که به چشم بینم که چگونه شعله‌های دوزخ بر من احاطه کنند و من با توان کم چگونه در طبقات آتش بر خود بیچم؟!^۶

ای مهربان! ای بخشنده! ای پناه پناه آورندگان! ای مجیر! در ماندگی‌ام را بنگر و بر خطایم پرده بخشایش بیفکن! به فضل و رحمت مرا از آن آتش پناه ده و به حسن چشم پوشی‌ات از لغزش‌هایم درگذر!^۷

ای مهربان‌ترین مهربانان! پناهم باش آن روز که عذرخواهی بدکاران

۱. همان، دعای ۳۲: «لاشفیع یشفع لی الیک، ولاحفر یؤمننی علیک ولاحصن ینحبنی عنک ولا ملاذ الجأ الیه منک.»

۲. همان، دعای ۳۲: «واستوجبت بسوء سفی سخطتک.»

۳. احزاب (۳۳) آیه ۳۶: ﴿و من یعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً﴾.

۴. جن (۷۲) آیه ۲۳: ﴿و من یعص الله ورسوله فإن له نار جهنم خالدين فیها ابدأ﴾.

۵. صحیفه سجاده، دعای ۳۲: «و من نار تذر العظام زمیماً و تسقی أهلها حمیماً.»

۶. بخشی از دعای کمیل: «أم کیف یشتمل علیه زفرها و...، أم کیف یتقلقل بین أطباقها و...».

۷. صحیفه سجاده، دعای ۳۲: «أجرنی منها بفضل رحمتک، و أقلنی عثراتی بحسن اقالتک.»

پسودی نمی بخشد.^۱ از این لحظه دستم را بگیر تا از باغ هستی، گل‌های نیکی برچینم و توشه‌ام را با علف‌های هرز و بیهوده پر نکنم. مددم کن تا آینه دلم همواره فرجام را به من بنمایاند تا هرگز مهلت را پایدار نپندارم و از تو و خواسته‌ها و از زینهارت غافل نگردم. یاری‌ام کن تا در روز حسرت بدکاران، سرافراز و سربلند باشم، ای مهربان و ای کریم!

«۹»

پرده پوش عیب‌ها

«إِلَهِي قَدْ سَتَرْتُ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا».^۲

زبانم روزی شهادت خواهد داد که چه نگفتمی‌ها با او گفته‌ام و چه کلام‌های حرامی ادا کرده‌ام؛ دستم روزی شهادت خواهد داد که چه نافرمانی‌ها کرده‌ام و چه حرام‌ها که در آن دست برده‌ام؛ پایم روزی شهادت خواهد داد که چه راه‌های نرفتمی را رفته و به چه مسیرهای حرامی قدم نهاده‌ام، اما امروز، تنها من می‌دانم که چه نامه سیاهی دارم، من می‌دانم و تو ای خدای من، و نه هیچ کس دیگر. از توشه پر از گناه‌م کسی جز تو با خبر نیست و تو که می‌دانی و بهتر از من نیز می‌دانی، بر همه آن‌ها پرده می‌افکنی و آشکارشان نمی‌سازی، در خفای‌شان می‌داری و بر ملای‌شان نمی‌کنی:

«إِلَهِي قَدْ سَتَرْتُ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا؛ مهربانا! بر گناهانم در دنیا

پرده کشیدی.»

معصیتت را کردم، از نعمت بهره بردم و از سپاست سر باز زدم، الطافت

۱. سورة غافر (۴) آیه ۵۲: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذرتهم﴾.

۲. بخشی از مناجات شعبانیه.

را دیدم و اندرزت را نشنیدم. حریم حُرمتت را شکستم و از امرت سرپیچیدم و تو رسوایم نکردی و پرده از کارم بر نکشیدی، چه نام‌های نیک که شایسته‌اش نبودم و بدان مشهورم کردی! ^۱ چه عیب‌ها که بر من پوشاندی و مرا به میدان رسوایی نکشاندی! چه بسیار گناهانم را که مستور داشتی و به آنم مشهور نکردی! چه بسیار پلیدی‌ها که پرده آن‌ها را ندریدی و طوق ننگ آن زشتی‌ها را بر گردنم نیفکندی. ^۲

چه نامه سیاهی دارم و چه توشه پر گناهی! اگر روزی پرده‌ها برافتد، اگر چشم‌ها بینا شود، اگر نامه‌ها بر ملا شود، اگر همه بدانند که من کیستم و چه کرده‌ام و چه توشه‌ای دارم، چه خواهم کرد؟ به کجا خواهم گریخت؟ به که پناه خواهم برد؟

ای مهربان! تو کریم‌تر از آنی که مرا رسوا کنی و به زشتی مشهور گردانی. در این دنیا که سرای گذر است، عیوبم را پوشاندی و گناهانم را آشکار نکردی، پس ای خدای من! آن‌گاه که پرده‌ها کنار می‌رود و کتاب‌ها خوانده و به حساب‌ها رسیدگی می‌شود نیز مرا در میان آن همه چشم تماشاگر رسوا مکن و عیوبم را بر ملا مساز!

ای کریم! تو که در دنیا رازهایم را پوشاندی، چگونه در آخرت آن‌ها را بر ملا خواهی کرد؟ تو که در دنیا سرافرازم داشتی و رسوایم نساختی، چگونه در قیامت سرافکنده‌ام می‌پسندی؟ حاشا! چنین نیست. دریای جود و کرم تو جاری‌تر از آن است که سیاهی این رسوایی را بر چهره من برجا گذارد.

۱. بخشی از دعای کمیل: «کم من ثناء جمیل لست أهلاً له نشرته».

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۱۶: «فکم من عائبه سترتها علی فلم تفضحني و کم من ذنب غطیته علی فلم تشهرني و کم من شائبة الممت بها فلم تهتك عني سترها و لم تقلدني مکروه سنارها».

ای بخشنده! در آن روز که هر کس آن چه کرده است، نزد تو حاضر می‌بیند،^۱ آن روز که نامه‌های اعمال، بی هیچ کاستی عرضه می‌گردند، مرا از عقوبتی که به حکم تو مستحق آن شده‌ام، حفظ فرما^۲ و از کیفری که مقتضای عدل توست، در امان دار؛^۳ که مرا طاقت عذاب نیست.^۴

ای لطیف! آن روز که همه چیز به زبان می‌آید و بر ضد من شهادت می‌دهد، مرا به گناهانی که کرده‌ام و پوشانده‌ای، رسوا مساز؛ که من به این پرده‌پوشی در آخرت محتاج ترم.^۵ مرا در سایه مهرت پناه ده و مدد مکن که نامه‌ام را، از نور محبتت به سپیدی آذین ببندم، ای مهربان!

«۱۰»

باران اجابت

«لا تَرُدُّ حَاجَتِي».^۶

آن‌گاه که در کوچه‌های پریچ و خم و پرخطر دنیا، با کوله‌باری از رنج و الم، تنها و بی‌کس می‌مانم؛ آن‌گاه که حاجتی، بار بر دلم می‌افکند و نیاز، میهمان زندگی‌ام می‌شود، مهربانا! تنها به سوی تو رو می‌کنم، تویی که مرا از صحرای عدم تا اقلیم وجود آورده‌ای؛ تویی که مرا آورده‌ای، و دنیا دنیا نعمت و احسان در ظرف وجودم ریخته‌ای و اینک با هر نفسی، قدمی، و

۱. کهف (۱۸) آیه ۴۹: ﴿ووجدوا ما عملوا حاضراً﴾.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۴۹: «قنی ما یوجب له حکمک».

۳. همان: «خَلَّصَنِي مِمَّا يَحْكُمُ بِهِ عَدْلُكَ».

۴. همان: «فَإِنَّ قُوَّتِي لَا تَسْتَقِلُّ بِنِقْمَتِكَ».

۵. مناجات شعبانیه: «وَأَنَا أَحْوَجُ إِلَى سِتْرِكَ فِي الْآخِرَةِ».

۶. بخشی از مناجات شعبانیه.

مرتب‌های لبریز از نیازم، روی حاجتم به درگاه توست و جام عطشناک خواسته‌هایم، تنها به لطف تو لبریز می‌شود. دیگران، که خود سرشار از نیازند، چگونه می‌توانند ظرف نیاز مرا از اجابت پر کنند؟ هرگز نمی‌توانند! و من نیز هرگز از آنان نمی‌طلبم، تنها به سوی تو رو می‌آورم و دست نیاز به سوی تو دراز می‌کنم و به درگاه تو ندای دعا بلند می‌کنم، پس مهربانان! عزیزان! رحیمان!

«لَا تُرَدُّ حَاجَتِي، پیمانۀ حاجتم را خالی بر مگردان!»

دست رد بر سینه سراسر تمنایم مزن و نگاه امیدم را به تاریکی نومیدی مکشان! تو خود گفتی که تو را بخوانم تا اجابتم کنی،^۱ گفتی که به من نزدیکی و چون تو را بخوانم، پاسخم خواهی داد،^۲ تو را نسزد که در دعا به رویم بگشایی و در اجابت را ببندی، زبان نیازم دهی و به کلام اجابت با من سخن مگویی، تو کریم‌تر از آنی؛^۳ بخشنده‌تری از آن که در خواستن را باز کنی و در بخشودن را ببندی.^۴ تو مهمان نوازتر از آنی که در خانه‌ات را بزنند و در را به مهر نگشایی. تو رثوف‌تر از آنی که چشم به نیاز من بدوزی و باران اجابت بر آن نباری، دست خواهشم را کوتاه کنی و پاسخم نگویی؛ که گفته‌اند: «بر شما باد دعا کردن که به هیچ چیز به مانند آن، به خدا نزدیک نمی‌شوید».^۵

۱. غافر (۴۰) آیه ۶۰: ﴿ادعونی، أستجب لکم﴾.

۲. بقره (۲) آیه ۱۸۶: ﴿فإني قريب أجيب دعوة الداع إذا دعان﴾.

۳. کنز العمال، روایت ۳۱۵۵، قال رسول الله ﷺ: «ما كان الله ليفتح لعبه الدعاء فيغلق عنه باب الإجابة، الله أكرم من ذلك».

۴. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۳، ح ۷، امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «ما فتح الله عز وجل على أحد باب مسألة فخرن عند باب الإجابة».

۵. همان، ج ۹۳، ص ۳۰۳، ح ۳۹، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «عليكم بالدعاء فإنكم لا تقرّبون إلى الله بمثله».

مهربانا! بنده و آفریده توام و نیازم تنها به سوی توست. از تو که از هر چیز بی نیازی و غنای محضی، طلب حاجت می‌کنم و دست نیاز به سوی نیازمندان دراز نمی‌کنم. پس تو حاجتم را برآور و از درِ خانه‌ات مرانم، ابر کریمانه جود و بخشش را همواره بر زندگی‌ام سایه افکن گردان و باران اجابت را همواره بر دست نیازم بیار، ای کریم بخشنده!

«۱۱»

وادی مهر

«إلهي لَوْ أَرَدْتَ هَوَانِي لَمْ تَهْدِنِي»^۱

نمی‌دانم چگونه باید تو را سپاس بگویم؟ کدام کلام می‌تواند شکر تو را ادا کند؟ چه جمله‌ای می‌تواند، حدّ قدرشناسی مرا به تو بنمایاند؟ هیچ‌گاه نخواهم توانست شکر تو را به جا آورم و سپاست گویم بر این که مرا در دامن اسلام و مرکز تشیع به این جهان آوردی؛ چشم به دنیا گشودم، در حالی که ذکر تو بسیار شنیده می‌شد و مرا به دیدن و شنیدن نام تو عادت می‌داد.

هر قصه مادر، با نام تو آغاز می‌شد و هر غذا با نام تو مهیا می‌گردید؛ صبح به نام تو آغاز می‌شد و شب به یاد تو روز را خاتمه می‌داد. انگار مرا برای پرستش خود خواسته بودی تا به راه تو بیایم؛ انگار بدبختی و تیره‌روزی را برایم نپسندیده بودی؛ که اگر می‌پسندیدی، چنین هدایتم نمی‌کردی:

«إلهي لَوْ أَرَدْتَ هَوَانِي لَمْ تَهْدِنِي؛ خدای من! اگر خواری مرا

اراده کرده بودی، به هدایتت سرافرازم نمی‌کردی»^۱.

مهربانا! اگر عقابت را برایم می‌خواستی، این‌گونه نامت را بر زبانم نمی‌نهادی و اگر دوری از رحمتت را برایم اراده کرده بودی، این چنین مهرت را در دلم نمی‌نشانیدی. تو مرا به سوی خود خوانده‌ای، در وادی مهر و رحمتت راهم داده‌ای، در سایه ابر لطفت، باران عطوفت بر سرم باریده‌ای.

تو هر که را بخواهی به راه راست هدایت می‌کنی^۱ و آن را که تو هدایت کنی، به گمراهی آلوده نمی‌شود^۲ و آن را که تو خوار کنی، هیچ کس گرامی نخواهد داشت.^۳

چگونه است که گاه من به نادانی و غفلت، پای از وادی مهرت بیرون می‌کشم از سایه‌سار مهربانی‌ات می‌گریزم. چه زیان بزرگی است اگر من در این روشنای هدایت، پای در راه گناه بیالایم و دست در گناه برم؟^۴ چه بدبختی بی‌انتهایی است اگر من، در بارش مهرت، چتر غفلت بر سر گیرم و آن‌گاه که تو سعادت را برایم خواسته‌ای، به نادانی از راحت سرپیچی کنم و به راه شقاوت بروم.

عزیزا! این غفلت زیان‌آور را از من بگیر و این نادانی تباه‌کننده را از من دور دار و قلبم را بعد از این که هدایتش کردی، دستخوش انحراف مگردان!^۵

بارالها! تو را سپاس که راه شناخت را به پروردگاری‌ات بر ما گشودی و

۱. بقره (۲) آیه ۲۱۳: ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

۲. زمر (۳۹) آیه ۳۷: ﴿وَمَن يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُضِلٍّ﴾.

۳. حج (۲۲) آیه ۱۸: ﴿وَمَن يَهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُكْرِمٍ﴾.

۴. اشاره به آیه ۱۷۸، سوره اعراف: ﴿مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَن يُضِلِلْ فَلَوْلِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾.

۵. آل عمران (۳) آیه ۸: ﴿رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾.

به توحید مخلصانهات رهنمون مان شدی و قلبمان را از انکار و شک در خود، دور داشتی.^۱

مهربانا! تو را سپاس که قرآن را بر ما فرستادی و آن را نوری ساختی که در پرتو پیروی از آن، از ظلمات گمراهی و جهالت به عرصه هدایت و نور پا گذاریم!^۲

کریم! تو را سپاس که دینت را به ما عنایت فرمودی و ما را به آیین خود اختصاص دادی و در راههای احسان خود روان ساختی.^۳

تو را سپاس می‌گوییم و از تو می‌خواهیم که بارش مهر و عطوفت را بر سرمان مستدام بداری و ما را از وادی رحمت نرہانی؛ رشته الفتی بر ما بیفکنی تا از سایه سار کرمیت بیرون نرویم و سیاهی غفلت و نادانی را از ما دور بداری تا به آن شقی و بدبخت نگردیم، ای مهربان‌ترین مهربانان!

«۱۲»

خواب فراموشی

«وَقَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي شِرَّةِ السَّهْوِ عَنْكَ»^۴

روزها بی‌امان از پی هم می‌گذرند، لحظه‌ها بی‌آن که ریسمان زمان را پاره کنند، دست در دست هم، می‌آیند و می‌روند، زمان چون سیلی، عمر ما را در هم می‌پیچد و پیش می‌تازد. اندکی نخواهد گذشت که جام زندگی من

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۱: «الحمد لله على ما ... فتح لنا من أبواب العلم بروبيته و دلنا عليه من الإخلاص له في توحیده و جنبنا من الإلحاد و الشك في أمره».

۲. همان، دعای ۴۲: «و جعلته نوراً تهدي من ظلم الضلالة و الجهالة باتباعه».

۳. همان، دعای ۴۴: «الحمد لله الذي حباننا بدینه، و اختصنا بملمته و سبنا في سبيل إحسانه».

۴. بخشی از مناجات شعبانیه.

و تو پر شود و بانگ الرحیل برآید و رفتن تنها راه باشد، به چشم برهم زدنی.

اینک رسیده است زمان آن که چشم بگشاییم و نظری اندازیم، به راهی که می‌رویم، به مقصدی که برگزیده‌ایم و به توشه‌ای که برگرفته‌ایم. زمانی دراز در دریای الطاف الهی غرق شدیم و به امید احسانش، جسورانه، نافرمانی‌اش کردیم. مدتی مدید، لحظه به لحظه، در هوای نکویی‌هایش نفس کشیدیم و شکری بر لب نیاوردیم.^۱ چشم بر هم نهادیم و به بی‌راهه رفتیم، درستی‌ها را رها کردیم و به خطا دست یازیدیم. اینک، آیا زمان آن نرسیده که به انتهای راه نظری اندازیم؟ تا کجا می‌رویم با این همه غفلت؟ به کجا می‌رویم^۲ چنین شتابان، چشم بسته و گمراه؟! هنگام آن است که با خود بیندیشیم که:

«وَقَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي شِرَّةِ السَّهْوِ عَنكَ؛ عمرم را با درد و غفلت از تو

فانی ساختم.»

چه قدر از خدا غافل بوده‌ایم؛ به بودنش، بود شده‌ایم و به لطفش، اشرف خلایق گشته‌ایم، در هر نفسی، هر لحظه‌ای، هزار هزار نعمت سرشار بر ما باریده است و دنیا دنیا لطف لبریز جاری گشته؛ و ما بی‌توجه به حضورش، بی‌شنیدن ندای زنده‌اش، بی‌دقت به اندرز حکیمان‌اش، راه به گمراهی برده‌ایم، گویی غفلت را برگزیده‌ایم، گویی خود را به خواب زده‌ایم.

می‌دانیم که معادی هست و در خیال و اندیشه‌اش نیستیم. می‌دانیم حسابی هست و حساب‌مان را پاک نمی‌کنیم. می‌دانیم سؤالی هست و در پی جواب نمی‌گردیم. غرق در غرور و سرمستی، به سوی هلاک و

۱. اعراف (۷) آیه ۱۷ ﴿وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾.

۲. تکویر (۸۱) آیه ۲۸: ﴿فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ﴾.

نیستی می‌رویم^۱ و باکی‌مان نیست که بر لبه پرتگاه هلاک ایستاده‌ایم و غافلانه پایکوبی می‌کنیم. به کجا خواهیم رفت؟ چرت مستانه‌مان کی پاره خواهد شد؟! اگر دیر بیدار شویم و کار از کار بگذرد چه؟! آیا کسی هست، پیش از آن که عمرش سر آید، از خواب غفلت بیدار شود؟!^۲ آیا کسی هست، قبل از سر آمدن پیمانۀ عمر، چشم از خواب غفلت و بی‌خیالی بگشاید؟^۳

چه غافلانه می‌گذرانیم آن‌گاه که دنیا در هجوم طوفان زمان دگرگون می‌شود و ما پندی نمی‌گیریم و چشمی نمی‌گشاییم. این رفت و آمدهای پوچ دنیایی، این داد و ستدها در طلب پول، این جنگ و جدال بر سر منصب و مقام، این چشم و هم چشمی‌ها بر سر تجملات دنیا و رفاه و آسودگی دو روزه دنیا، چه فریبکارانه دل‌مان را مشغول کرده است!^۴ از سر زینهارها و باید و نبایدها و هست و نیست‌های واقعی دنیا، چه غافلانه و بی‌خیال می‌گذریم! چه بی‌خیال حضور خدا را فراموش کرده‌ایم! چه شده که به همه چیز می‌اندیشیم جز عاقبت کار خودمان؟! حساب نزدیک است و ما در غفلتی عصیان‌گونه مانده‌ایم.^۵

چه شده که لقای دوست را در دل آرزو نمی‌کنیم و به این زندگی پوچ دنیایی رضا داده‌ایم؟! محبت‌های خدا را ندیده گرفته‌ایم و به بازتاب کرده‌ها مان نمی‌اندیشیم، که آتش سوزان است و عذابی دردناک؟^۶

۱. شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۴۴: «الغفلة تكسب الاغترار و تدنى من البوار».

۲. همان، روایت ۲۷۵۱.

۳. همان، روایت ۲۷۵۲، حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «الا مستيقظ من غفلته قبل نفاذ مدته؟».

۴. انبیاء (۲۱) آیه ۲: ﴿لا هیة قلوبهم﴾.

۵. همان، آیه ۱: ﴿اقترب الناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون﴾.

۶. یونس (۱۰) آیه‌های ۷-۸: ﴿ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحیوة الدنیا و اطمأنوا بها و الذین هم عن

آیاتنا غافلون * اولئک ماؤنهم النار بما كانوا یکسبون﴾.

نکند روزی چشم بگشاییم که کار از کار گذشته^۱ و مهلت پایان یافته باشد! مبادا دیر شود و ما آنقدر در غفلت بمانیم تا تنها توشه‌مان حسرت باشد و اندوه!

مهربانا! لطیف! بر ما مخواه که چنین غافلانه بگذرانیم. نور معرفت را بر آسمان دلمان بیفشان و چشم دلمان را به سرمه خورشید ایمان بگشای، ای لطیف!

«۱۳»

مستی جوانی

«أبْلَيْتُ شَبَابِي فِي سُكْرَةِ التَّبَاعِدِ مِنْكَ»^۲.

در آینه عمر که نظر می‌کنم، دفتر زندگی را که ورق می‌زنم، دوران کودکی را می‌بینم که فارغ از هر مسئولیتی به بازی گذرانده‌ام و نوجوانی و جوانی را هم؛ گویی یکسره به بازی گذرانده‌ام! امروز در نیمه راه زندگی، گرچه کمی رسمی‌تر و به قاعده‌ای دیگر به بازی مشغولم، بازی‌ام کودکانه‌تر است؛ زیرا با وجود این که در کودکی در میان بازی‌ها تجربه‌ای می‌آموختم، اینک همه مستی است و غفلت؛ به درستی از یاد برده‌ام که پاییز نزدیک است! تا فصل خزان اندکی بیش نمانده و من توشه‌ای برنگرفته‌ام، بذری نکاشته‌ام، برای فصل خزانم اندوخته‌ای ندارم، همه لحظه‌های طلایی را به بیهودگی، در دریای موج مستی ریخته‌ام و گوهر یک دانه

۱. مریم (۱۹) آیه ۳۹: ﴿إِذْ قَضَى الْأَمْرَ وَهَمَّ فِي غَفْلَةٍ﴾.

۲. بخشی از مناجات شعبانیه.

عمرم، یعنی جوانی ام را به کم‌ترین بها، به حراجِ بادهای غفلت سپرده‌ام، دست‌هایم خالی است و توشه‌ام ناچیز، و ذخیره‌ای برای فردایم نیست. الهی! ناله‌های پر از حسرت‌م را بشنو و به فریادم رس!

«إلهی! أَبْلَيْتُ شَبَابِي فِي سُكْرَةِ التَّبَاعُدِ مِنْكَ؛ خدایا! جوانی‌ام را در مستی

دوری از تو از دست داده‌ام».

انگار این خزان زندگی است که در می‌زند و سراغم را می‌گیرد؛ گویی مرگ پیغام فرستاده است. اگر دیر شود؟ اگر توشه‌ای برنگیرم؟ چرا در جوانی زنگار غفلت نزدایم و هوشیار نباشم که، مستی جوانی، سراغ همه می‌آید و دل‌ها را سرگرم می‌کند،^۱ و جوانی مان چه زود گذشت، لحظه‌ای و شاید کم‌تر، اگر قدری می‌اندیشیدیم، اگر به اندرزی گوش می‌دادیم و به خود می‌آمدیم، آن‌گاه که ما را از روز حسرت می‌ترساندند، اگر فرجام را در آینه پندها می‌نگریستیم، چنین آسان و ارزان جوانی مان را نمی‌فروختیم و در حسرت بازگشتش نمی‌سوختیم.

خوشا به حال آنان که تیغ‌های کشنده غرور و مستی، زندگی‌شان را تکه‌تکه نکرده است.^۲ خوشا به حال آنان که به جوانی، چون گوهری نگریستند و در آن بهار زیبا و با طراوت، گوهر وجودشان را به سختی تلاش و طاعت ساختند و به قیمتی نیکو فروختند. خوشا به حال آنان که در جوانی مهر خدا را یافتند و دوست خدا شدند؛ و خداوند جوانی را که جوانی‌اش را در راه طاعت او بگذرانند، از همه چیز دوست‌تر دارد.^۳ خوشا به حال آنان که در عبادت خدا بالیدند، و در سایه خدا خواهند بود آن روز

۱. انبیاء (۲۱) آیه ۲: ﴿لَا هِيَ قَلْبِهِمْ﴾.

۲. غرر الحکم، روایت ۵۹۷۳: «طوبی لمن لم تقتله قاتلات الغرور».

۳. کنز العمال، روایت ۴۳۱۰۳.

که هیچ سایه‌ای نباشد.^۱ خوشا به حال آنان که فریب مهلت زندگی را نخوردند و اندوه مرگ گلوگیرشان نشد.^۲

الهی! ای مهربانِ دانا! ما را نیز در زمرة جوانانی قرار ده که جوانی‌شان را در راه تو گذرانند. در جوانی تو را شناختند و مهر تو را به دل گرفتند، لذت جوانی‌شان، راز و نیاز با تو بود و هیجان‌شان، کار و تلاش در راه تو؛ جوانانی که بزرگ‌منشانه، زندگی خود را دادند و رضایت تو را خریدند.

لطیفاً! پرده غفلت و مستی را از پیش چشم ما بردار و چشممان را به آینده بیناگردان، تا به خود آییم و توشه‌ای برگیریم، یاری‌مان کن که نیازمند یاری تویم، یا غیاث المستغیثین!

«۱۴»

مغرور به کرم الهی

«إلهی! قَلَمَ اسْتَقِظْ أَيَّامَ اغْتِرَارِي بِكَ».^۳

هر لحظه که بر من گذشت، لطف و احسان تو بر من زیاد شد و نفس من بیش‌تر و بیش‌تر رو به نافرمانی و عصیان نهاد. بد کردم و احسان تو را دیدم؛ گناه کردم و غفران تو را یافتم؛ آنچه نکردنی بود، کردم و از آنچه کردنی بود، گذشتم و تو گناهم را به رخ نکشیدی و به عقابم نیفکندی، و نه تنها این، بلکه آوازه‌ام را به نیکی بلند کردی^۴ و بدی‌هایم را به پرده خفا

۱. الخصال، روایت ۸۳۴۳، حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: «سبعة في ظل عرش الله عزوجل يوم لا ظل إلا ظله ... شاب نشأ في عبادة الله».

۲. غرر الحکم، روایت ۸۳۸۸: «من اغترَّ بالمهل اغتصَّ بالأجل».

۳. بخشی از مناجات شعبانیه.

۴. بخشی از دعای کمیل: «کم من ثناء جميل لست أهلاً له نشرته».

پوشاندی،^۱ تا مگر از نافرمانی خشم برانگیز تو باز ایستم و خود را از گناهانی که آبرویم را می برد باز دارم،^۲ اما نسیم گذشت تو خواب غفلت از چشمانم تریب بود و باران بردباری ات، مستی غفلت از سرم بیرون نکرد:

«إلهي! فَلَمْ اسْتَيْقِظْ أَيَّامًا اغْتِرَارِي بِكَ؛ ای خدا! بیدار نشدم روزگاری را که

مغرور کرم بودم».

در هر نفسی صدها نعمتم افزودی و شکر نکردم؛ به خطا رفتم و به دامن پر مهر و لبریز از بخشایشت، طمع بیهوده بستم و خود را از عذاب قطعی تو ایمن دانستم؛ به تو مغرور شدم، ستم کردم و گفتم که تو می بخشی؛ حق مردم را ادا نکردم و گفتم که تو رحمان و رحیمی؛ زبان به غیبت و بیهوده گویی گشودم و گفتم که بزرگی و می بخشی؛ از نماز غفلت کردم و گفتم که تو کریمی و غفران داری؛ به مالی که از آن من نبود، دست بردم و به عفو تو امید بستم؛ روی از دستورت پیچیدم و به گذشتت دل بستم؛ وای بر من، وای بر من با ندای تو که فرمودی: «ای انسان؛ چه چیز تو را به خدایت مغرور ساخت؟»^۳ زینهار خوبان در من اثر نکرد که خواندند: «زنهار، زنهار ای فریب خورده! به خدا سوگند که او گناهان را چنان می پوشاند که گویی بخشیده است».^۴ «چو خواهی که از گناهان مصون و در امان بمانی، به خدا مغرور نشو»،^۵ این همه پند مرا هیچ سودی نبخشید، به غفلت رفتم و چشم امید به تو دوختم، پرده غرور بر همه زندگی ام کشیده شد، چنان که همیشه دست به گناه آلودم و تمنای غفران

۱. صحیفة سجادیه، دعای ۱۶: «کم من ذنب غطیته علی».

۲. همان: «لأن ارتدع عن معصيتك المسخطة و أقلع عن سيئاتي المخلقة».

۳. انقطار (۸۲) آیه ۶: «يا أيها الإنسان، ما غرك بريك الكريم».

۴. غرر الحکم، ۲۶۱۱، حضرت علی علیه السلام: «الحذر، الحذر ایها المغرور، و الله لقد ستر حتى كأنه قد غفر».

۵. تحف العقول، روایت ۱۵۰، حضرت علی علیه السلام می فرماید: «إن من العصمة إلا تفتروا بالله».

تورا بردم^۱ و نیندیشیدم به آنان که به احسان تو گذرانندند و به عذابت رسیدند، گناهانشان پنهان ماند و به تو مغرور شدند و فریب احسنت و آفرین دیگران را خوردند، گمان بردند که نکورفتارند.

به فریب ستایش دیگران و ظاهر آراسته‌شان، پنداشتند که ریسمان فلاح به دست دل داده‌اند و نور ایمان آسمان دلشان را نورباران کرده است؛ غافل از این که آسمان زندگی‌شان بس تاریک است و چشمشان لبریز از خواب غفلت.

مهربانا! بارالها! لطیفا! مرا از زمرة غفلت زدگانی که به احسان تو مغرور شدند، برهان! چشمم را باز کن، تا حقیقت را بنگرم و دل به پوچی خیال، خوش نکنم. به نسیم پر عطر مهرت، از خواب غرور بیدارم کن! آب تنبیه بر صورتم بیاش تا به سر مستی غفلت، تا ورطه هلاک نروم.

ای عزیز! بر من غفلت و خیال‌انگاری را مخواه و مپسند! یاری‌ام کن که دست به سویت دراز کرده‌ام، و کمکم کن که محتاج توام، ای عزتمند سراسر مهرا!

«۱۵»

بنده خاکسار

«إِلَهِی وَ أَنَا عَبْدُكَ»^۲.

مهربانا! لطیفا! ای خالق مهربان من!

«إِلَهِی وَ أَنَا عَبْدُكَ؛ ای خدای من! من بنده توام».

۱. تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۷۲، حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ مِنَ الْغُرَّةِ بِاللَّهِ أَنْ يُصْرَّ الْعَبْدُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ وَيَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْمَغْفِرَةَ».

۲. بخشی از مناجات شعبانیه.

تو را می پرستم و از تو یاری می جویم،^۱ و تو کریم تر از آنی که بندهات را رهاسازی^۲ و اجابتش نکنی. مهربانا! من آمده‌ام که بنده تو باشم و نه آن که شیطان دشمن صفت را پرستم.^۳ آمده‌ام که تو را اطاعت کنم و دستور تو را به جان بپذیرم، نه آن که بنده مطیع شیطان باشم.^۴

لطیفا! من بنده توام! تنها بنده تو؛ بنده محض تو و از هر چه جز تو آزادم، از های و هوی پوچ دنیا، از خوش آمدها و بد آمدها، از گفت و شنودها، از احسنت‌ها و سرزنش‌ها؛ از همه آزادم، تو را می پرستم و امر تو را به جان می پذیرم و اطاعت می کنم؛ خواه دیگران را خوش آید یا بد آید، خواه در نظر دیگران، بلند مرتبه و عزتمند گردم، خواه درویشی بی نام.

من بنده توام، نه گرفتار مالم، نه اسیر مقام و منصب، نه دربند تجملات دست و پاگیرم و نه در زنجیر خواهش‌های رنگ‌وارنگ نفس؛ من تنها طوق بندگی تو به گردن افکنده‌ام.

از رفتن مال و فرزند و آبرو هراسی ندارم؛ دل در گرو عشق تو نهاده‌ام، از طاغوت و سلطان نمی ترسم و سر بر فرمان تو دارم.

مهر تو همیشه در دریای دلم موج می زند، همواره چشم دلم در جست‌وجوی تو بوده است. تا تو را شناختم و دریافتم که هستی،^۵ دانستم که مهربان و بخشنده‌ای و^۶ صاحب فضل و رحمتی.^۷ خدایا! تو یگانه

۱. حمد (۱) آیه ۵: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾.

۲. بخشی از دعای کمیل: «أَنْتَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ تُضَيِّعَ مِنْ رَيْبَتِهِ».

۳. یس (۳۶) آیه ۶۱: ﴿أَلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ أَنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾.

۴. مریم (۱۹) آیه ۴۴: ﴿يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا﴾.

۵. التوحید، ج ۲، ص ۳۴، امام رضا علیه السلام می فرماید: «أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ».

۶. حجر (۱۵) آیه ۴۹: ﴿نَبِيِّنَا عِبَادِي إِنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾.

۷. حدید (۵۷) آیه ۲۱: ﴿وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾.

معبودی که سرچشمه رأفت بر بندگانت جاری است.^۱ تو یکتا پروردگار
بخشنده و مهربانی، تو تنها خالق رحیمی که نسیم محبت هر ذره‌ای،
هر چند ناچیز را نوازش می‌دهد، و محبت را در جان هر ذره‌ای به ودیعه
می‌گذارد.

تو آن خدای بزرگ مرتبه‌ای که به بنده‌ات نزدیکی و چون تو را بخواند،
اجابتش می‌کنی^۲ و باران مهر بر دلش می‌باری.

نه! جز تو را نمی‌پرستم، مهری جز تو به دلم راه نمی‌دهم؛ آنچه
بخوام از تو می‌خواهم و آنچه دارم، در راه تو می‌بخشم؛ که هر چه دارم از
توست.

ای مهربان بخشنده! ای معبود بی‌همتای من! گفتم که تو را بپرستم،^۳
تو را پرستیدم، بندگی‌ات کردم، مهر دنیا و عشق‌های پوچ دنیا را به دلم
راه ندادم. اینک تو دستم را بگیر و مرا در دریای مه‌ت فرو ببر و گوهر
دوستی‌ات را به من بنمایان! بهشتی را که به بندگانت وعده داده‌ای، به من
نیز عطا کن!^۴ مرا در زمرة بندگان خود قرار ده؛ بندگانی که برای خود
برگزیده‌ای، آنان که دست اغوای شیطان از دامن بندگی‌شان کوتاه است^۵ و
راه دلشان بر فریب‌های شیطان، بسته است. مرا به بندگی بپذیر و به
نافرمانی‌ام به دیده اغماض بنگر، ای یگانه معبود من!

۱. بقره (۲) آیه ۲۰۷: ﴿وَاللَّهُ رُؤُفٌ بِالْعِبَادِ﴾.

۲. همان، آیه ۱۸۶: ﴿إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾.

۳. یس (۳۶) آیه ۶۱: ﴿وَأَنۢ أَعْبُدُونِي﴾.

۴. مریم (۱۹) آیه ۶۱: ﴿جَنَاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ﴾.

۵. یس (۳۶) آیه ۸۳: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾.

«۱۶»

اشک ندامت

«إلهي! أنا عَبْدٌ أَتَّصَلُ إِلَيْكَ مِمَّا كُنْتُ أُوْجِهُكَ بِهِ مِنْ قِلَّةِ اسْتِخْيَانِي مِنْ نَظْرِكَ»^۱
 از آن روز که خود را در مقابل تو مسئول می‌دیدم، بر این امید بودم که
 شرم از تو، حیا در برابر الطافت و آزرم از بزرگی‌ات، مرا از گناه باز دارد و
 گاه بندگی‌ام دژی باشد محکم در برابر هجوم طوفان نفس سرکش.
 اینک، اما بارها پرده حیا را دریده‌ام! شرم را به کناری انداخته‌ام و حرمت
 تو را نادیده گرفته‌ام. آنچه نخواستی و نپسندیدی، کردم؛ با آن که بودم از
 لطف و احسان تو بود و توانم از سرچشمه فیض تو.
 عزیزا! تو بزرگی، و من امر تو را خوار شمردم؛^۲ تو مهربانی، و من
 بی‌مهری کردم؛ تو عظیمی و من هیچم؛ تو نادانی کردم؛ تو
 حاضری، و من به غفلت از حضورت، پرده شرم دریدم و دست به گناه
 آلودم.

مهربانا! لطیفا! امروز آمده‌ام که به سویت ناله کنم:

«إلهي أنا عَبْدٌ أَتَّصَلُ إِلَيْكَ مِمَّا كُنْتُ أُوْجِهُكَ بِهِ مِنْ قِلَّةِ اسْتِخْيَانِي

مِنْ نَظْرِكَ؛ خدای من! منم آن بنده‌ای که به عذرخواهی به درگاہت آمده‌ام، از

گناہانی که به واسطه کمی حیا در حضورت انجام داده‌ام».

چشم و زبان و گوش را رها کردم، تا به نبایدها پردازد و هیچ با خود
 نیندیشیدم که این چشم و گوش و زبان را تو، به لطف و احسانت به من عطا

۱. بخشی از مناجات شعبانیه.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۱۲: «المستخف، بحرمة ربّه».

کرده‌ای و اینک من چه بی‌شرمانه و جسورانه، هدیه‌های عظیم تو را در برابرت به سیاهی گناه و خطای می‌آلایم و چه آسوده در امانتی که به من سپردی، خیانت می‌کنم.

نه شرم از بزرگی‌ات و نه حیا در برابر الطافت، مرا از گناه باز نداشت. گناه آلود و خطاکار به نزدت آمده‌ام، بنده‌ای هستم که به عذرخواهی آمده‌ام، از صمیم قلب، با ژرفای وجود، تا مگر این عذرخواهی، پرده سیاهی را که میان من، و تو خالق مهربانم کشیده شده، از میان بردارد و مرا به تو نزدیک گرداند و در سایه‌سار امن ایمان و تقوا، زلال آرامشم بنوشاند.

اینک دانستم که هستی، مرا می‌بینی، و به من نزدیکی؛ دانستم که بر همه چیز شاهدهی^۱ و رازهای پنهان از تو پنهان نیست^۲ و بر آنچه به پرده خفا پوشیده است آگاهی؛^۳ دانستم که حتی بر نسیمی نامحسوس که بر صفحه قلبم می‌گذرد دانایی،^۴ اما باز نمی‌دانم چرا بی‌توجه و بی‌خیال به حضورت و بی‌دغدغه دانشت، خلاف امرت می‌کنم.

مهربانا! فرمودی که به سویت متوجه شوم و از تو آمرزش بخواهم.^۵ فرمودی که از تو آمرزش بخواهم؛ که تو بسیار بخشنده و مهربانی؛^۶ اینک آمده‌ام، عذرخواه و پشیمان، لبریز از خجلت، با یک دنیا امید؛ لطیفا! امیدم را ناامید مفرما و رویت را از من باز مگردان، بر من رحمت آور و جسارت و نادانی‌ام ببخش، ای حکیم بخشنده!

۱. حج (۲۷) آیه ۱۷: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۳۲: «و لا تعزب عنك غیبات السرائر».

۳. همان، دعای ۳۲: ﴿و قد أشرف علی الخفایا الأعمال علمك﴾.

۴. بقره (۲) آیه ۲۰۴: ﴿و یشهد الله علی ما فی قلبه﴾.

۵. فصلت (۴۱) آیه ۶: ﴿فاستقیموا الیه واستغفروه﴾.

۶. مزمل (۷۳) آیه ۲۰: ﴿واستغفروا الله إن الله غفور رحیم﴾.

«۱۷»

غرقاب غفلت

«إلهي! لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَن مَعْصِيَتِكَ»^۱

در یک لحظه مبارک در یک سحرگاه سرشار از نور و نیاز، چشم دلم آنی باز می شود، اندک زمانی پرده ها کنار می رود و من خود را می بینم، غرق در غرقاب غفلت و گرفتار گرداب گناه.

نفس سرکش از یکسو در زنجیرم کرده و زیور دنیا از سویی دیگر به بندم کشیده، چشمانم از دیدن نیاز نیازمندان کور و گوشم از شنیدن صدای دردمندان کر و دستانم به تجمّلات در بند شده است.

حال با این بدن نحیف، با این توان کم، با این عمر کوتاه چه چاره کنم؟ چگونه می توانم خود را از این گرداب های هولناک و زنجیرهای به هم بسته رهایی بخشم؟ با تمام وجود، احساس ناتوانی می نمایم و از صمیم قلب زمزمه می کنم:

«إلهي! لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَن مَعْصِيَتِكَ؛ خدایا! من توان بازگشت

از گناه را ندارم».

به یاد می آورم که چه آسان زیبایی دنیا را تنها برای خود خواسته ام، غافل از شکم های گرسنه و بدن های عریان. به یاد می آورم که چه آسان چشم بر نادیدنی ها گشودم و بر حقایق بستم. به یاد می آورم که چه آسان گوش بر صدای موسیقی [مبتذل] و صداها صدای ناشنیدنی دیگر گشودم و

۱. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

بر آهنگ دلنشین قرآن و مناجات بستم. به یاد می‌آورم که چه آسان دست، پا زبان و وجودم را وقف کارهای نکردنی کردم و از آنچه باید می‌کردم، غافل ماندم و چه آسان قلبم را از یاد تو خالی ساختم و به حبّ دنیا سپردم. گذشته‌ام پر گناه است، «گناهای که لذت‌های آن سپری شده و پیامد زیانبارش به جا مانده و گریبانگیرم شده».^۱ «چه بسیار بدی‌هایم که تو پرده‌اش ندریدی».^۲ «و چه زشتی‌ها که طوق ننگش بر گردنم نیفکندی».^۳ و افسوس که «این لطف تو مرا از بدی‌ها باز نداشت»^۴ «چه کسی بیش از من از درستی کردار دور گشته، آن‌گاه که تمام نعمت‌هایت را در آنچه از من نهی کردی، صرف می‌کنم و چه کسی بیش از من در غرقاب گناه فرو رفته و به خطا مشتاق‌تر است، آن‌گاه که میان دعوت تو و دعوت شیطان مرددم، با آن که خوب می‌شناسمش و آنچه با من کرده از یادم نرفته، باز دعوتش را می‌پذیرم».^۵

اینک من، غرق در ظلمات حجاب، گرفتار در بند گناه، «بازیچه دست گناه گشته‌ام»^۶ چشمم لبریز از زلال اشک ندامت با دلی مالا مال از شرم و پشیمانی، نگاه التماس به تو دوخته‌ام، به خشم تو می‌اندیشم و نه به آتش دوزخت، به دوری از مهر تو می‌اندیشم و نه نزدیکی کيفرت، که اگر بر آتش دوزخت صبر کنم، چگونه بر دوری از مهر تو و حرمان محبت تو

۱. صحیفه سجاده، دعای ۳۱: «من ذنوب أدبرت لذاتها فذهبت و أقامت تبعاتها فلزمت».

۲ و ۳. همان، دعای ۱۶: «و کم من شائبة الممت بها فلم تهتك عني سترها و لم تقلدني مكروه سترها».

۴. همان: «لم ينهني ذلك عن جریت إلى سوء ما عهدت مني».

۵. همان: «و من ابعد مني من استصلاح نفسه حين أنفق ما أجریت علي من رزقك فيما نهيتني عنه من معصيتك و من ابعد غوراً في الباطل و أشد إقداماً على السوء مني حين أقف بين دعوتك و دعوة الشيطان فاتبع دعوته على غير عمي مني في معرفة به و لا نسيان من حفظي له؟»

۶. همان، دعای ۳۱: «من تداولته أيدي الذنوب».

صبور باشم؟^۱

دستم را بگیر و از این غرقاب هلاک بیرون کش که «جز نسیم محبت و عشق تو بیدارم نمی‌کند».^۲ و جز شمیم مهر تو از مستی گناه به هوشم نمی‌آورد.^۳ «ای خدای من! جز تو کسی را نمی‌شناسم که بر گناهانم پرده بخشایش کشد و اعمال زشتم را بپوشاند».^۴

مهربان من! «مرا توان دوری از گناه نیست جز به یاری تو، پس با قوت سرشارت یاری‌ام کن!»^۵ لطیفاً! «از آنچه نمی‌پسندی، از آنچه مرا از گردونه محبت بیرون می‌برد، از خاطراتی که به قلبم خطور کرده، از نگاه‌های چشمم و گفتارهای زبانم چنان توبه می‌کنم که با تمام وجود از آتش کیفرت در امان مانم»^۶ و به سایه‌سار آرام مهرت در آیم.

ای عزیز مهربان! بار گناهم را نظاره کن، امیدم را بنگر، پشیمانی‌ام را بین و ناتوانی‌ام را دریاب! دست رد بر سینه‌ام مزن، دلم را از مهر و محبت خود لبریز کن، پایم را از ورطه گناه بیرون کش و مرا از آن خود کن؛ که عشق تو را در سینه‌ام به آرزو دارم و بی‌مدد تو به این عشق دست نخواهم یافت.

ای خالق سراسر مهر من! بی‌یاری تو هیچم و از یاری خود درمانده. مرا از بند گناه برهان و به وادی محبت خود درآور، چنان که قلبم جز به یاد تو

۱. اشاره به بخشی از دعای کمیل: «إلهي وهني صبرت على حزن نارك فكيف أصبر عن النظر إلى كرامتك».

۲. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه: «إلا في وقت أيقظتني لمحبتك».

۳. اشاره به بخشی از مناجات شعبانیه: «و أبلت شبابي في سكرة التباعد منك».

۴. مفاتیح الجنان، دعای کمیل: «اللهم لا أجد لذنوبي غافراً ولا لقبائحي ساتراً ... غيرك».

۵. صحیفة سجادیة، دعای ۳۱: «و لا استمسك بي عن الخطايا إلا عن قوتك فقوتي بقوة كافية».

۶. همان: «اللهم و إنني أتوب إليك من كل ما خالف إرادتك أو زال عن محبتك من خطرات قلبي و لحظات عيني و حکایات لساني. توبة تسلم بها كل جارحة على حياها من تبعاتك».

نتپد، و دلم لبریز از حلاوت اطمینان به تو گردد تا آنجا که مشتاقانه، خالص
و بی‌ریا به سوی تو آیم. ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ...﴾!

«۱۸»

مهرورز قریب

«يَا قَرِيبًا لَا يَبْعُدُ عَنِ الْمُغْتَرِّ بِهِ!»^۱

چه بسیار دیده‌ام آنان را که فریفته چیزی شدند و سرشان به سنگ
خورد. دنیا چنان فریبکارانه به آنان روی آورد که دل و هوش‌شان پُرد و
ناگهان، آن‌گاه که دلشان در عشق دنیا می‌تپید، به آنان پشت کرد و
درمانده‌شان ساخت.

از این عشق‌های پوچ زیاد دیده‌ام، مثل دویدن به دنبال سرابی، که چون
برسی، تنها حسرت برایت می‌ماند و خستگی و درماندگی. همه عشق‌های
دنیاپی، پوچند، دویدن به دنبال سرابند، باید این دل تشنه محبت را، این
قلب محتاج دوست داشتن را، این حس دوستی در حد پرستش را، آبی
زالال نوشانید، و رشته مهری واقعی بر او افکند. باید چشمه‌ای باشد که به
جای دویدن پی سراب، به سویش بدویم. کافی است قدری دقیق‌تر
بنگریم، کسی هست که عشق را دریابد، کسی که نه تنها به محبت
پشت نمی‌کند، که محب را بیش‌تر و بیش‌تر به خود می‌خواند و رشته
الفتش رشته‌ای است ناگسستنی؛ او که معدن جود است و سرچشمه
هستی، او که سزاوار پرستش است و شایسته عشق ورزیدن، او که دوست
داشتن آدمی را تا اوج کمال تا نقطه برتر هستی بالا می‌برد، باید او را خواند:

۱. بخشی از مناجات شعبانیه.

«يَسَا قَرِيْبًا لَا يَبْعُدُ عَنِ الْمُغْتَرِّ بِهٖ!؛ ای نزدیکی که از عاشقان خود

دور نمی‌گرددی».

ای لطیف! ای رثوف! مهرت را در سینه می‌پرورانم و تو را نزدیک‌تر از خود می‌بینم.^۱ سینه خشک و عطشناکم را از آب مهر و رحمت تو سیراب می‌کنم، شب‌ها به یاد تو به خواب می‌روم و سحرگاه - که موعد دیدار نهاده‌ای - از شوق عشق تو بیدار می‌شوم؛ از پشت پرده بندگی با تو راز می‌گویم، هر چه در دل خسته از فراق دارم، برایت فاش می‌کنم، از ترس دوری‌ات اشک می‌ریزم و به امید نزدیک‌تر شدن به تو از خودت مدد می‌گیرم. دلم که خالی شد، قرآن را برمی‌دارم و کلام گوارایت را در عمق جانم سرازیر می‌کنم. هر کلام، مرا به تو و به لقای تو مشتاق‌تر می‌کند. انگار که ظرفی را از آب پر کنی، روح من سرشار از زنده بودن و طراوت می‌شود. و چون آفتاب بر آید و موعد صمیمی دیدار به آخر رسد، به امید صبحی دیگر و راز و نیازی دیگر، روز را می‌گذرانم. به تلاش برای جلب رضایت تو، لحظه‌ای یادت از دلم بیرون نمی‌رود. چه عشق پر معنایی، چه مهرورزی کریمانه‌ای! تو با آن بزرگی‌ات، مهرت را در دل من ناچیز انداخته‌ای. چه قدر تو رحیمی!

آنان که در پی عشق‌های پوچ دنیایی هستند، چه می‌فهمند که عشق حقیقی یعنی چه؟ چه می‌فهمند که شب‌ها اشک ریختن و روزها کوشیدن و سرانجام در جوانی، جان را خالصانه فدای دوست کردن چه لذتی دارد؟ مهربانا! دل در گرو محبت تو بسته‌ام. می‌دانم که هرگز رشته محبت را پاره نمی‌کنی؛ چون بخوانمت، پاسخ می‌گویی^۲ و چون بجویمت، به من

۱. ق (۵۰) آیه ۱۶: ﴿نَحْنُ اقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾.

۲. نساء (۴) آیه ۱۷: ﴿اَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا﴾.

نزدیکی^۱ می دانم که به من از خودم نزدیک تری، گر چه با چشم نینمت.^۲
 عزیزا! چون غفلت بر من چیره شود و مرا به کردار بد بکشاند، تو مرا از
 آن باز دار و غفلت را از من دور ساز، و چون نادانی و ناتوانی ام مرا از خیر
 باز دارد، تو مرا به سوی آن رهنمون شو. الهی! چون در سایه رحمتت
 درآیم، از هر ستمی به دور خواهیم بود^۳ و چون به پناهگاه تو پناه آورم، مرا
 وحشتی نخواهد بود^۴.

الهی! در آرزوی لقای توام، دستم را بگیر تا از عمل صالح توشه‌ای
 بگیرم و جوازی بیابم به درگاهت.^۵ مهربانا! آنان که از تو غافل شدند و دل
 به سراب بستند، زیانی بس بزرگ دیدند. پس چشم مرا نور حقیقتی ده تا
 به سرابی فریفته نگردم و تنها مهر تو بر دل گیرم، ای مهربان!

«۱۹»

منبع جود و سخا

«یا جواداً لا یبخلُ عمن رجا ثوابه!»^۶

نیاز امید و آرزو و تمنا آبی است که جام وجودمان را پر کرده است،
 کسی نیست که خواهشی نداشته باشد، امیدی در سینه نپرورد یا به طلب
 حاجتی دستی دراز نکند - مهم این است که این دست حاجت را نزد

۱. همان: «إذا سألک عبادی عني فإني قريب».

۲. واقعه (۵۶) آیه ۸۵: «و نحن أقرب إلیه منکم و لکن لا تبصرون».

۳. صحیفه سجاده، دعای ۴۹: «عالمأ أنه لا یضطهد من أوی إلی ظل کنفک».

۴. همان: «و لا یفرع من لجأ إلی معقل انتصارک».

۵. کهف (۱۸) آیه ۱۱۰: «فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً».

۶. بخشی از مناجات شعبانیه.

چه کسی دراز کنی، چه امیدی را در دل پیروری و خواهش از که بخواهی؟ اگر دست رد بر سینه حاجت بزنند، امیدت را ناامید کنند و خواهشت را پاسخ نگویند، با عزت نفست چه می کنی؟! دل پردرد را به چه مرهمی آرام می کنی؟ ما را چه شده که دامن التماس نزد خلاق - که خود حاجتمند و سرشار از نیازند - پهن می کنیم؟ چگونه است که دست نیاز به سوی نیازمندان دراز می کنیم؛ حال آن که خدایی داریم، دارنده محض، غنی و بخشنده که باران جود و کرمش هیچ زمین خشک و حاجتمندی را بی فیض رها نمی کند.

گویی از یاد می بریم که همین ها هم که داریم از اوست. به آنچه داده، نمی اندیشیم و به دیگران امید می بندیم، اما این بار باید چشم دل باز کنیم و جام حاجت نزد او ببریم که منبع جود و سخا و کرم است. با او راز بگوییم و نیاز بخواهیم:

«یا جواداً لا یبخلُ عمن رجا ثوابه!؛ ای بخشنده ای که بر امیدواران ثوابت

بخل نمی ورزی!»

ای مهربان! ای کریم! دست طلب فقط به سوی تو می آوریم که تو در کار هر که به تو پناه آورد، نسیم گشایش می وزی^۱ و چون عطا کنی به منت آلوده نمی سازی.^۲ تو سرچشمه برآوردن حاجتی.^۳ در جاری الطافت بهایی نمی طلبی^۴ و سپیدی عطایت را به سیاهی منت کدر نمی کنی.^۵ با تو همه

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۵۲: «تفرج عنّ لایک».

۲. همان، دعای ۴۵: «إن أعطیت لم تشب عطاءک بمن».

۳. همان، دعای ۱۳: «یا من عنده نیل الطلیبات».

۴. همان: «یا من لا یبیع نعمة بالأثمان».

۵. همان: «یا من لا یکدر عطاءه بالامتنان».

بی‌نیاز می‌شوند و بی‌تو هیچ بی‌نیاز نمی‌شوند.^۱ حاجت‌ها و نیازمندی‌ها گنج‌هایت را فانی نمی‌کند^۲ و بخشش تو به انتها نمی‌رسد.

من جز از تو، از که حاجت بخوام که تو تنها در گشوده به روی حاجاتی. تنها تویی که در بخشش بی‌انتهایت بخیل نیستی. تنها تویی که نیازمندانت را نه حقیر، که اکرام می‌کنی. تنها تو تمناگران را ناامید نمی‌سازی و دست رد بر سینه امیدواران نمی‌زنی،^۳ تنها در خانه توست که همیشه به روی نیازمندان گشوده است و به رایگان بر هر نیازمندی زلال کرمت را جاری می‌کنی.^۴

هرگز چشم امید جز به سوی تو نخواهم دوخت، هرگز دست طلب جز به سوی تو دراز نخواهم کرد، جز تو از کسی حاجت نخواهم خواست؛ که تو معدن بخششی. غیر از تو، چه کسی بی‌نیاز است؟ چه می‌شود آنان را که امید به غیر تو می‌بندند؛ حال آن که دنیا و آخرت در دست توست.

ای بخشنده مهربان! تو را سپاس که مرا از غیر خود بی‌نیاز گردانیدی. تو را سپاس که حاجتم را به نزد غیر خود ننهادی. ای عزیز! دل در گرو مهر تو دارم و به تو امیدوارم؛ مهرم را افزون کن و امیدم را برآور، ای بخشنده فناپذیر!

۱. همان، دعای ۱۳: «یا من یستغنی به و لا یستغنی عنه».

۲. همان: «یا من لا تقنی خزائنه المسائل».

۳. همان، دعای ۴۶: «یا من لا یحقر أهل الحاجة إلیه و یا من لا یخیب الملحین علیه، و یا من لا یجبه بالزرد أهل الذالة علیه».

۴. همان: «بابك مفتوح للراغبین و جودك مباح للسائلین».

«۲۰»

قلب مشتاق

«إلهي هب لي قلباً يُدنيه منك شوقه»^۱

پرنده‌ای کوچک، سفید بال و پرنور، از درون تنگی سینه‌ام، پر می‌کشد به
آسمان دعا تا نامه‌رسان طلبی باشد برای دوست.

مهربانا! سرای محبتی که بنا کردی، گوهری می‌خواهد. سینه‌ای که
مهرت را در آن جاری ساختی، دلی می‌خواهد مهر آفرین و قلبی می‌خواهد
مشتاق تو. دریچه‌ای می‌خواهد گشاده به سوی تو، ریسمانی می‌خواهد
کشیده از درون تا اوج نزدیکی به تو:

إلهي هب لي قلباً يُدنيه منك شوقه؛ خدایا! قلبی به من عطا کن که مشتاق
مقام قرب تو باشد.

رحیما! مرا دریاب، آن‌گاه که قلبم در پرده تاریکی فرو می‌رود،^۲ آن‌گاه
که نام تو قلبم را به تلاطم نمی‌اندازد. آن‌گاه که صدای دعوتت به نماز را
می‌شنوم، اما قلبم در تارهای تنیده شیطان اسیر گشته و از شوق تو و راز و
نیاز با تو، به تپش در نمی‌آید. آن‌گاه که به گناه دست می‌برم و قلبم در
اندیشه حضورت است، یاری‌ام کن!

مهربانا! قلبم را دریاب که قفل بی‌مهری بر او نخورد؛^۳ که از فکر تو
غافل نگردد،^۴ و تن به افسار شیطانی هوای نفس نسپرد.

۱. بخشی از مناجات شعبانیه.

۲. بخشی از دعای صباح: «إلهي قلبي محبوب».

۳. جاثیه (۲۵) آیه ۲۳: ﴿و ختم علی سمعه و قلبه﴾.

۴. کهف (۱۸) آیه ۲۸: ﴿ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه﴾.

ای مهربانِ سراسر محبت! چه می‌شود اگر با قلبم چنان کنی که چون نامت بر زبان می‌آید، به تپش درآید و چون هنگامهٔ راز گفتن با تو می‌شود، بی‌خود از خود، مرا به تو بخواند؛ چون سحرگاه می‌شود، به تلنگری بیدارم کند و چون به ورطهٔ گناه نزدیک می‌شود، دریای شرم از حضورت را در وجودم جاری کند. با آن قلب سراسر عشق، من چه قدر به تو نزدیک می‌شوم! چه لذتی خواهد داشت هر دم‌ش!

بارها! یگانه خدای من تویی، تنها یآوری که مرا از برهوت عدم، به دنیای پر شرّ و شور وجود آورده، یگانه مهربانی که تمام وجودم نیاز به اوست؛ به تو ایمان آوردم و تو را یگانه دانستم، پس قلبم را هدایت فرما^۱ و دلی سالم از هر بیماری شیطانی به من عطا کن تا با آن به سوی تو رو کنم.^۲ عزیزا! آفتاب آرامش را بر قلبم بتابان تا نور ایمانت آسمان دلم را روشن کند.^۳ سرای قلبم را از جام کوچکی که از مهر دنیایی پر گردد، به دریایی ژرف که مهر تو را در خود گیرد، وسعت ده! درون قلبم زلال محبت را جاری کن تا آنچه مایهٔ دوری من از توست، به آبِ مهر بشوید و مرا به تو نزدیک گرداند.

لطیفاً! لحظه‌ای دلم را از زلال اشتیاق خالی مگردان که در عطش دوری تو خواهد پژمرد، نور یادت را هرگز از سرای دلم باز مگیر که به تاریکی غفلت خواهد افسرد.

چشم دلم را از آنچه محبت را دور می‌دارد، کور کن!^۴ و آنچه در نهان

۱. تغابن (۶۴) آیه ۱۱: ﴿وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾.

۲. شعرا (۲۶) آیه ۸۹: ﴿إِلَّا مَنْ أَمَّنَ اللَّهُ بِقَلْبِ سَلِيمٍ﴾.

۳. فتح (۴۸) آیه ۴: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُذْهِبُوا إِيمَانًا﴾.

۴. صحیفهٔ سجادیه، دعای ۹: «أَعْمَ أَبْصَارِ قُلُوبِنَا عَمَّا خَالَفَ مَحَبَّتَكَ».

دلم می‌گذرد در راه رضای خود قرار ده!^۱
 مهربانا! نامت ساحل سکون است و یادت گرمابخش وجود. قلب
 مضطرب من در کمند شیطان اسیر گشته و به ریسمان‌های رنگ وارنگش
 در غل و زنجیر آمده؛ که از اصل دور مانده و به وصل نرسیده. قلب آشفته
 من، که در این عصر آهن و آدم آهنی، از حیات محبت دور مانده و به دست
 ساخته‌های بشر گرفتار آمده است و در گرداب هیاهوی پوچ مادی
 غوطه‌ور شده. اینک تنها به ذکر نام تو آرام می‌گیرد و فقط به شمیم یاد تو
 زنده می‌ماند. یا الله و یا الله و یا الله!

«۲۱»

زبان صدق

«إلهي! هَبْ لي ... لِسَانًا يُرْفَعُ إِلَيْكَ صِدْقُهُ».

در هیاهوی صداها، جور و اجور و کلام‌های بی‌انتها، در میان کلماتی که
 بی‌هدف به دنبال هم، ردیف می‌شوند، کلماتی از نور صداقت می‌درخشند
 و ریسمانی می‌شوند، از فرش تا عرش، از انسان تا خدا. دستانی به آسمان
 بلند می‌شود که:

«إلهي! هَبْ لي ... لِسَانًا يُرْفَعُ إِلَيْكَ صِدْقُهُ؛ خدایا! زبانی به من بخش که

سخن صدقش به سوی تو بالا رود».

زبانی که جز کلام صداقت نداند؛ کلامی بی‌هیچ رنگی از دروغ؛ کلامی
 که بوی شکوفه‌های حیات می‌دهد، بوی طراوت و سبزی، به دور از

۱. همان: «واجعل همسات قلوبنا ... فی موجبات ثوابك».

آلودگی‌ها و زشتی‌ها، یکپارچه صدق و راستی، نور و روشنی، و شفافیت و پاکی.

کاش زبان‌هامان، دسته دسته گل صداقت می‌چید، کاش به بدگویی دیگران نمی‌نشست،^۱ به بطالت نمی‌رفت و به باطل نمی‌پرداخت،^۲ به دروغ آنچه در دلمان نیست فریاد نمی‌کرد،^۳ دیگران را که شاید برتر از ما هستند، به سخره نمی‌گرفت، علف‌های عیب‌جویی را آب نمی‌داد،^۴ و دروغ را از دریچه بی‌ایمانی به درون خود راه نمی‌داد.^۵ کاش کریمانه، بذراستی می‌پاشید و به بهانه عزیز کردن ما، دیگران را خوار نمی‌کرد، از خوبی‌ها می‌گفت، از مهربانی‌ها، از سرچشمه مهر و صفا، از رسول محبت، از دوستی و ولایت، کاش زبانمان همیشه نام تو را می‌برد، تا روح صفا گیرد و جان تا بالاترین شفافیت‌ها پرواز کند.

کاش زبانمان به جای چانه زدن بر سر تخیلات و اوهام، از شیدایی دل می‌گفت در وادی نور. کاش به جای پاشیدن بذر کینه و نفاق، یک دنیا دوستی و مهر و سپاس می‌افشانند.

باید به زبان‌هامان یاد بدهیم که با انسان‌ها از خوبی‌ها بگویند.^۶ باید با کلامان پرده‌ای بیافیم از صداقت و خوبی و همه دروغ‌ها، بدگویی‌ها، چاپلوسی‌ها و همه نگفتنی‌ها را با این پرده نورانی بپوشانیم. باید زبانمان که هدیه اوست، فقط به عشق او در کام بگردد.

۱. حجرات (۴۹) آیه ۱۲: ﴿وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾.

۲. مدثر (۷۴) آیه ۴۵: ﴿وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ﴾.

۳. فتح (۴۸) آیه ۱۱: ﴿يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾.

۴. همزه (۱۰۴) آیه ۱: ﴿وَيَل لِّكُلِّ هَمَزَةٍ لَعْنَةٌ﴾.

۵. نحل (۱۶) آیه ۱۰۵: ﴿أَمَّا يَفْتُرِي الْكُذِّبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾.

۶. بقره (۲) آیه ۸۳: ﴿قُولُوا لِلنَّاسِ حَسَنًا﴾.

باید به زبانمان یاد بدهیم که تسبیح بگویند تا دلمان روشن شود.

سبحان الله، شکراً لله، عفواً لله!

لطیفاً! تو یاری مان کن که ما ناتوانیم. مهرباناً! از کلامان ریسمانی بساز تا به سوی تو آییم، زلال صداقت و راستی را بر زبانمان جاری کن و نام خود را ذکر دایممان قرار ده، یا عظیم و یا کریم!

«۲۲»

سرچشمه فیض

«فَانِّي لَا أَقْدِرُ لِنَفْسِي دَفْعاً وَلَا أَمْلِكُ لَهَا نَفْعاً»^۱

این دنیای فانی و زودگذر، به چشم ما طولانی و ماندگار آمده و چه فریبکارانه، دل ما را به خود مشغول داشته، چه پرده غفلتی بر وجود ما افکنده، تا آن جا که خود را از یاد برده ایم. از یاد برده ایم که حاجت محض و فقر تمامیم، از یاد برده ایم که نبوده ایم و فیض او، ما را بود کرده، از یاد برده ایم که هرچه هست، اوست و ما هیچیم. نه توان به دست آوردن سودی داریم و نه قدرت دور کردن شرّی، گمان کرده ایم که جاودانه خواهیم بود و بر دنیا حکومت خواهیم راند. اگر در خود قدرتی گمان برده ایم، از آن جهت است که گناه می کنیم، به آینده مان نمی اندیشیم، از ترس او، از گناهان توبه نمی کنیم، غرق غفلت و مست لذت گناه گشته ایم. دیری نخواهد پایید که غرورمان درهم شکنند و پوچی گمانمان رخ بنماید. و اگر آن روز عذرخواهی سودی نبخشد^۲، فرصت پشیمانی هم

۱. بخشی از مناجات شعبانیه.

۲. غافر (۴۰) آیه ۵۲: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذرتهم﴾.

گذشته باشد، چه باید کرد؟

باید از هم اکنون بیش تر بیندیشیم، جدی تر فکر کنیم، دقیق تر بنگریم، بفهمیم فقر و ناچیزی مان را، درک کنیم حاجت محضمان را و به او پناه ببریم و به او توکل کنیم.

«قَائِنِي لَا أَقْدِرُ لِنَفْسِي دَفْعاً وَلَا أَمْلِكُ لَهَا نَفْعاً؛ خدایا! مرا توان

جلب سودی برای خودم یا دفع شری نیست».

توان بازگشت از گناه ندارم،^۱ مرا قدرتِ مقابله با طوفان فریبکاری دنیا و اغوای شیاطین نیست. جز به نور محبت تو، راه به سوی طاعت و هدایت نخواهم برد، جز به مهر تو ریسمان رستگاری را نخواهم یافت. درهای سعادت به یاری تو بر من گشوده می‌گردد، حتی مرا قدرت آن نیست که کارنیکم را چون توشه‌ای گران‌بها حفظ و نگهداری کنم^۲ و آن را از دست ندهم.

لطیفاً! دستم را بگیر و به ناچیزی‌ام رحم آور! ناتوانی‌ام را ببین و مددم کن! عجزم را بنگر و یاری‌ام رسان؛ که اگر تو بخواهی، به سرچشمه زلال هدایت دست خواهم یافت و گرنه، به وادی سیاه هلاکت خواهم افتاد. نه سودی برای خودم می‌توانم به دست آورم و نه ضرری را دور کنم، مگر آنچه را که تو بخواهی.^۳ تمام دارایی من دعایی است که به سوی تو عرضه می‌دارم. آنچه دارم، دست‌طلبی است که به سوی تو دراز می‌کنم و یک سینه امید که با آن، رحمت و فیض تو را انتظار می‌کشم. دست طلبم را کوتاه مکن و سینه امیدم را به ناامیدی به درد نیاور! یاری‌ام کن؛ که تو غنی و

۱. مناجات شعبانیه: «لم یکن لی حول فانتقل به عن معصیتک».

۲. بقره (۲) آیه ۲۶۴: ﴿لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مَّا كَسَبُوا﴾.

۳. اعراف (۷) آیه ۱۸۸: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَلَا ضَرّاً إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾.

ستوده‌ای و من ناچیزم و فقیر درگاهت.^۱ ناامیدم مخواه، و افتادن در
ورطهٔ هلاکت را بر من مپسند! مددم کن که امیدم به توست، ای تنها امید
امیدواران!

«۲۳»

پرواز تابی نهایت

«إلهي! هَب لي كَمَالَ الانْقِطَاعِ إِلَيْكَ.»^۲

دنیا با همهٔ زرق و برق فریبکارانه‌اش زمامِ دلم را به سوی خود
می‌خواند و نگاهِ مهرم را به سوی رفاه، مقام، ثروت، شهرت و هزار معنای
پوچ دیگر می‌کشاند. شیطان گام به گام، از لذایذ دنیایی، تور غفلتی می‌سازد
و بر من می‌اندازد. بارها فریبم می‌دهد و مرا به خطا می‌خواند، به بیراهه‌ها،
به ورطه‌های هلاک و بدبختی، که با مکر و حيله، آذین شده‌اند.
حاجتمندی‌ام را به رخ می‌کشد و دست طلبم را به سوی غیر می‌کشاند. در
میان این همه فریب، بیراهه و آذین‌های دروغین، من مانده‌ام ضعیف و
ناتوان، حاجتمند و سرشار از نیاز، تشنهٔ مهر تو، عطشناک پرستش تو با تمام
یگانگی‌ات. مهربانا! مرا دریاب که در این دنیا رشتهٔ مهر تو را گم کرده و در
پی‌اش اشک می‌ریزم.

«إلهي! هَب لي كَمَالَ الانْقِطَاعِ إِلَيْكَ؛ خدای من! بال رستن از همه چیز

تا رسیدن به خودت را به من مرحمت کن!»

کویر خشکیدهٔ دلم، در انتظار جرعهٔ آب مهربانی توست. نگاهم

۱. فاطر (۳۵) آیه ۱۵: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾.

۲. بخشی از مناجات شعبانیه.

به دنبال انوار محبت، همه جا را گشته، دست‌های نیازم به سوی تو بلند است و ندای ناله‌ام بر آسمان. خدایا! من تو را می‌خواهم، تو هم ای مهربان، مرا بخواه!

همه چیز این دنیا، دست و دلم را دربند کشیده، دلم از فراوانی نعمت به فتنه لذت افتاده، نسیم سلامتی، مستی بی‌خبری از عبادت بر من افکنده، هوای نفس گرفتارم کرده و دنیا بر من دست یافته.^۱ چون به سوی تو رو می‌کنم، بندها سد راهم می‌شوند.

زندگی با همه تعلقاتش زنجیری شده بر پای پرنده دلم که چون قصد پرواز به سوی آسمان محبت کند، قدرت پرواز از او سلب می‌گردد.

مباد که این بندها بر پای من بماند و من به این بندها عادت کنم و از تو و از پرواز به سوی غافل شوم. مباد که خود با دست خود این بندها و تعلقات را افزون کنم و به آنها دل خوش دارم. مباد که ندای ﴿فدخلی فی عبادی﴾^۲ بلند شود و من در بند این تعلقات بمانم و از این رستگاری بزرگ باز مانم.

مهربانا! تو یاری‌ام کن، بندها از پایم بگشا، مهرشان را از دلم بیرون کن، چنان که تنها و تنها به تو بیندیشم و مهر تو را در سینه بدارم.

رحیما! مدد من کن که به وقت نیاز تنها به درگاه تو حاجت آورم، در بیچارگی فقط به پیشگاه تو بنالم. چون مضطر شوم جز از تو کمک نخواهم و گاه حاجت به غیر تو فروتنی نکنم.^۳ الهی! دلم را به جز از یاد خودت از

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۵۲: «بَدَنه غافل لسکون عروقه و قلبه مفتون بکثرة النعم علیه، ... و فتنه الهوی و استمکت منه الدنیا».

۲. فجر (۸۹) آیه ۲۹: «در میان بندگان داخل شو».

۳. صحیفه سجادیه، دعای ۲۰: «و اسئلك عند الحاجة و أتضرعُ إليك عند المسکنة و لا تفتني بالاستعانة بغيرك إذا اضطررت و لا بالخضوع لسؤال غيرك إذا افتقرت».

هر یادی خالی کن، زبانم را جز به شکر خودت از هر سپاسی باز دار،
 اعضايم را جز به طاعت خود از هر طاعتی باز دار!^۱
 چنان کن که با بریدنم از غیر و پیوستنم به تو از هر شایبه‌ای خالص شوم
 و با تمام وجود به تو رو آورم، از نیازمندان عطای تو، رو گردانم و دل بریده
 از همه چیز، غرق در زلال مهرت و مست شمیم محبتت، به سوی تو آیم.
 خدایا! قلبم را خلوتگه محبت خود ساز^۲ و دلم را جایگه مهرت، چنان
 که هیچ مهر و محبت دیگری در آن جای نگیرد؛ چشم دلم را از آنچه در
 مسیر غیر عشق توست، کور ساز^۳ و به نور خودت روشن کن!
 امیدا! ریسمان محبتم را از دیگران پاره کن و با مهر خود پیوند ده،
 چنان که جز رشته محبت تو رشته‌ای بر گردنم نباشد، ترس از گسستن از
 دیگران را با پیوستن به خودت از من بردار،^۴ از عشق و بندگی، دو بال
 پروازم ده تا سرگشته از هرچیز، به سوی تو پرواز کنم، ای محبوب من!

«۲۴»

ندای ملکوتی

«وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ.»^۵

سال‌هاست که ما را می‌خوانی به صدها زبان، که به سویت بیایم

۱. همان، دعای ۱۱: «واشغل قلوبنا بذكرك عن كل ذكر، وألستنا بشكرك عن كل شكر و جوارحنا بطاعتك عن كل طاعة.»

۲. همان، دعای ۲۱: «و فرغ قلبي لمحبتك.»

۳. همان، دعای ۹: «و أعم أبصار قلوبنا عما خالف محبتك.»

۴. همان، دعای ۵: «واكفنا وحشة القاطعين بصلتك.»

۵. بخشی از مناجات شعبانیه.

و به سعادت واقعی برسیم. سال‌هاست که ما را می‌خوانی در هر زمان، که به سویت بیاییم و رستگار شویم، دوستان داری، از خودمان بیش‌تر و بیش‌تر؛ زیرا هرچه سرپیچی می‌کنیم، بازهم ما را می‌خوانی.

قبل از آمدنمان، جمعمان آوردی و خواستی که جز تو را بندگی نکنیم. آن‌گاه که به این دیار غفلت آمدیم، هر روز بارها و بارها صدای اذان را شنیدیم که ندا می‌کند:

«حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ؛^۱ بشتابید به سوی رستگاری».

لطف تو بر ما چگونه است که چنین در پی سعادت مایی؛ بردباری‌ات تا کجاست که ما، نافرمانی‌ات را می‌کنیم و تو، می‌خوانی مان تا از گناهانمان درگذری؛ عزیزا! مهربانا! ای خدای من!

«وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ؛ از آنانی قرارم ده که چون ندای‌شان کنی،

تو را اجابت کنند».

چون به خود بخوانی‌شان، به سویت آیند، آنان که با تمام وجود خواندند: «خدایا! ما صدای منادی‌ات را که ندا می‌داد برای ایمان، که ایمان آورید، شنیدیم و ایمان آوردیم»^۲ آنان که تو را و رسالت را اجابت کردند و وعده پاداش بزرگ شنیدند.^۳

لطیفا! بسیارند آنان که ندای تو را می‌شنوند و بی‌توجه به ندای تو، می‌گذرند، آنان که چون به نماز خوانده می‌شوند، آن را به سخره و بازی می‌گیرند.^۴ چه غفلت بزرگی سراپای‌شان را فرا گرفته است که ندای تو را

۱. قسمتی از اذان.

۲. آل عمران (۳) آیه ۱۹۳: ﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمَنُوا بِرَبِّكُمْ، فَآمَنَّا﴾.

۳. رعد (۱۳) آیه ۱۸: ﴿لَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحَسَنَى﴾.

۴. مائده (۵) آیه ۵۸: ﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُوًا وَلَعِبًا﴾.

که خیرخواه‌ترین و مهربان‌ترینی - به بیهوده می‌پندارند. اینان همان‌ها هستند که چون اجلشان در رسد و چشم غفلتشان برداشته شد، زیان‌کاری و ورطهٔ هلاکی را که در آن افتاده‌اند، ببینند، به تمنا آیند که: «خدایا! ما را مهلتی بخش تا دعوت تو را پاسخ گوئیم و از فرستادگانت پیروی کنیم»^۱ و این تمنایی است محال و آرزویی است دست نیافتنی. آنان خواهند ماند با زیان ابدی‌شان و خسران آشکارشان و چه سخت عذابی خواهند کشید.

ای مهربان! ای لطیف! گفתי که چون بخوانمت، پاسخم می‌گویی،^۲ اینک به عجز، تو را می‌خوانم و به زاری، به درگاہت می‌نالم که بر من مپسند این زیان و خسران را، یاری‌ام کن که چون ندای تو رسد، به جان و دل پاسخش گویم. مددم رسان تا گوشم در انتظار ندایت، از هر شنیدنی غافل بماند. قلبم را چنان مشتاق خود گردان که به شنیدن ندایت به تپش افتد و مرا از خواب غفلت بیدار کند. چنانم کن که ندای «فَاعْبُدْنِي»^۳ تو را با تمام وجود پاسخ گویم، قبل از آن که روزی فرارسد که از جانب تو بازگشتی نباشد،^۴ ای رحیم!

«۲۵»

فرار از ناامیدی

«إِلٰهِي لَمْ أُسَلِّطْ عَلَىٰ حُسْنِ ظَنِّي قُنُوطَ الْآيَاسِ»^۵.

از آن روز که به فیض لطف بی‌کرانت از ژرفای محض عدم تا دیار

۱. ابراهیم (۱۴) آیه ۴۴: ﴿رَبَّنَا أَخْرِنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتِكَ وَنَشِعِ الرَّسْلَ﴾.

۲. نساء (۴) آیه ۱۷: ﴿أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَا﴾.

۳. طه (۲۰) آیه ۱۴: ﴿مَرَا پَرَسْتَشْ كُنِيْدَ﴾.

۴. شوری (۴۲) آیه ۴۷: ﴿اسْتَجِیْبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمَ لَا مَرَدَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ﴾.

۵. بخشی از مناجات شعبانیه.

وجود آمدم، هر لحظه از زلال احسانت لبریز بوده‌ام، هر آن در دریای نکویی‌هایت، بیش‌تر غوطه خورده‌ام، آن‌چنان که نکویی‌ها را ندیدم و نشناختم، باران مه‌رت بر من همواره بارید و مرا رویاند، و من نعمت را شکر نکردم،^۱ لطفت را ندیده انگاشتم و جسورانه و بی‌خیال از احسانت گذشتم.

آنچه فرمانم دادی، در انجامش سستی کردم،^۲ آنچه خواستی نکردم، آنچه پسندیدی، نادیده گرفتم، و به این بسنده نکردم و دست بر گناه آلودم. آنچه نهی‌ام کردی به سویش شتافتم،^۳ خود را به ورطه غضبت افکندم، دست و پای در زنجیر گناه کشیدم، روح را به زشتی‌ها آلودم، بی‌توجه به نگاه همیشگی تو گستاخانه هرچه نباید، کردم و پای در راه باطل نهادم و این همه، مرا به ناامیدی می‌کشاند؛ حال آن که دلم همیشه لبریز از امید و ایمان به تو بوده است.

«إلهي! لم أسلط على حُسنِ ظنِّي قنوطَ الأيَّاسِ؛ مهربانا! بر این

خوش‌گمانی‌ام ناامیدی را مسلط مساز!»

خدای من! همواره ایمانت را در دل پاس داشته‌ام و احسانت را همواره به چشم دیده‌ام. امیدت هرگز از دلم بیرون نمی‌رود و چشم امیدم هرگز از سوی تو به سوی غیر دوخته نمی‌شود. اما آن همه ناشکری، آن همه کوتاهی در اجرای اوامرت، آن همه بی‌توجهی به زینهارت، مرا چنان در ظلمات سیاهی‌ها غرق کرده که راه نجاتی نمی‌یابم، چیزی نمانده تا از نجات ناامید شوم، رشته امید رو به پاره شدن می‌رود و این ناامیدی

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۱۲: «نعمت أنعمت بها علي فقضرت في شكرها».

۲. همان: «أمر أمرت به فأبطات عنه».

۳. همان: «نهى نهيتني عنه فأسرعت إليه».

نه از یأس، که از رحمت توست.^۱ رحمت تو بی‌کران است و بی‌نهایت، بارانی است بخشنده که بر هر زمینی می‌بارد، چه شوره‌زار و چه مرغزار، نسیم آرام‌بخشی است که هر چهره‌ای را می‌نوازد، چه سیاه و چه نورانی. نه! ناامیدی من از رحمت بی‌کران تو نیست، از پردهٔ سیاه و ضخیمی است که بر روح خود کشیده‌ام. ناامیدی من از کمی نکویی‌ها و بسیاری بدکاری‌هایم است.^۲ ناامیدی از نامهٔ سیاه منست، نه از نگاه مهر تو. سیاهی نامه‌ام چنان به ناامیدی می‌کشدم که هر آن احتمال می‌رود تا به آتش یأس بسوزم و اگر نبود فرمان تو به امید همیشگی و نهی تو از یأس از رحمت خدا، هر لحظه پایم در لغزشگاه ناامیدی می‌لغزید.

اینک که سرشار از ایمان به توام، و سال‌های سال بذر محبت تو را در دل کاشته‌ام تا خوشه خوشه امید بچینم، از تو چگونه ناامید شوم؛ که خود به مهر همیشگی‌ات فرموده‌ای:

«ای بندگان من که بر خود ستم کرده‌اید! از رحمت خدا ناامید نشوید که خدا همهٔ گناهان را می‌آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است».^۳
 خدایا! من با همهٔ روسیاهی‌ام به درِ امیدت می‌آیم، می‌دانم که تنها آنان که به تو کفر می‌ورزند، از رحمتت مأیوس می‌شوند،^۴ می‌دانم که گناهکار امیدوار به تو نزدیک‌تر است تا عابد ناامید،^۵ می‌دانم که بزرگ‌ترین

۱. همان، دعای ۳۹: «لا أن يكون يأسه قنوطاً».

۲. همان: «بل لقلّة حسناته بين سيئاته».

۳. زمر (۳۹) آیه ۵۳: ﴿قل يا عبادي الذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله إن الله يغفر الذنوب جميعاً إنه هو الغفور الرحيم﴾.

۴. یوسف (۱۲) آیه ۸۷: ﴿إنه لا يأس من روح الله إلا القوم الكافرون﴾.

۵. کنز العمال، ح ۵۸۶۹، رسول الله ﷺ می‌فرماید: «الفاجر الراجي لرحمة الله تعالى أقرب منها من العابد المقنط».

بلا و دردمندی، بریدن رشته امید است از تو،^۱ و می دانم که تو بر هر که تو را
بخواند، مهربان و رحیمی.^۲

پس بارالها! چشم امیدم را مبنده، دست خواهشم را کوتاه مکن و به
سینه‌ام - که مالا مال از امید به توست - دست رد مزن! مهربانا! باران یاری‌ات
را بر ما بیار و ما را از ناامیدان قرار مده،^۳ ای تنها امید امیدواران!

«۲۶»

دستِ طلب

«فَلَّكَ أَسْئَلُ»^۴

سحرگاهان که نسیمی خوش، عمق وجودم را به پرواز در می آورد، از
اندکی دورتر، نظری به خویشتن خویش می اندازم، وقتی نگاهم از پشت
پنجره حقیقت بر وجودم می نگرد، وجودی درمانده و سراپا نیاز می بینم که
جز حاجت و خواهندگی، هیچ چیز دیگری نیست. همه مان همین وجود
سراپا نیازیم، همین فقر محضیم، آنچه هست اوست. ما عدم‌هاییم که
درگرو وجود او پا در عرصه وجود نهاده‌ایم. بگذریم از این که گاه همین
وجود ناچیز سراپا احتیاج، رخت غرور بر تن می پوشاند و منی می شود و
قدرتی پوشالی در خود گمان می برد.

کجا ببریم این بار تمنا را؟ از که بخواییم این دریای حاجت را؟

۱. غرر الحکم: «أعظم البلاء انقطاع الرجا».

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۱۱: «إنک رحیم بمن دعاک».

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۳: «اللهم فاسقنا غیثک و لاتجعلنا من القانطین».

۴. بخشی از مناجات شعبانیه.

ای مهربان بخشنده، ای کرامت محض! جز تو که همه چیزی و وجود محضی، جز تو که بخشش کریمانه‌ات، هر ذره ناچیز را، به باران جود و کرم، تفضلی می‌کند؛ جز تو، از که بخواهیم؟ دریغا اگر به سوی نیازمندان دست‌طلب دراز کنیم.

«فَلَّكَ أَسْأَلُ؛ تنها از تو می‌طلبیم».

این وجود سراسر نیازمان را به درگاه تو عرضه می‌داریم و به دست کرم‌ت چشم‌امید می‌دوزیم. دامن تمنای‌مان را از امید بخشش و لطف تو پر می‌کنیم و از تو می‌خواهیم تا در وزش نسیم لطفت در اجابت به این تمنای عاجزانه، شمیم خوش وجودت را حس کنیم و لطافت ریسمان مهری را که از بنده تا خدا کشیده شده، از صمیم قلب دریابیم. شاید این تمنا و حاجت بهانه‌ای باشد، برای این که از تو بخواهیم، تا با تو باشیم و نور یادت را در قلبمان حس کنیم. شاید نیازمندان خواسته‌ای تا هنگام آوردن نیاز به درگاهت، درت را بگوییم و هم کلامت گردیم تا رشته الفتان نگسلد، تا جاری مهر و عطف‌ت‌مان قطع نگردد، تا از تو غافل نشویم و تو را از یاد نبریم. تو ما را خواسته‌ای پس نیاز را به این بهانه در ما نهاده‌ای و چه زیبا و کریمانه تمناها مان را پاسخ می‌گویی و چه لطیف، زلال بخشش را به زمین وجودمان جاری می‌کنی.

دریغا اگر جز به درگاه تو آییم، دریغا اگر در خانه دیگری را بزنیم، دریغا اگر خواب غفلت‌مان آن‌قدر سنگین باشد که حتی به حاجتی هم به در خانه‌ات کشیده نشویم و دریغا اگر مستی فریب دنیا آن‌قدر در وجودمان رخنه کرده باشد که از غیر تو، طلب حاجتی کنیم؛ که خواستن و تمنا کردن از تو، ما را به تو نزدیک می‌کند و خواستن از غیر تو ما را از آن‌ها دور و نزد

آن‌ها کوچک می‌کند،^۱ پس این چه غفلتی است که تو را رها کنیم و به دیگران امید بندیم؟!

نه، جز از تو حاجتی نمی‌خواهم؛ که تو چون عطا کنی، به کرامت عطا کنی و چون بازداری، خیر و برکت در آن جاری کنی.^۲
کریم! من بار حاجت به درگاه تو می‌افکنم، دست طلب به سوی تو دراز می‌کنم، مخواه که حاجتمند غیر تو شوم و مپسند که روی طلب به سوی غیر تو باز کنم. مرا دریاب که رد کردن سائل از ساحت تو دور است.^۳
مرا به کرانه دریای جود و کرمت راه ده و سایه بخشش همیشگی‌ات را بر سرم بیفکن، ای وجودِ سراسر کرم!

«۲۷»

دوامِ ذکر

«أَسْأَلُكَ ... وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ يُدِيمُ ذِكْرَكَ»^۴

در این آشفته بازار پرهیاهوی دنیایِ امروز، در این جنجال بی‌انتهای بر سر بودن‌ها و چگونه بودن‌ها، در این مخروطه‌های به جا مانده از طوفان غفلت‌ها و فراموشی‌ها، کسانی تو را می‌خوانند، در میان امواج صداهای پوچ و توخالی و بی‌مفهوم، صدایی هم نام تو را می‌آورد و نامت زلال آرامش و قرار را جاری می‌سازد.

۱. غرر الحکم، حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «التقرب إلى الله تعالى بمسألته و إلى الناس بتركها».

۲. همان: «لا تسألوا إلا الله سبحانه، فإنه إن أعطاكم أكرمكم و إن منعكم خاركم».

۳. ضحی (۹۳) آیه ۱۰: ﴿وإنا السائل فلا تنهر﴾.

۴. بخشی از مناجات شعبانیه.

اگر زمینی هست، برکتی هست، بارانی هست و سبزی زندگی هست، تنها از برکت نام توست.

نام توست که زندگی را به راه می‌اندازد، باران حیات نازل می‌کند و موج طراوت بر ساحل زندگی می‌افکند. خوشا دهانی که جز به آوردن نام تو، گشوده نشود.^۱ خوشا صدایی که به ذکر اسم تو برآید و خوشا چشمی که بر ساحل نگاهش زورق نام تو لنگر اندازد. خوشا آنان که در هر نفسی، به نام تو، یک دنیا طراوت را به روح سبزشان هدیه می‌کنند. خوشا آنان که یکسره در پناه نام تو انس می‌گیرند و خوشا آنان که به دور از هر کار لهوی، هر سخن هرزی، در کار ذکر تو اند، سخنشان ذکر توست، گام‌هایشان به نام توست، خواستن و برخاستنشان به نام توست. خوشا آنان که در سایه‌سار سبز و با صفای نام و یاد تو زندگی می‌کنند. مهربانا، لطیفا! من نیز اینک تو را می‌خوانم که چنینم عطا کنی:

إلهي! ... أسئلك ... أن تجعلني ممن يُدِيمُ ذِكْرَكَ؛ خدایا! از آنانم قرار ده که همیشه در ذکر تو اند.

آنان که با نام تو آمدند، به نام تو زیستند و به نام تو رفتند. شیرمردان روز و زاهدان شب که در چشمشان نور آسمانی یاد تو می‌درخشید و در فرجام نیک زندگی‌شان، به سوی مغفرت و پاداش بزرگ تو پر کشیدند، متقینی که نام و یاد تو شیوه زندگی‌شان بود^۲ و با آوردن نام تو خود را در مجلس محبوب می‌دیدند.^۳

لطیفا! در این چند راهی‌های پرفریب زندگی امروز، در این راه پر از دام

۱. غرر الحکم، ۵۹۳۶: «طوبی لمن صمت الآ من ذکر الله».

۲. همان، ۵۱۶۳: «ذکر الله شیمة المتقین».

۳. همان، ۳۲۲: «الذکر مجالسة المحبوب».

و فتنه، که هر ذره آوایی دارد و مرا به خود می خواند، نام تو چراغ هدایت من است و پیوستگی یادت، ریسمان فلاح من.^۱ در این دریای پراضطراب و این غفلتگاه پرمخاطره که هرکس را به گونه‌ای به درون گرداب‌های پرتلاطم خود کشیده است، نامت ساحل آرام و اطمینان قلب من است.^۲

رحیما! من به آوردن نامت و پاشیدن عطر یادت در تمام لحظات زندگی ام امید رستگاری دارم و چشم انتظار به گشایش در فیض و رحمت دوخته‌ام.

عزیزا! مرا در زمره آنان که از نام تو بازماندند و شیطان همدم و همنشین آنان گشت، قرار مده! برایم مخواه قلبی را که دیوار قساوتش راه بر عطر جانبخش نام تو بر بندد و مرا به وادی گمراهی و هلاکت افکند. بر من میسند لحظه‌ای را که دنیا به فریبی، مرا از نام و یاد تو غافل سازد؛ که خود فرمودی:

«ای کسانی که ایمان آوردید! اموال و فرزندانان، شما را از یاد خدا غافل نکند، و هرکس چنین کند، همانا زیانکار است».^۳

بارالها! این خسران آشکار و زیان ابدی را بر من میسند! ای خدای مهربان من! شمیم یادت را همواره در کوچه‌های زندگی ام بیفشان و آسمان دلم را به خورشید یادت نور افشان کن! در زمره خوبانی قرارم ده که چون نام تو می آید، قلب‌هاشان به تپش می افتد،^۴ آنان که در هر نفس، نام تو را می آورند. از ذکر دایم برایم بالی بساز تا در آسمان مهرت به پرواز درآیم و

۱. جمعه (۶۲) آیه ۱۰: ﴿وَأذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.

۲. رعد (۱۳) آیه ۲۸: ﴿إِذَا بَدَأَ اللَّهُ تَطْمِثِنَ الْقُلُوبِ﴾.

۳. منافقون (۶۳) آیه ۹: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾.

۴. انفال (۸) آیه ۲: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾.

از همه پوچی‌ها و بیهودگی‌های دنیایی که تاب و تبش، هرکس را در عمق خود فرو می‌برد، رهاییم ده، ای مهربان پاینده!

«۲۸»

پیمان مودت

«أَسْئَلُكَ ... أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ ... لَا يَنْقُضُ عَهْدَكَ»^۱

وقتی با کسی که دوستش داری و دل در گرو مهرش نهاده‌ای، پیمانی می‌بندی، گویی تمام وجودت با آن پیمان پیوند می‌خورد. انگار که آن پیمان، حدّ زنده بودن توست. خط قرمزی می‌شود در زندگی‌ات، که پا از آن فراتر نمی‌نهی و نه تنها این، که به حدودش هم نزدیک نمی‌شوی، مبادا که گمان کند پیمان را شکسته‌ای. این پیمان که با محبوب بسته‌ای، قاب بلوری می‌شود به دور زندگی‌ات، که اگر بشکنی‌اش، گویی زندگی خود را به بازی گرفته‌ای، تا پای جان، با تمام توان، بر سر پیمانت هستی و هرگز آن را از خاطر نمی‌بری. و چه پیمانی زیباتر، محکم‌تر و واقعی‌تر از پیمان انسان با محبوبش؟

آن روز که همه، اوّل تا آخر، جمع شدند و در جواب ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾، بلی گفتند^۲ و عهد بستند که او را به خدایی باور کنند، بنده او باشند، اطاعتش کنند و غیر او را هرگز نپرستند و اطاعت نکنند، همه با هم پیمان بستند که تنها بنده خدا باشند، چه زیبا، چه با شکوه، چه پیمان گران‌قدری، چه پیمان سودمندی! مهربانا، بارالها!

۱. بخشی از مناجات شعبانیه.

۲. اعراف (۷) بخشی از آیه ۱۷۲.

أَسْأَلُكَ ... أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ ... لَا يَنْقُضُ عَهْدَكَ؛ مرا از آنانی قرار ده که

عهد تو را نشکستند.

عزیزا! مرا از آنانی به شمار آور که با پیمان تو آمدند و با وفای به عهد رفتند و به فلاح و رستگاری رسیدند. از آنان که در این آشفته بازار دنیا، پیمان تو را، به متاعی ناچیز و کم ارزش فروختند، که سودها کردند. در این خانه فریب، در این دنیای رنگ‌رنگ پر زرق و برق، که چشم و دل آدمی را به خود می‌خواند، چه بسیارند آنان که غافلانه، پیمان ارجمندشان را شکستند و بنده شیاطین شدند، بنده هرچه غیر خدا. گوهر عهد و ایمان‌شان را به بهایی ناچیز، در قبال اندکی لذت زودگذر و ذره‌ای خوشی پوچ و دروغین، فروختند. آنان در آخرت بهره‌ای ندارند. خدا در روز قیامت با آنان سخنی نمی‌گوید و بر آنان نظر نمی‌کند، پاک نمی‌گردند و عذابی دردناک انتظارشان را می‌کشد.^۱ وای بر آن‌ها، چه زیان آشکاری! آن‌گاه که او رشته مهر پاره کند و جاری لطف را دریغ دارد، چه خواهند کرد آنان که پیمان را گسسته‌اند؟ آنان که عهد خدا را پس از بستن عهد شکستند و رشته‌ای را که خدا امر به وصل بودنش می‌کرد، پاره کردند. راستی که آنان زیان‌کارند.^۲

مباد که باغ زندگی ما به آتش چنین زبانی بسوزد. مباد که رشته مهر از محبوب بگسلیم و پیمان بشکنیم، از یاد ببریم که او با ما عهد کرده که شیطان را بندگی نکنیم؛ که دشمنی است آشکار، و تنها او را بندگی کنیم و به

۱. آل عمران (۳) آیه ۷۷: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا، أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يَكَلِمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

۲. بقره (۲) آیه ۲۷: ﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ ... أُولَئِكَ هُمُ الْغَاسِقُونَ﴾.

راه راست رویم.^۱ کاش می فهمیدیم همین دو جمله که با او عهد بسته ایم،
ضامن سعادت است که دست خیلی ها از آن کوتاه است.
مهربانا! تو یاری مان کن تا بر سر پیمان بمانیم و عهدمان را از یاد نبریم.
عزیزا! گفתי که اگر ما به عهد خود وفا کنیم و تو را بندگی نماییم، تو نیز به
عهد خود در قیامت وفا می کنی^۲ و پناهمان می شوی. رحیما! گفתי که
هرکس به عهد خود وفا کند، پاداشی گران قدر نزد تو دارد.^۳
ای عطوفت یگانه! در این وفای به عهد نیز از خودت یاری می خواهیم.
مخواه که عهدت را بشکنیم و پیمانت را به دست فراموشی بسپاریم. میخواه
که بنده غیر تو باشیم و کلام دیگری را بپذیریم، تو که نورت را از اول
بودنمان در ما تابانیده ای، هرگز ما را از نور خود محروم مساز، یا نور
و یارحیم!

«۲۹»

یاد معشوق

«أَسْئَلُكَ ... أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ ... لَا يَغْفُلُ عَنِ شُكْرِكَ.»^۴

وقتی آب را از ماهی بگیری، تازه می فهمد که معنای آب چیست؟ وقتی
هوا را از آدمیان بگیری، تازه می فهمند که نفس کشیدن چه لذتی دارد! تا
ماهی در آب باشد و آدمی در هوا، نه آن می داند که آب، چه نعمتی است و

۱. یس (۳۶) آیه ۶۰: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ، إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾.

۲. بقره (۲) آیه ۴۰: ﴿أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفَ بِعَهْدِكُمْ﴾.

۳. فتح (۴۸) آیه ۱۰: ﴿وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

۴. بخشی از مناجات شعبانیه.

نه این می فهمد که هوا چه قدر گران مایه و عزیز است. و ما که چون ماهی در بحر الطاف و دریای نکویی ها و نعمت های او شناوریم، چگونه می دانیم که نعمت او بر ما کدام است؟ عزت این نعمت چگونه بر ما ظاهر می شود؟ تا هستیم، قدر نعمت هایش را نخواهیم شناخت و اندازه اش را نخواهیم دانست.

با این همه نعمت، چه بسیار که از شکرش غافل مانده و بی سپاس، نعمتش را کفران کرده ایم و نیندیشیده ایم که این فضل بی کران شاید آزمونی باشد برای جدا کردن آنان که شکر می کنند و آنان که کفران می ورزند.^۱ چه بی خیالی بزرگی، چه غفلت محضی، که از نعمت هایش یکی پس از دیگری بهره بگیریم و به مهربانی اش نیندیشیم و در صدد شکری بر نیاییم.

مهربانا! کریم! ما را از آنان که در غفلت و بی خبری می گذرانند، نه یادت را در دل دارند و نه نامت را بر لب، قرار مده! بار خدایا!

أَسْأَلُكَ ... أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ ... لَا يَغْفُلُ عَنْ شُكْرِكَ؛ از آنان مان قرار ده که از شکر غافل نشوند.

آنان که زبانشان از تسبیح تو باز نایستاد و کلام شکر تو از صفحه دلشان محو نشد، گرچه شکر تو گفتن، چون پیمانۀ کردن آب دریا، ناممکن است و شاکرترین بندگانت از شکر تو ناتوانند،^۲ که با گفتن هر شکری، شکر دیگری واجب می گردد و نه شکر دیگری، که صدها سپاس ناگفته و شکر ادا نکرده باقی می ماند.

پروردگارا، تو را شکر می کنم نه به این جهت که تو به آن محتاجی - که

۱. نمل (۲۷) آیه ۴۰: «قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ».

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۳۷: «فَأَشْكُرُ عِبَادَكَ عَاجِزٌ عَنِ شُكْرِكَ».

تو از هر چیز بی نیازی^۱ و کمال محضی - بلکه شکر می کنم برای خودم که سراپا نیازم و پیمانۀ حاجتم به درگاہت هرگز پر نمی شود. ای مهربان بخشنده! باران لطف و احسانت همیشگی است و سرچشمۀ جود و کرمیت، همیشه جاری؛ حال آن که اکثر مردم سپاسی بر لب نمی آورند.^۲

عزیزا! پرده غفلت و خودخواهی را از برابر دیدگان ما بردار و زبان شکرگوی مان عطا کن! از آنان مان قرار ده که به لب شکر را می گویند و در عمل از نعمتت به راه راست بهره می گیرند.^۳ در دل مهر تو را جاری می سازند و در سپاس تو از حرمت پرهیز می کنند^۴ و از آنچه نخواسته ای دوری می گزینند. کلام سپاست را کلام همیشگی مان قرار ده و سرانجام، ما را در میان بندگان شاکرت یاداشی نیکو عطا فرما! والحمدلله رب العالمین.

«۳۰»

راه بندگی

«أَسْأَلُكَ ... أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ ... لَا يَسْتَخِفُّ بِأَمْرِكَ».^۵

از آن روزی که به این دنیای فانی پا نهادیم، جامی بوده ایم لبریز از الطاف و نعمت های تو و نه تنها این، که قبل از آمدنمان نیز، به فکرمان

۱. نمل (۲۷) آیه ۴۰: «وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ».

۲. اعراف (۷) آیه ۱۷: «وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ».

۳. غرر الحکم: «شکر المؤمن فی عمله».

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۰، امام صادق علیه السلام می فرماید: «شکر النعمة اجتناب المحارم».

۵. بخشی از مناجات شعبانیه.

بودی، به فکر سعادت‌تومان، و از ما پیمان گرفتی که در دنیا شیطان را عبادت نکنیم؛ که او دشمن است و به ضلالت می‌کشاند، و تو را بپرستیم^۱ تا به مقام سعادت برسیم و وقتی که قدم در این دنیای فریبنده نهادیم، از گوشه و کنار اندر زمان فرستادی، مبادا به راه کج برویم. امرمان کردی به آنچه ما را به سوی خوبی‌ها می‌کشاند و نهی‌مان کردی از آنچه به بدی‌های‌مان می‌خواند. به رفتن راهی که انتهایش، سبزه زار خرم سعادت باشد، فرمانمان دادی و از رفتن به راهی که به ورطهٔ هلاک و بیابان عذاب می‌رسید، بازمان داشتی.

ما را به خود خواندی و رشتهٔ الفت را بر ما افکندی. خواستی که با تو سخن گوئیم و کلامت را بشنویم. خواستی که فریب شیطان را نخوریم و بیراهه نرویم، و دریغا که ما چه بسیار کلامت را نشنیده گرفتیم و امرت را سبک شمردیم، دستورهایت را پیروی نکردیم و سعادت را به بازی گرفتیم، به ورطه هلاک افتادیم و مستحق عذابت گشتیم.

بارالها! گرچه بسیار گناه کرده‌ایم و اجابتت را چنان که باید انجام نداده‌ایم، ای مهربان، همیشه مهرت را در سینه داشته‌ایم، و همیشه تو تنها پناهمان بوده‌ای، همیشه تو را خواسته‌ایم و تو را خوانده‌ایم.

اینک ای یگانه معبود! ای مهربان محض! ای بخشندهٔ بنده نواز!

أَسْأَلُكَ ... أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ ... لَا يَسْتَخِفُّ بِأَمْرِكَ؛ از آنانی قرارم ده که

امرت را سبک نشمردند.»

عزیزا! تو بزرگی، بزرگ‌تر از آنچه پرندهٔ خیال من بر آن راه یابد، خواب غفلت چگونه بر من پرده افکنده که بزرگی‌ات را نمی‌بینم و پردهٔ حرمت

۱. یس (۳۶) آیهٔ ۶۱ ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾

حدودت را پاره می‌کنم؟ مستی چه فریبی در من شرز انداخته که بی خیال
حضورت، روزها را می‌گذرانم و از یادت غافل می‌مانم؟
نور یادت را همواره در آسمان دلمان روشن دار و ابرهای سیاه غفلت را
از آسمان دلمان دور دار! بخواه که بشناسیمت. بخواه که قدرت را بدانیم؛
که ما همیشه به تو محتاجیم و غفلت همیشه به ما نزدیک است. ای بزرگ،
ای بخشنده! هماره دست‌گیرم باش، آمین یا رب العالمین!

مؤسسه بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
حوزه علمیه قم) در موضوع مهدویت منتشر کرده است:

۱. المهدی / آیه الله سیدرضا صدر، ۱۳۰۰۰ ریال.
۲. بانوی نور / مریم بصیری، ۲۷۰۰ ریال.
۳. بعد از آن صدای آسمانی / مصطفی رحماندوست، ۳۸۰۰ ریال.
۴. جزیره خضرا؛ افسانه یا واقعیت؟ / ابوالفضل طریقه‌دار، ۱۱۰۰۰ ریال.
۵. جزیره خضرا در ترازوی نقد / جعفر مرتضی عاملی، ترجمه محمد سپهری،
۱۵۰۰۰ ریال.
۶. چشم‌اندازی به حکومت مهدی (عج) / نجم‌الدین طبسی، ۱۱۵۰۰ ریال.
۷. چشم به راه مهدی (عج) / مجله حوزه، ۲۰۰۰۰ ریال.
۸. خورشید می‌خندد / افسانه شعبان نژاد، ۳۰۰۰ ریال.
۹. راه مهدی (عج) / آیه الله سیدرضا صدر، ۱۳۵۰۰ ریال.
۱۰. روزی که باران می‌بارید / محمد میرکیانی، ۳۰۰۰ ریال.
۱۱. زیباترین دیدنی / فریبا کلهر، ۳۰۰۰ ریال.
۱۲. سپیده امید / سید حسین اسحاقی، ۹۰۰۰ ریال.
۱۳. صبح امید / نگاهی به مبحث مهدویت و انتظار / جواد محدّثی، ۵۰۰۰ ریال.
۱۴. عصر زندگی / محمد حکیمی، ۱۰۰۰۰ ریال.
۱۵. غریبه آشنا / احمد پهلوانیان، ۲۳۰۰ ریال.
۱۶. گفتمان مهدویت ۱ و ۲ / مؤسسه فرهنگی انتظار نور، ۹۰۰۰ ریال.
۱۷. گفتمان مهدویت ۳ / مؤسسه فرهنگی انتظار نور، ۱۰۰۰۰ ریال.